٢٥

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ١٧٣٤٤

رده‌بندی دیویی: ١٢٨٦ ر ٧٥٥ ک ٢٩٧٫٣٤٢٢ مرجع ☐

سرشناسه: کنی تهرانی، علی، ١٢٢٠ - ١٣٠٦ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: رساله

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ١٢٨٦ ق.

صفحه شمار: ١ ج. (بدون شماره‌گذاری) مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ٢٢ x ١٧ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐

واقف: آستان قدس رضوی / از آقای الکبیر تاریخ ثبت: آذر ١٣٨٠

یادداشتها: عنوان دیگر: مسائل عبادات

موضوع(ها): ١. فقه جعفری - رساله عملیه.

شناسه(های) افزوده: الف. عنوان.

فهرستنگار: [signature] تاریخ فهرستنگاری: شهریور ٨٨

١

٣٠

ک ۵۷۵۴/

۱۰۱۰۱۱

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب رساله (مسائل عبادات)

مؤلف متن حاج ملا علی کنی محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر چاپ سنگی نوع خط نسخ تعداد سطر

جزء کتب فقه زبان فارسی عدد اوراق

طول ۲۲ عرض ۱۷ شماره عمومی ۷۳۴۴

وقفی / خریداری آستان قدس رضوی از آقای استجی تاریخ وقف / خریداری آبان ۱۳۸۰

ملاحظات

اسیدزدایی شد

۸۶/۱۲/۳۰

کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد
شماره ثبت ۲۴۰۱۱۶
تاریخ آذر ۸۰

این رساله است از جناب حجة الاسلام والمسلمین ملاذ الانام مروج شرع سید الانام حاجی ملا علی کنی وبه نستعین دام الله تعالی بقائه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد واله الطاهرین
وبعد بخواهش جمعی از اخوان دینی در این مجموعه مختصره بیان میشود مهمات از
مسائل عبادات که غالب از مکلفین در غالب از زمان محتاجند بدانستن انها و در
ان مقدمه و چند کتاب که هر یک مشتمل باشند بر چند مقصد و باب مرقوم میشود
مقدمه از انجا که وضع رساله بجهت اصلاح اعمال وعبادات عباد الله است که
از روی بصیرت ومعرفت مسائل بتقلید صحیح معتبر بجا بیاورند لازم دانست که بعضی
از مسائل لازم مرقوم دارد مسئله صحت عبادات مکلفین موقوفست بمعرفه و
شناختن اینکه عمل موافق فرمایش خداوند متعال است بنحو تفصیل یا بنحو اجمال و
طریق معرفت در زمان غیبت امام عصر عجل الله فرجه در حق مجتهدین اجتهاد
ایشانست در مسائلی که اجتهاد در انها نموده باشند واخذ باحتیاطست در مسائلیکه
تحقیق احتیاط در انها کرده باشند اما در حق غیر مجتهدین پس طریق ان رجوع
بمجتهدین واخذ احکام از ایشانست بنحویکه حکم فرا گرفته را حکم الله در حق خود

در مسائل تقلید

دانند

دانند چه هر جاهلی را بحکم عقل لازم که رجوع باهل خبره نماید و همینست معنی تقلید
واخذ باحتیاط در حق مقلدین هم طریق معرفت اجمالی است بحکم الله لکن معرفت
اینکه احتیاط کدام است در حق غالب مقلدین موقوفست بتصریح مجتهد بواسطه اینکه
شبهات ناشیه از دلالت ادله یا تعارض انها یا اختلافات علماء را غالب عوام نمیدانند و
نمیتوانند درک نمایند و رجوع عامی بمجتهد در بیان احتیاط نوع تقلید یست که
بر عامی لازمست بحکم عقل اینکه بشناسد مجتهد را بجهت رجوع و تقلید و طریق
معرفتش منحصر بعلم است از هر چه حاصل شود از شیاع و استفاضه یا غیر ان و بالعدلین
علم یا ظن اقوی تشخیص میکنند مسئله از انچه مذکور شد مفهوم شد که عمل نه
جزء تقلید است و نه شرط صحت یا لزوم ان مسئله هر گاه مکلف عملی کند بدون تقلید
یا اجتهاد یا احتیاط پس اگر در حال عمل متردد داشت در اینکه اینعمل موافق فرمایش الهیست
عملش باطلست مطلقا و اگر متردد نباشد تا بعد از فراغ از عمل پس در صورت موافقت
ان با اجتهاد متاخر خود یا با تقلید مجتهدیکه رجوع باو میکند یا با احتیاط اقوی و
اشهر صحت ان عملست مسئله انچه مذکور شد در عبادات است اما غیر ان از معاملات
و ایقاعات وغیر انها پس صحت و تاثیر انها موقوف بامور مذکوره از اجتهاد و تقلید و احتیاط
نیست بلی ترتیب اثار و اجراء احکام انها موقوفست بیکی از امور مذکوره مثلا هر گاه
بیعی واقع سازند بصیغه یا بمعاطات بدون اجتهاد و تقلید هر چند باز دید در صحت
ان باشد نمیگوییم ان بیع باطلست لکن اجراء اثر ان که مبیع ملک مشتری بشود و تصرف
مالکانه در ان نماید محتاج عبادات و هم چنین ثمن ملک بایع بشود و تصرف در ان کند و
در عتق وطلاق غلام و زن را از ملکیت خود یا از زوجیت خود خارج دانسته احکام انها را
جاری نماید یا جامه را بقسمی در اب شسته اثار طهارت بر ان جاری نماید موقوف بتقلید است

در مسائل اجتهاد

در بیان تقلید

نه اصلا تا ثمر انها مسئله هرگاه مجتهدی که عامی ممکن از تقلید او باشد منحصر در یک شخص باشد اشکالی نیست در اینکه تقلید او متعین است و هرگاه متعدد باشند پس یا تساوی ایشان در علم و وثاقت و ورع و سایر امور مرجحه در نظر مقلد معلوم است یا انچه معلوم باشد که مختلفند یا محتمل است تشخص راجح یا علم بان و یا انکه اصل رجحان غیر معلوم باشد پس در صورة اولی نیز اشکالی نیست در اینکه مقلد مخیر است در رجوع بیکی از ایشان و در غیر ان اگر مقلد در اصل این مسئله اجتهاد کرده باشد که تقلید ارجح متعین نیست یا اینکه بملاحظه لزوم عسر و حرج یا سیره قطعیه خلق در سایر اموری که جاهل رجوع باهل خبره مینماید یا غیر اینها قاطع شود که رجوع بارجح متعین نیست باز اشکالی در حق او نیست در تخییر رجوع بهر یک از ایشان و اگر چنین نباشد بحکم عقل لازم است بر مقلد که رجوع نماید بارجح در جمیع صفاتی که مدخلیت در رجوع داشته باشد چه در علم و چه در وثاقت و غیر اینها و با احتمال تشخص راجح یا جهل در اصل رجحان باید تفحص کند تا شخص ارجح را معین کند تقلید از او نماید یا تساوی جمیع را بفهمد و مخیر باشد و با کثرة مجتهدین کثر الله امثالهم و انتشار ایشان در بلاد که امکان نیست مقلد بتواند تعیین ارجح نماید یا تساوی را بفهمد بهر حال پس از رجوع بارجح یا یکی از ایشان با تخییر ان مجتهد فتوی در هذه در تعیین اعلم و ارجح و تخییر در رجوع بهر یک مقلد بان عمل میکند و اظهر و اقوی تخییر و عدم لزوم تقلید اعلم یا اوثق یا اورع است چه در اخذ احکام و چه در مرافعات و چه در سایر امور یکه مجتهدین از نیابت از امام عصر عجل الله فرجه میباشد از ولایات بر صغار و مجانین و اخذ اخماس و صدقات و غیر ذلک مسئله بعد از تقلید کردن از مجتهدی چه عمل هم کرده باشد یا نکرده باشد جایز نیست عدول کردن از ان و تقلید مجتهد

دیگر

دیگر نمودن هر چند مجتهد اول وفات کند که در این فرض نیز لازم است بقا بر تقلید او بلی در صورة عروض جنون یا فسق در مجتهد و عدم تدارک اشکالی نیست اظهر لزوم رجوع است مسئله بعد از فوت مجتهد اعم از اینکه فتوای ان مجتهد بر لزوم بقا بر تقلید میت باشد یا عدم جواز ان یا مخیر بداند لازم است بر مقلد او که تحصیل قطع کند بر لزوم بقا یا عدول یا تخییر یا انکه تقلید مجتهد حی نماید در یکی از سه امر مذکور و بقول ان مجتهد حی میتواند بنا را بر بقا یا عدول یا تخییر بگذارد و مادام که تحصیل قطع یا تقلید مجتهد دیگر نکرده است باید در اعمال باحتیاط عمل کند اگر بداند و بتواند یا بقطع بر حکم مسئله اگر میسر باشد و الا رجوع بیکی از مجتهدین سابقین از اموات عمل میکند و با عدم تمکن از ان نیز بظن اقوی عمل میکند لکن این دو از باب الجاء و ضرورة است پس بقدر امکان باید بتحصیل قطع یا احتیاط یا تقلید مجتهد حی نماید مسئله اینکه ذکر لازم دانستیم در بقا بر تقلید مجتهدی که تقلید از او نموده هر چند که وفات کرده باشد در خصوص مسائلی است که اخذ انها را نموده باشد برای عمل کردن هر چند در توابع اعمال دیگران باشد چون معاشرت با کسی که تطهیر از خبث یا حدث بغسل نموده یا تصرف در مالی که تحصیل کرده یا اخراج حقوق لازمه از ان نموده اما مسائلی را که تقلید در انها نکرده است نمیتواند بعد از وفات رجوع باو نموده تقلید کند و مطلق فهمیدن و فرا گرفتن مسئله را از قول مجتهد کافی در تقلید نیست تا منضم بقرار عمل کردن نباشد و مطلق قرار عمل را بر رای فلان مجتهد دادن یا بخصوص کتاب او چنانچه غالب عوام در تقلید بهمین قدر قناعت میکنند کافی نیست بلی اگر بعد از تقلید صحیح فراموش کرده باشد رای ان مجتهد را میتواند رجوع بکتاب ان مجتهد میت نماید مسئله جواز تبعیض در تقلید که بعضی از مسائل را از قول مجتهدی اخذ نموده بعض

در مسائل تقلید است

یکی از مجتهدی دیگر محل اشکال نیست بلی در صورتی که در مقام تعلم ماهیت عبادتی
یا معامله بعضی از اجزاء و شروط آن از مجتهدی اخذ کرده باشد دیگر نمیتواند باقی را از
مجتهد دیگر اخذ کند زیرا که شیء مرکب فی الحقیقه یک چیز است مثل اینکه وضو یا غسل
یا نماز یا روزه یا بیع یا صلح و هکذا چه چیز و چه طور است یعنی این یک مسئله و یک — در بیان تقلید است
مطلب است پس تقلید دو مجتهد را در آن نمودن که یکی بفرماید ابتدا با علی
در وضو لازم نیست و یکی دیگر موالات را پی در پی شستن داند یا اینکه سوره جزء
نماز نیست و یکی دیگر مطلق ذکر را در رکوع یا سجود کافی بداند جایز نیست بسا
میشود چیزی را که مقلد باین قسم تبعیض بدست بیاورد مخالف اجماع جمیع علماء
امت باشد البته کافی در عمل نخواهد بود و سایر مسائل تقلید چون چندان محل
حاجت مقلدین نبوده مذکور نشد و بهمین قدر اکتفا گشت **کتاب اول** در
طهارت است و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در طهارت از حدث است
که عبارت از وضو و غسل و تیمم باشد و در آن سه بابست **باب اول** در وضو است
و در آن چند فصل است **فصل اول** در اموریست که واجبست وضو از برای آن و
آن نماز واجب و طواف واجبست و شرطست در صحت هر یک و در صحت نماز مستحب نیز
و همچنین واجب است وضو بجهت مس نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود مس نمودن
بنذر و غیر آن و گاهی واجب میشود وضو بنذر و عهد و قسم **فصل دوم** در اموریست
که باعث وضو و مبطل آن میشود و آن بیرون آمدن بول و غایط و باد است که بیرون — در بیان مسائل وضو است
بیاید از معده از موضع متعارف یا از موضع غیر متعارف اگر بخلقت اولی باشد یا اینکه
موضعی که بخلقت اولیست مسدود شود و سوراخ دیگر بهم رسد بلکه چنین است
هر چند موضع متعارف یا خلقی دیگر مسدود نشده باشد و همچنین است رطوبت مشتبه

که بیرون

که بیرون بیاید در حال استبراء نمودن از بول یا پیش از آن چه فاصله در میان بول
و رطوبت مشتبه باشد یا نه و اگر رطوبت مشتبه نباشد بلکه معلوم باشد که بول
نیست چه از جهت فاصله زیاد یا از جهت دیگر باشد ناقض وضو نیست بلکه اشتباه رطوبت
اگر علم حاصل شود به براءت مجری از بول سابق باحتمال بول جدید باز ناقض نیست و هم
چنین ناقض میشود خواب هرگاه غالب شود بر چشم و گوش و جنون و بیهوشی و مستی هر
چند طول نکشد و همچنین است استحاضه قلیله بلکه استحاضه کثیره و متوسطه
و هر چه موجب غسل باشد غیر جنابت از حیض و نفاس و مس میت و در وجوب مقدم
داشتن وضو بر اغسال مذکوره غیر جنابت و استحباب آن خلاف است و اظهر آنست که مخیر
است در میان بجا آوردن وضو پیش از غسل یا بعد از آن هر چند احوط و افضل اول است — در بیان [illegible] است
و مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است نه بر مظنه لکن هرگاه ظنی که
نزدیک بعلم باشد بهم رساند بر حصول ناقضی از نواقض مذکوره احوط تجدید وضو
است **فصل سیم** در آداب تخلیه است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است
بر هر مکلفی چه مرد و چه زن و چه خنثی ستر عورت از هر ناظر محترمی حتی ممسوح حتی غیر
بالغ حتی مجنون در صورت تمیز و ادراک قبح نظر اما از طفل غیر ممیز و مجنونی که هیچ درک
نکند بلکه عورت و غیر آن در نظر ایشان یکسان باشد لازم نیست ستر چنانچه لازم
نیست از حیوانات اگر چه با شعور باشند چون میمون و شادی و همچنین حرام است بر
مکلفین نظر بعورت غیر خود از مکلفین و غیرهم که نسبتا کوچک نباشند که هیچ
وجه محل لذت و ریبه نباشند والا جایز نیست مطلقا حتی بدون ریبه چنانچه وارد
است که حضرت صادق دختر شش ساله را از مجلس بیرون فرمود و وجوب ستر و حرمت نظر
در حق زوج و زوجه و کنیز و مالک و مادامیکه کنیز را بغیر شوهر نداده بلکه تحلیل هم

نکوره جاری نیست بخلاف صورت عقد و تحلیل که جاری نیست و ستر در اینمقام اختصاص
بساتر مخصوص و کیفیت خاصه ندارد بلکه بهر چیز و هر نحوی که از ناظر پنهان شود کافی
است اگر چه بدست یا علف و برگ درخت و گل و آب و غیر اینها باشد چنانچه در تاریکی نظر
نداشتن ناظری بسبب نبودن او یا دوری یا کوری یا خواب یا مانع دیگر لازم نیست بلی مخصص
نیست وجوب ستر عالم بحضور یا احاضر شدن ناظر بلکه با مظنه بهر یک لازم است و در احتمال
قوی هم قوی و احوط است اگر چه اظهر عدم لزوم است و واجب نیست در ستر همان ستر لون بشره
بلکه شکل مخصوص عورت است بنا بر اظهر اما ستر حجم و بر آمدگی آن از بدن لازم نیست
چه در اینجا و چه در نماز و همچنان پس ستر از کسی که چشمش بیش از این نه بیند واجب نیست
و وجوب ستر و حرمت نظر جاری است در نظر بلا واسطه یا با واسطه چون دیدن در آئینه و آب
و نحو آن بدانکه در غالب ملازم است میان حرمت نظر و وجوب ستر پس همینکه نظر حرام شد
ستر بر دیگری واجب است و بالعکس مگر آنکه احد طرفین مکلف نباشند که در حق غیر
مکلف وجوب و حرمت نیست اگر چه مانع از تکلیف داشته باشد چون غفلة و خواب و بیهوشی
و عدم قدرت بر ستر حتی بدست و جمع کردن پاها اگر در این موارد ستر واجب نیست لکن
نظر غیر بعورت ایشان حرام است و از این قبیل است بر بدن مردان اگر حرام دانیم
نظر زنان را بر بدن ایشان که ستر تمام بدن بر مردان واجب نیست و نظر زنان بر ایشان حرام است
و گاهی واجب است ستر با حرام نبودن نظر چون نظر غیر مکلف و در نظر مردان با مادر دست
زنان بنا بر استثناء وجه و کفین ستر واجب نیست ولی نظر بشهوة و ریبه حرام است
بلی در مقام ضرورت و حاجت چون اداء شهادت و دیدن طبیب و جراح و نحو آن نه ستر لازم و نه
نظر حرام بلکه نظر واجب و ستر حرام میشود بدانکه عورت شخصی نسبت بشخصی چهار قسم
میشود اول و دوم عورت مردان نسبت بمردان و عورت زنان نسبت بزنان و این

همان

همان قبل و دبر و بیضتان است یعنی ظاهر بشره آنها پس عورت در زنان دو و در مردان
سه و در خنثی مشکل چهار موضع است از باب مقدمه وجوب ستر چنانچه قدری از خواص
هر یک من باب المقدمه بحکم عورت است بلکه فصل ما بین قبل و دبر و موی که بر محل عورت
روئیده من باب الاحتیاط داخل در حکم عورت دانند سیم عورت زنان از مردان غیر محارم
خود و آن تمام بدن ایشان است حتی وجه و کفین در همه زنان بنا بر احوط و اقوی و پس
از این قول استثنا کردن وجه و کفین زنان اعراب بادیه و سایر ایلات و الوار و اکراد و
امثال آنها بلکه کثیر است چنانچه در جمله اخبار اشاره بان شده اما وجه و کفان زنان
شهرستان و امثال ایشان پس غالب فساد خاصه در امثال این زمان در دیدن آنهاست
چگونه استثنا آن توان نمود بلی پوشانیدن آنها در نماز با نبودن ناظر محترم واجب نیست
و احتیاط در محارم ایشان غیر از زوج اقتصار کردن بر مواضع ظاهره در عرف و عادة غالب
زمان و مکان است پس زیاده بر عورتین چون الیتین و نحو آنرا از ایشان بپوشانند چهارم
عورت مردان از زنان غیر محارم پس موافق ظواهر آیات و اخبار و کلمات جمعی آن نیز تمام
بدن ایشان است در غیر محارم لکن اقوی آنست که مثل دست و روی و موی و ریش و نحو آن از
مواضعیکه سیره مستمره بر نظر زنان بر آن و نپوشانیدن آنست از عورت نباشد بدانکه
خروج بول و غایط و نحو آن از غیر عورتین حتی با انسداد مخرج طبیعی باعث تغییر مصداق
عورت و ثبوت حکم عورت در ثانی نمیشود و اگر خلقت عورت در محل دیگر شده حکم بر
آن جاری نیست و اگر حقیقة عورت کسی متعدد باشد حکم عورت بر هر دو جاری است حتی
اگر هیچ قبل و دبر نداشته باشد چون ممسوح حکم عورت بر محل آن جاری نیست اگر چه
احوط است چنانچه احوط جاری بودن حکم عورت است بر محل بریده شده مقطوع العورة
و اگر چیزی از آن مانده جریان بی شبهه است و حکم عورت خاصه در زنان مختلف است

بشدت وضعف پس اکر امر دایر شود میان ستر قبل و دبر و سایر مواضع بدن ستر قبل و دبر نماید حتی بدست اکرچه دست ایشان هم عورة است و حکم لمس در همه جا حکم نظر است در وجوب ستر و تحفظ از لمس غیر بلکه حکم لمس شدید تر است و لهذا نظر زنان بروی مردان و بعکس بنا بر قول جماعتی جایز است دون لمس در هر موضعی از بدن یا در هر وقتی که از جهت ضرورة نظر یا لمس جایز باشد جواز آن مشروط است بعدم تلذذ و ریبه بلکه لمس از روی لباس با تلذذ جایز نیست و در مواضع و اوقات عدم جواز اصلا با تلذذ و ریبه حرمت شدید تر یا متعدد است مطلب دویم حرامست بر هر مکلفی که در حال تخلیه بول یا غایط استقبال و استدبار قبله نماید بکلیه بدن و کراهند در روی تنها و اصل عورة از قبله یا مستقبل یا مستدبر بودن بدن کفایت نمیکند چنانچه با مستقبل و مستدبر بودن اصل بدن کردانیدن عورة و روی بقبله یا خلاف آن مضر نیست و در حکم مزبور فرق میان بنیان و عمارت و صحراها نیست بلکه در بیت الخلایی که روی بقبله ساخته شده باشد اکر ممکن است انحراف در حال تخلی بقدری که از استقبال و استدبار خارج شود چنان کند و الا تخلیه در چنین مکان با عدم اضطرار حرام است و این حکم مختص بحال خروج بول و غایط از بدن است نه حال استبراء و استنجا اکرچه احوط است و مدار استقبال و استدبار در هر حالی بر عرف است استقبال ایستاده و نشسته و راکع بمقادیم بدن است و در خوابیده بر پشت بکف پایها او است چون محتضر و در خوابیده بر احد جانبین مثل نشسته است و در خوابیده بر روی صدق استقبال یا استدبار محل اشکالست و فرقی میان حال استقرار و حرکت پیاده و سواره نیست و حکم مسلوس و مبطون در حال تخلی حکم صحیح است بخلاف احوال دیکر او اکرچه خالی از دفع نباشد و اکر امر دایر شود میان استقبال و استدبار اختیار استدبار نماید خصوص در صورة بول کردن تنها و در جایی که امر دایر شود

مینان

میان ترک ستر عورة و استقبال یا استدبار اختیار ستر نماید و اکر جهت قبله مشتبه شود پس اکر اشتباه در مقابلین است بی شبهه از هر دو احتراز نموده بجانب دیکر توجه کند و اکر اشتباه در دو جهت متصله بهم باشد چون جنوب و مغرب مثلا لازم است که با امکان علم بسؤال و غیر آن تمیز دهد و با عدم امکان علم یا تعسر آن اکتفا بظن نماید و الا این تکلیف ساقط است مخیر است بهر طرف که خواهد توجه کند و بعد از اختیار تخلیه بیک جانبی عدول بجانب مقابل آن جایز است نه بجانب دیکر و در حرمة استقبال یا استدبار فرقی میان ابتداء تخلی و اخر آن نیست بدانکه مستحب بلکه احوط است ترک استقبال بیت المقدس بلکه هر مکانی شریفی که قبله ارباب معرفت است چون مرقد مطهر حضرت رسول الله و ائمه طاهرین علیهم السلام خصوص با عدم حجاب بلکه بقعه متبرکه را هم احترام کند مطلب سیم معین است شستن مخرج بول را باب و غیر آن کفایت نمیکند و کفایت میکند یکدفعه شستن و اقوی دو دفعه شستن است در صورتیکه تعدی فاحش از محل نموده باشد و احوط دو نوبت و افضل سه نوبت است مطلقا و دست مالیدن واجب نیست مکر انکه خشک شود یا مخلوط با مذی یا ودی شود که در انحال باید دست بمالد تا علم بازاله بهم رساند و در صورة شک در وجود مذی یا ودی بلکه خشکیدن احوط بلکه اقوی دست مالیدن است و مخیر است در مخرج غایط میان شستن و مالیدن بسنک و غیر آن از انچه مالیدن هر کاه نجاست و رسیده باشد بغیر محلی که عادت قرار کرفته است بر نجس شدن آن و اکر رسیده باشد بغیر آن معین است باب شستن تمام و همچنین معین است شستن باب اکر با غایط نجاست دیکر بیرون بیاید مثل خون و معتبر نیست عدد در استنجای غایط باب بلکه پاک شدن معتبر است و اعتبار بو و رنکی که در محل یا در دست بماند نیست و اما در استنجاء بغیر اب معین است سه بودن هر چند بکمتر از آن ازاله شود چنانچه اکر بسه ازاله نشود معین است

زیاده تا آنکه بر طرف شود و کفایت نمیکند مسح نمودن بسه طرف یک سنگ و در حکم
سنگ است هر چیزی که طاهر باشد و غایط را بر طرف نماید چه از جنس روئیدنی باشد مثل
چوب و علف و کرباس و کتان و چه از معادن مثل طلا و نقره و چه از حیوان خواه تمام آن باشد
یا بعض آن و خواه جزء استنجا کننده باشد مثل کف دست و انگشت یا آنکه غیر جزء استنجا
کننده باشد مثل دست زن و جاریه و خواه متصل باشد آن جزء بحیوان و خواه منفصل مثل
پشم حیوان یا قطعه منفصله از آن و جایز نیست استنجا بچیزی که حرام است تصرف نمودن
نمودن در آن بدون اذن مالک و بچیزی که متضرر شود بسبب استنجا کردن بآن موضع
استنجا یا دست هر چند قادر بر غیر آن نباشد اگر چه در اینها طهارت حاصل میشود و اما
استنجا بنجسی که بغیر از این استعمال نجس شده باشد و بخوردنیها و سرگین و استخوان و هر چه
معلوم باشد وجوب احترام آن از دین یا مذهب مثل تربت جناب امام حسین ع و ورق قرآن
و ادعیه و احادیث و امثال اینها پس علاوه بر حرمت در بعضی بلکه کفر در صورت قصد هتک
حرمت یا اهانت بودن نفس عمل طهارت در اینها حاصل نمیشود **فصل چهارم**
در بیان حقیقت وضو است بدانکه وضو دو شستن و دو مسح کردن است اما دو شستن
شستن رو است از منتهای رستنگاه موی سر تا آخر زنخ بحسب طول و در عرض آنچه را فرا گیرد
انگشت ابهام و وسطی و شستن دو دست است از مرفق تا بسر انگشتان بنوعی که تمام آن شسته
شود در طول و در عرض و در شستن رو و دستها باید زیاده از اطراف را بشست از برای آنکه
یقین بشستن محل وجوب حاصل شود و در شستن دست نیز از بالای مرفق چیزی باید داخل
کرد بجهت مذکور و مرفق محل اجتماع استخوان بازو با ذراع است و اما دو مسح اول مسح سر است
از پیش روی بقدر مسمی از جانب طول و عرض مثل آنکه بسر انگشت بقدر ناخنی بمالد و
لاحوط و افضل بودن مسح است بقدر موضع سر انگشت متصل و احوط بودن مسح است

بقدر

بقدر موضع سر انگشت متصل و احوط بودن مسح است در مابین دو سفیدی که در
دو طرف پیش سر است در دو جانب پیشانی و دویم مسح دو پشت پا است از سر انگشتان تا بلندی
که در پشت پا است بحسب طول بر وجهی که چیزی از طول فرو گذاشت نشود بخلاف عرض
که مسمی در آن کافی است لیکن احوط مسح نمودن تا مفصل میان ساق و قدم است و افضل
مسح نمودن تمام پشت پا است بتمام کف دست و واجب نیست مسح نمودن بلندی پشت پا
مگر آنکه علم بمسح نمودن قدر واجب موقوف بر مسح نمودن بعض آن باشد هر چند احوط
مسح تمام است و معتبر در تحدید مذکور در شستن و مسح نمودن بر خلقت متعارف است
و اما در مقدار مغسول و ممسوح معتبر حال صاحب وضو است پس فرق نیست در میان کوچک
بودن صورت و بزرگ بودن آن و دراز بودن دست و پای و کوتاه بودن آن در شستن
و مسح نمودن **فصل پنجم** در آنچه معتبر است در وضو و آن چند چیز است اول نیت است
و آن عبادتیست که بر آنکه زاینده شود از علم و باعث شود بر عمل و در آن معتبر است چه در وضو و
و چه در غیر آن از عبادات تعیین نمودن فعلی که اراده دارد بجا آورد اگر معین نباشد
و قصد قربت پس حقیقت نیت اراده نمودن عبادتیست بر وجهی که ممتاز شود از غیر آن
عبادات بقصد بندگی جناب احدیت و ضرور نیست بخواطر در آوردن عبادات از وجه
تفصیلی و نه غیر این از امور دیگر مثل وجوب و استحباب و مثل اینها پس عبادتی که مردد باشد
میان واجب و مستحب کفایت میکند و قصد نمودن از بر وجه بندگی و ضرور نیست دا
دانستن واجب بودن یا مستحب بودن آن بخلاف آنکه اگر در عبادات باید بکند که هر یک
شبیه بیکدیگر باشد بحسب صورت چه وضو و چه غیر وضو و تعیین یکی از آن دو را نکند
و داخل عبادات شود کفایت نمیکند و معتبر است مقارن بودن نیت با اول عمل در اکثر
عبادات و از آن جمله است وضو لکن نه بمعنی اخطار بال بلکه بمعنی وجود داعی بر عمل در آن حال

هر چند صورت عمل را بخاطر نگذراند و معتبر است که نیت خلاف برین عمل نکند و غفلت
از عمل بالمره نیز روی ندهد که نداند که این چه کار است که میکند و احوط و اولی آنست
که نیت وضو مشتمل باشد بر وجوب یا ندب وصفی مثل آنکه بگوید وضوی واجب میسازم و تعلیلی
مثل آنکه بگوید وضو میکنم بعلت آنکه واجبست یا وجه هر یک با قصد قربت و استباحه
عبادتی که مشروطست صحت آن بوضو و رفع حدث نسبت بکسی که ممکن باشد رفع حدث در
حق او و صورت آن بنا بر این در کسی که حدث آن رفع میشود باین طریق است که وضوی واجب
یا سنت میسازم بجهة وجوب یا استحباب و رفع حدث و استباحه عبادات قربة الی الله و
در کسی که رفع حدث در باره او ممکن نیست مثل صاحب سلس البول و مستحاضه و نحو آن
اسقاط رفع حدث را از نیت میکند و باقی بنحویکه ذکر شد بی تفاوت است در هر دو
و از برای تقرب جستن بعبادت مراتب چند میباشد بحسب کمال و اعلای آن کردن عبادتست از
جهة آنکه جناب اقدس الهی سزاوار از برای آنست و ادنای آن کردن عبادتست از جهة تحصیل
ثواب یا خلاصی از عقاب و در کفایت کردن قصد تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب خلافست
و اقرب کفایت نمودنست و در ما بین وسایط بسیار است و از برای غالب ناس که مرتبه عالیه نهایت
صعوبت دارد احتیاط در اراده امتثال امر و فرمان برداریست و مراعات تقوی در آنستکه اهتمام
در تحصیل مرتبه اولی نمایند و احوط و اولی آنستکه نیت را مقارن شستن روی نمایند و بهتر
از آنست که نیت کند در وقت دست شستن و مستمر دارد تا بشستن روی و بنحو اجمال
مستمر بدارد تا تمام شدن آن پس اگر قصد بیرون رفتن از وضو در اثنای عمل کند نیت زایل
میشود لکن اگر عود نماید پیش از بر طرف شدن موالات وضو صحیح است و اگر عود نکند مگر
بعد از بر طرف شدن موالات وضو باطل است و اگر در وضوی واجب قصد سنت بکند
یا در وضوی سنت قصد واجب بکند وضو باطل میشود اگر بطریق تشریع و تقیید باشد مثل

اینکه

[illegible]

اینکه نیت کند اتیان بخصوص وضو واجب میکنم یا امتثال امر وجوبی را میکنم و اگر بطریق
تقیید نباشد عیبی ندارد مثل اینکه قصد کند وضوئیکه خدا خواسته است میسازم
بجهة وجوب آن یا اینکه واجب است میسازم و در واقع وجوب در حق او نباشد یا بعکس و استحباب
در حق او نباشد وضویش صحیح است و اگر ذمه کسی مشغول باشد بوضوی واجب بنده شبهه
آن جایز است وضوی مستحبی بگیرد و اگر وجوب وضو از باب وجوب مشروط بآن باشد چون
نماز و طواف واجب یکی در حق این شخص وضوی مستحبی نمیباشد بنا بر مشهور که
وجوب مقدمه واجب چون هر وضوئیکه بسازد میتواند اتیان بواجب از نماز و طواف
مثلا نماید پس واجب خواهد بود از باب مقدمه لکن اگر با این احوال قصد مستحب نماید که
بغیر تقیید و تشریع وضو باطل نیست و دوم ابتدا کردن نیست بر شستن روی از اعلای
و در شستن دست از مرفق و لازم نیست رسانیدن آب بزیر موی ریش و شارب و زیر لب و
ابروی هر گاه موی احاطه نموده باشد بشره را چه مرد باشد چه زن چه پر ریش باشد چه
تنک ریش اما آنچه از روی نمایان باشد در میان موی شستن آن واجب است و واجب
نیست شستن موئی که از حد روی بیرون رفته باشد و در هر یک از مسح سر و پای از بالا
بپائین کشیدن و از پائین ببالا جایز است و احوط بیرون نرفتن از روش معروفست سیم
برطوبت دست از آب وضو چه رطوبت دست راست باشد یا دست چپ هر چند احوط مسح
نمودن سر و پای راست است برطوبت دست راست و مسح نمودن پای چپ است برطوبت
دست چپ و جایز نیست گرفتن آب از برای مسح از باقی مواضع وضو از ریش و غیر آن در
حال بودن رطوبت در دست خصوصا از موضعی از ریش که از حد روی بیرون باشد
و اگر رطوبت دست بخشکد جایز است گرفتن آب از مواضع مذکوره بی اشکال و اگر متعذر
یا متعسر شود مسح کردن بدست مسح نماید بذراع و احوط خشک بودن محل مسح است هر چند

[illegible]

حاجت بان نیست هرگاه مسح برطوبت دست حاصل شود واگر مستهلک شود
رطوبت دست پیش از مسح جایز نیست وشرطست حایل نبودن در مسح مطلقا
در حال اختیار واما در حال تقیه پس جایز است مسح بر چکمه هرگاه شستن پای
مقدور نباشد وبر تقدیر مقدور نبودن احوط جمع میان شستن ومسح نمودن
است وهم چنین جایز است در حال ضرورت مثل سرما چهارم ترتیب است در
جمیع اعضای وضوء چه واجب باشد وضوء چه سنت چه در حال اختیار باشد چه در
حال اضطرار چه عالم باشد چه ناسی وان حاصل میشود بشستن دست راست
بعد از صورت ودست چپ بعد از شستن دست راست ومسح نمودن پاها را بعد از
مسح سر ودر مسح پاها ترتیبی نیست اگرچه احوط است پس اگر مقدم بدارد تمام
عضو موخر را یا بعض از او را بر تمام مقدم یا بعض آن فاسد است آنچه را که مقدم داشته
است چه عامد باشد چه ناسی چه مختار باشد چه مضطر وصحیح است آنچه را که موخر
داشته است اگر منافی موالات بعمل نیامده باشد یا عکس ترتیب در ضمن نیت قصد
نشده باشد واگر یکی از این دو واقع شده باشد اصل وضو باطلست چنانچه اگر آنچه
بعد باید شسته شود پیش شسته شده باشد بدون نیت باید اعاده نماید ومبطل
وضو نیست بشرط آنکه موالات برطرف نشده باشد در هر یک از دو صورت وفرقی نیست
در بطلان میان آنکه مخالفت ترتیب ذکر شده باشد یا در قدر معتد به مثل آنکه از عضو
پیش یک خشخاشی یا زیاده تر بعد شسته شده باشد پنجم موالاتست وبدون آن وضو
باطل است وآن عبارتست از متابعتی که باقی بماند رطوبت در عضوی از اعضای وضو
چنان عضو پیش از عضوی باشد که مشغول شستن یا مسح نمودن آنست از عضو سابق
بر آن هرچند احتیاط در آنست که بمجرد تمام نمودن عضو شروع در عضو بعد از آن نماید

بدن مهلت ولیکن خشک شدن مبطلست در غالب اگر بجهت تاخیر باشد اما
اگر بسبب غیر تاخیر باشد از شدت حرارت وامثال آن چون باد شدید عضو باطل نمیشود
وبا تمکن از اختیار مکانی که از حرارت هوا وتندی باد سالم باشد احوط بلکه اقوی اختیار
آن مکانست ششم بجا آوردن مکلف است وضو را بفعل خود در حال اختیار وفرق
نیست در این معنی میان عامد وجاهل وناسی وغافل ومیان وضو وغسل وتیمم وشستن
ومسح نمودن پس هرگاه شرکت دیگری طهارت را یا بعض از او بعمل آورد یا دیگری بعد
بجا آوردن طهارت را یا بعض از او کفایت نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت اخذ
کرده باشد وضو باطل است چه وضو بشرکت غیر بشود یا نشود ودر حال اضطرار
باید یکی را معین بکند ومعتبر در خشک شدن اعضاء در اینحال خشک شدن اعضای
وضو گیرنده است نه وضو دهنده واحوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هرچند
ظاهر کفایت نمودن نیت وضو گیرنده است هفتم مطلق بودن آب وضو است
باین معنی که از اعراف آب بگویند بدون حاجتی باضافه آنکه باضافه ذکر نکنند فرقی میان
آب شور وشیرین ودریا وبرف وبارش نیست بلکه اگر چیزی نیز داخل بکنند مادامیکه
از اطلاق بیرون نکند ضرر نیست هشتم طاهر بودن آب وضو است پس اگر
وضو باب نجس بسازد اعاده باید بکند بلکه اگر بقصد جواز وشرعیت بکند بدون
عذر حرام نیز بعمل آورده خواهد بود وفرقی نیست در اعتبار طهارت واطلاق آب میان
آنکه مطلع باشد یا نباشد یا آنکه باشد وفراموش کرده باشد وبر تقدیر فراموش
کردن یا ندانستن مطلع شود در وقت یا بعد از وقت نهم اباحه است باینکه
مباح الاصل باشد یا مملوک باشد بخریدن وغیر آن یا ماذون در تصرف نمودن
در آن باشد باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال واحوط در شاهد حال اکتفا نمودن

بعلم است و نذر بهرها واقع در راهها و منازل اسفار و غیر انها جایز است مادامیکه از
مالک کراهتی مطلع نشده باشد و احتمال دادن اینکه در ایشان صغیری یا مجنونی یا غایب باشد
مضر نیست و هرگاه مشتبه شود اب مطلق باب مضاف پس با تمکن از تمیز احوط تمیز دادنست
و بدون تمیز بهر یک وضو بسازد تا یقین کند که بیک اب مطلق وضو ساخته و اگر مشتبه شود
اب نجس یا مغصوب پس با امکان تمیز واجب است تمیز دادن و با عدم امکان از همه اجتناب و
احتراز نموده تیمم میکند مگر در صورتیکه اشتباه در غیر محصور باشد که اجتناب لازم نیست
بلکه تکرار وضو یا غسل هم لازم نیست **دهم** انستکه حاصل نباشد از استعمال اب
ترس ضرری یا بهم رسیدن مرض یا زیاد شدن مرض یا تنگ شدن وقت یا ترس بر تشنگی
خود یا رفیق خود که از مفارقت او متضرر شود هرچند کافر باشد یا متضرر نشود و
لیکن صاحب نفس محترمه باشد یا بر حیوانی بترسد که بمردن ان متضرر شود بلکه محتملست
جواز مطلقا چه متضرر شود چه نشود و لیکن در ان اشکالست و در هر یک از این چند
صورت اگر وضو بسازد وضو باطل خواهد بود مگر در صورت تنگی وقت که حکم ببطلان
وضو مشکلست بلکه صحت ان قوی است بلکه بعید نیست که در صورت خوف بر تشنگی رفیق
و حیوان که در نبودن انها متضرر شود بلکه ترس تلف نفس محترمه نیز وضو صحیح باشد و
این شرط و شرط سابق از شرایط علمی اند از شرایط وجودی بان معنی که هرگاه علم نداشته وضو
بسازد وضو باطل نخواهد بود **یازدهم** اباحه مکانست و در ان خلافست
و احوط بلکه اقوی اشتراط انست مگر انکه اصل زمین یا محل قیام یا جلوس مغصوب باشد
بدون مغصوب بودن فضا که اظهر صحت وضو است با ریختن اب وضو بر محل مغصوب
چنان محل ظرف اب شد یا زمین و اگر فضا مغصوب باشد اقوی بطلان وضو است هرگاه
از جریان وضو از محل لازم الغسل منفصل شده بمحل مغصوب بریزد و اگر از محلی که غسل ان

بعمل امده اب بانجا برسد و پس از ان بچکد بر مغصوب حکم بفساد وضو نمیتوان نمود و همچنین
است غسل و اشکالی نیست در صحت وضو اگر مطلع شود بر غصب بودن بعد از فراغ
از وضو چه بکه هیچ نمیدانسته است در حال وضو یا میدانست لکن فراموش کرده بود و لکن
عوض از برای مالک بر ذمه او تعلق میگیرد اگر عوض عرفا داشته باشد مثل اجرة المثل
بقدار تصرف و اگر ظرفی که اب از ان بر داشته وضو یا غسل بعمل میاورد مغصوب باشد
پس در صورت تمکن از ظرف مباح و وضو ساختن از غیر مغصوب اگر از ظرف مغصوب
وضو بسازد یا غسل کند وضو و غسلش صحیح است اگرچه معصیت کرده است و در صورت
انحصار ظرف در غصب معین است تیمم و اگر وضو گرفت باطلست **دوازدهم** طهارت محل
وضو از نجاست پس هرگاه اب بریزد و جاری از محل وضو بشود و ازاله نجاست نیز نماید
کفایت نمیکند و اگر ازاله نجاست نکند کفایت نکردن ظاهر است و شرط نیست در
صحت وضو طهارت غیر محل وضو و احوط ترک نکردن استنجاء است پیش از وضو
فصل ششم در حکم جبایر است و ان چوبهائی است که با انها شکسته را می بندند بدانکه
اگر کسی در بعض اعضای وضو ان جروح یا قروح باشد مثل زخم شمشیر و کارد و دمل و
نحو انها یا شکسته باشد و در روی هیچیک جبیره یا خوان نباشد و بستن و مسح نمودن
ان متضرر نشود و طاهر باشد یا نجس شده باشد و تواند بدون ضرر تطهیر نماید هرچند
باب حمام باشد یا موقوف شده باشد بر اخراجات از اب گرم کردن و مثل ان باید
تطهیر نماید و وضو بسازد بر تقدیر عدم داشتن بدان و اگر جراحتی باشد که متضرر شود
بشستن ان کفایت میکند شستن انچه صحیح است از اطراف ان چه ممکن باشد مسح نمودن
بر روی ان یا ممکن نباشد و در صورتی که ممکن باشد مسح قوی وجوب مسح نمودن است چنانچه
در صورتی که ممکن نباشد مسح نمودن اقوی انستکه بر روی ان چیز طاهری بگذارد و مسح

٢٤٠١١٦٢

کند روی اثر او هم چنین است حکم شکسته و قروحی که بر روی انها جبیره نباشد هر چند
در این صورت علاوه نمودن تیمم احوط است و اگر در بعضی از مواضع شستن وضوء
جبیره باشد و ممکن باشد رسانیدن اب بیشره در زیر جبیره به برداشتن جبیره یا مکرر
ریختن اب یا فرو بردن عضو را در آب هر گاه اب ببشره برسد و شسته شود عضو واجب
است لیکن احوط انست که هر گاه ممکن باشد برداشتن جبیره برداشته شود و زیر ان
شسته شود و هر گاه ممکن نشود مکرر ریخته شود اب تا شسته شود عضو یا فرو نماید
عضو را در اب تا شسته شود و اگر میسر نشود شستن بشره مسح کند بر روی جبیره و هر گاه
جبیره در موضع مسح باشد پس اگر جبیره تمام محل مسح را نگرفته باشد و باقی مانده باشد
از ان بقدر کفایت نمودن انچه واجبست در مسح اکتفا نماید بمسح ان و اگر تمام محل مسح را
جبیره گرفته باشد پس اگر ممکن باشد برداشتن جبیره بقدر کفایت در واجب از مسح باید بر
دارد و مسح نماید بر عضو و اگر ممکن نباشد مسح نماید بر روی جبیره و محل مسح بر جبیره اگر
طاهر است خوب و اگر نه تطهیر کند هر گاه باشد و هر گاه ممکن نباشد واجب است تیمم
هر چند احوط جمع نمودن میان ان و گذاردن چیز طاهر نسبت بر جبیره و مسح کردن بر ان
و فرق نیست در جبیره میان بعض عضو و تمام عضو بلکه جمیع اعضا و نه میان انکه زیر
ان پاک باشد یا نجس و نه میان انکه جراحت از تفریط خود باشد یا نباشد و در حکم جبایر است
کهنهائی که بر جروح و قروح می‌بندند یا دوائی که بر انها میگذارند و در چیزها که چسبانیدن
انها بدون حاجت باشد و کندن ان اذیت کند احوط جمع میان جبیره و تیمم است و
هر گاه متضرر شود بمسح نمودن بر روی بشره یا جبیره و مثل جبیره و حایلی سوای جبیره نباشد
واجب است تیمم نماید و هم چنین هر گاه یک عضو از اعضای وضوء یا بیشتر یا اکثر مریض باشد
و قروح یا جروح یا شکسته نباشد و از انجمله است چشم درد که در ان باید تیمم کند

مسئله

مسئله اگر کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه غایط و چه ریح وضو بسازد
و نماز کند و احوط انست که جمع نکند بیک وضوء میان دو نماز و اگر حال او مختلف باشد بانقسم
که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که تواند نماز را بی حدث بکند واجبست اختیار نماید ان
وقت را و اگر در این حال در اثنای نماز حدثی واقع شد نماز را اتمام کند و احوط اعاده نمودن است
و نیز واجبست بر او محافظت نمودن خود را از نجاست باینکه اخذ نماید از برای خود کیسه
که در ان قدری پنبه یا مثل ان بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست را ببدن و رخت
لکن این در صورتیست که در حفظ نمودن ان متضرر نشود و اگر بشود واجب نیست

فصل هفتم در شکوک است بدانکه هر گاه یقین داشته باشد در حدث و شک و یا وهم در طهارت
داشته باشد در وضو واجبست وضو و هم چنین هر گاه یقین در طهارت و حدث هر دو
داشته باشد و شک داشته باشد در مؤخر بودن هر یک از دیگری واجبست وضو
چه بداند حالت سابقه بر این دو حالت را یا نداند و اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو
پیش از فراغ از ان باید بعمل بیاورد ان جزء و ما بعد انرا اگر منافی موالات در وی نداده باشد
وضو باطلست و هم چنین است حکم سهو در واجبات وضو مطلقا هر چند بعد از فراغ
از وضو باشد چه نماز کرده باشد یا نه و بر کثیر الشک واجب نمی‌شود در هیچ صورتی از صور
چیزی نه اصل وضو و نه اعاده اجزا و اگر یقین داشته باشد بطهارت و شک نماید در حدث
یا احتمال مرجوحی اگر شک کند در جزئی از اجزا بعد از فراغ از وضو و داخل شدن در عمل دیگر
بلکه بعد از فارغ شدن از وضو هر چند از محل وضو برنخواسته باشد و داخل در فعل
دیگر نشده باشد چه طول کشیده باشد نشستن یا نه باب سیم در غسل است و در
ان چند بحث است مبحث اول در اموریست که موجب غسل میشود و ان جنابت و حیض و
نفاس و استحاضه و مس میت و فوت شدن است و هر یک از این اغسال غیر از غسل میت واجب

است از برای نماز واجب و شرط است از برای مطلق نماز از سنت و واجب و هم چنین واجب و شرط
است از برای طواف واجب و واجب می‌شود از باب مقدمه از برای مس نمودن کتابت قران
اگر مس نمودن ان واجب شود و مثل است غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن
هر ایه از سور عزایم که ایه سجده واجب داشت چه تمام انها بخواند چه بعض ان و از برای
داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی مساجد و گذاشتن
چیزی را در انها بشرط واجب شدن هر ایک بنذر یا نحو ان و استحاضه در حکم احداث
مذکوره است در وجوب غسل از برای انها بنا بر احوط بلکه شرط بودن ان خالی از قوت
نیست و هم چنین واجب است هر ایک از غسل جنابت و حیض و نفاس از برای واجب اند روزه
بنا بر احوط هر چند ظاهر است که واجب نیست از برای غیر روزه ماه رمضان و قضای
ان و اما حکم غسل استحاضه از برای روزه در کتاب صوم مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی و شرط است غسل جنابت از برای جواز مس نمودن اسم جلاله و احوط بلکه اقوی مس
نکردن غیر ان از اعلام است در جمیع لغات و سایر اسماء غیر اعلام و احوط اجتناب است از
مثل اسم الله در اسم عبد الله و غیر ان و هم چنین شرط است غسل جنابت از برای جواز مس
اسماء انبیا و ائمه علیهم السلام بنا بر احوط و اقوی و هم چنین است در قران بهر خطی که نوشته شده
باشد و اگر چه در لفظ شیطان و مطلق ظلمه و کفار حتی مثل لفظ فرعون باشد و تشدید
و مد بنا بر احوط از قران است بخلاف اعراب نقاط که از ممیزات اند و در صورت وجوب مس
غسل واجب می‌شود من باب المقدمه و حرمت مس قران اختصاص بمحدث بحدث اکبر ندارد و در
محدث بحدث اصغر نیز جاری است و واجب می‌شود غسل گاهی بنذر و عهد و قسم و واجب
نیست غسل از برای غیر انچه ذکر شد و نیز واجب است غسلهای مذکوره لنفسها بلکه مستحب است
لنفسها مبحث دوم در بیان حقیقت غسل است بدانکه غسل عبارت است از شستن ظاهر

جمیع

جمیع بدن و شستن موی واجب نیست هر چند احوط است و اگر موقوف باشد شستن
بشره بشستن موی البته باید بشوید موی را در این حال اما داخل گوش و دهن و
دماغ و ما بین پلک چشم و داخل سوراخ احلیل و مثل ان شستن ان ضرور نیست و هم
چنین ضرور نیست شستن سوراخی که در گوش میکنند از برای حلقه هر گاه تنگ باشد
که باطن ان دیده نشود لیکن احوط شستن انست و اگر دیده شود باطن ان واجب است شستن
ان و مثل انست سوراخ دماغ در دو طرف ظاهر و هم چنین است حکم بینی هر گاه بریده
شده باشد و شستن ظاهر بدن باید بارتماس باشد یا بترتیب و مراد بارتماس فرو رفتن
در اب است بیک دفعه بحسب عرف یعنی در عرف بگویند بیک دفعه داخل در اب شد و ضرور نیست
بیرون اوردن جمیع بدن را از اب بلکه اگر تا بساق پا یا زانو بلکه تا کمر بلکه تا سینه در اب باشد
ضرر ندارد لکن احوط بیرون اوردن جمیع بدن است از اب و اگر قدری باقی بماند از بدن هر چند بسیار
کم باشد که شسته نشود و بعد از بیرون امدن از اب معلوم شود باید اعاده کند غسل را و
خلافست که غسل ارتماسی تدریجی الحصول است باین معنی که اول ان رسیدن اول جزو از
بدن است باب و اخر ان رسیدن اخر جزو از بدن است باب یا انی الحصول است بانکه تحقق ان
برسیدن اخر جزو از بدن است باب اقوی اخر است و قصد این معنی و تشخیص ان در نیت لازم
نیست چنانچه اصل معرفت ان لازم نیست پس هر گاه نداند واجب نبودن این را و غسل کند
صحیح است غسل ان و مراد بترتیب شستن سر است پیش از طرف راست و طرف راست را
پیش از طرف چپ و گردن را با سر باید شست و احوط شستن طرف راست گردن نیز با طرف
راست و شستن طرف چپ است با طرف چپ و تنها نمودن بجانب چپ فرق نیست در معتبر
بودن ترتیب در میان کسیکه مسئله را بداند یا نداند یا در اثر نموده باشد و واجب
نیست ترتیب در میان اجزاء اعضا و احوط شستن ناف و عورتست با هر ایک از طرفین

چپ در هر یک از سر و طرف راست و طرف چپ قدری زیاده از نهایات را باید شست
تا یقین بشستن قدر واجب حاصل شود باینکه قدری از بدن را بشوید با گردن و از طرف چپ را
با طرف راست و قدری از طرف راست را با طرف چپ چنانچه قدری از گردن که محاذی هر یک از
دو طرف هست باید داخل شود در آن طرف بلکه قدری بیشتر از هر طرف و موالات در اینجا
ضرور نیست ولیکن در غسل استحاضه احوط مراعات است هرگاه غسل پیش از ناقضه
از مرض استحاضه باشد و اگر بعد باشد بی اشکال معتبر نیست و همچنین است حکم در
سلس و مبطون پس اگر قلیلی از بدن باقی بماند که شسته نشده باشد میشوید و اعاده
غسل نمیکند پس اگر در سر باشد باید بعد از شستن آن بشوید طرف راست و چپ را
و اگر در طرف راست باشد باید طرف چپ را بعد از شستن آن بشوید و اما اگر در طرف چپ
باشد بغیر آنچه باقی مانده است دیگر چیزی را نباید بشوید و نیت را مقارن شستن سر نماید
و اگر شک کند در عضوی از اعضا غسل التفات نکند اگر بعد از تمام شدن غسل باشد
هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش از تمام شدن باشد احتیاط این است
که اثر بعمل آورد هر چند که واجب نیست و اگر کثیر الشک باشد التفات بآن نکند چه از
مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده باشد و رجوع در کثرت شک بعرف است که او را
در عرف کثیر الشک بنامند و حکم اطلاق و اباحه و طهارت آن و طهارت بدن و نیت
و استدامه آن و مباشرت مکلف بنحوی است که در وضوء گذشت پس اگر میتواند که خود
عمل را بجا آورد باید بعمل بیاورد و اگر نتواند با اعانت غیر باید بعمل آورد بنحوی که در وضو
گذشت **مبحث سیم** در بیان اسبابی است که موجب غسل میشود و در آن چند
مطلب است **مطلب اول** در جنابت بدانکه جنابت متحقق میشود بیکی از دو چیز
اول غایب شدن حشفه در فرج زن از برای مرد و زن و همچنین در دبر زن و مرد و خنثی

در غسل جنابت

ودیم

و دویم بیرون آمدن منی از مرد یا زن در خواب یا بیداری چه بجماع باشد چه بغیر
جماع یا اختیاری باشد یا باکراه زیاد باشد یا کم هر چند بقدر سر سوزنی باشد و محض حرکت کردن
منی از محل خود موجب غسل نمیشود مادامیکه بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون آمدن
منی نیز موجب غسل نمیشود و همچنین است هرگاه خواب ببیند که محتلم شد و بعد از
بیدار شدن اثری ظاهر نباشد که موجب غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن منی مرد بعد
از غسل واجب نمیشود بر او غسل چنانچه اگر شک نماید که منی خود با آن هست یا نه یا آنکه مظنه
بهم رساند که با آن هست واجب نمیشود غسل و اگر بداند که از مرد است یا از خودش نیز چیزی
بر او لازم نمیشود بخلاف آنکه علم بهم رساند با آنکه منی از خودش میباشد یا مخلوط است
آن با منی خودش که بر این فرض واجب است اعاده نماید غسل را **مطلب دوم** در حیض
است بدانکه خون حیض خون سیاه و جهنده و گرم است در غالب اوقات و عادت بآن
بهم رساند زن در هر ماه پس هرگاه علم داشته باشد که آن خون حیض است اشکالی
در آن نیست و اگر مشتبه شود بخون بکارت طریق شناختن آن باینست که قدری پنبه
داخل در فرج خود کند و قدری صبر نماید و بهتر اینست که در وقتی که میخواهد این عمل را
بکند بر پشت بخوابد و پاها را بلند کند و بعد از آنکه مدتی گذشت پنبه را آهسته
بیرون آورد پس اگر خون در دور آن واقع شده باشد آن خون بکارت است و اگر خون
تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و شرط است در امتحان مذکور اینکه قروح
یا جروح احاطه بفرج مثل احاطه بکارت نداشته باشد و همچنین خون [illegible] نباشد
که نتوان تشخیص نمود و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطل است
نماز هر چند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است و گاهی مشتبه میشود بخون قرحه
و طریق شناختن آن اینست که بر پشت بخوابد پس پاها را بلند کند پس انگشت میان را

در غسل حیض

در فرج داخل کند پس اگر خون از طرف چپ بیاید خون حیض است واگر از طرف راست بیاید
خون قرحه است واگر خون در دو طرف ظاهر شود امتحان بی فایده و باطل خواهد بود
واگر امتحان نکرده نماز کند با ممکن بودن آن باطل است نماز هرچند بعد معلوم شود که
حیض نبوده است واگر مشتبه شود بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته
باشد بآن چنانچه از آن چیزی بیرون آید که شک کند که انسان است یا مبدأ انسان یا غیر آن
خصوصاً هرگاه در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکند و همچنین هر خونیکه زن
ببیند در میان سه روز و ده روز و برده و کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه نداند که از قرح
یا جروح است و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند و اوصاف
حیض در آن باشد حیض خواهد بود و همچنین هرگاه خون بر سه منقطع شود و در بین
ده روز باز دیده شود و منقطع شود در همان ده روز تمام حیض است و حیض با حمل جمع
میشود بنابر اقوی و هر خونی که پیش از نه سال دیده شود آن خون حیض نیست و همچنین
هر خونی که در حال یأس ببیند و حد یأس در قرشی تمام شدن شصت سال قمری شرعی
است و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال قمری شرعی است و قرشی کسی است که نسب آن بنضر
کنانه برسد و آن از طرف پدر تنها کفایت میکند و اما از طرف مادر تنها کفایت
نمیکند واگر مشتبه باشد قرشی بودن آن ملحق بغیر قرشی میشود و نبطی چون قرشی
است اگرچه در این ازمنه معلوم نیستند و اکثر زمان حیض ده روز است مثل اکثر ایام حال
بودن از حیض که آن نیز ده روز است و آنچه کمتر از آن حیض نمیتواند شد سه روز است پس
هرگاه یکروز یا دو روز خون ببیند حیض نخواهد بود و هرگاه دو دفعه در دو ماه مساوی
خون ببیند بشرایط حیض صاحب عادت میشود پس اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشد
مثل اینکه در دو ماه از اول تا پنجم خون ببیند او را صاحب عادت وقتیه و عددیه گویند

واگر

واگر در عدد مساوی باشد نه در وقت مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دید از اول ماه
و در ماه دوم پنج روز خون دید از آخر ماه او را صاحب عادت عددیه گویند واگر مساوی
باشد در وقت نه در عدد مثل آنکه در ماه اول خون دید پنج روز از اول ماه و در ماه دوم شش روز
و هر دو را از اول ماه خون دید او را صاحب عادت وقتیه گویند و متحقق میشود عادت نیز
بمساوی دیدن خون در دو دفعه در یکماه همچنانکه متحقق میشود عادت نیز بدیدن خون در دو
دفعه که مساوی در بیشتر از دو ماه و در صورت عادت وقتی و عددی یا عادت وقتی تنها
بدیدن خون ترک عبادات کند هرچند خون بصفت حیض نباشد و صاحب عادت وقتی
تنها حکم آن حکم مضطربه است و حکم آن میآید و در صاحب عادت عددی تنها خلاف است
و اقوی آنستکه بدیدن خون نیز ترک عبادات کند و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت
تجاوز نماید مستحب است که احتیاط نماید بترک نمودن عبادات اگر عادت آن از ده کمتر باشد
و در عدد ایام احتیاط خلافست و اقوی استحباب آنست تا به ده روز هرچند احوط اکتفا کردن
بیکروز یا دو روز است و بهر تقدیر هرگاه خون منقطع شد بده روز یا کمتر تمام حیض است
و هرگاه گذشت از ده روز اگر تمیز نداشته باشد یا داشته باشد و موافق با عادت باشد
عادت آن معتبر است و زاید بر عادت استحاضه است بی اشکال واگر تمیز داشته باشد و تمیز
مخالف با عادت باشد هرگاه ده روز در وسط فاصله شود متابعت نمودن عادت خالی
از رجحان نیست و هرگاه ده روز فاصله نشود اگر مجموع از ده روز نمیگذرد تمام ایام عادت
و تمیز را حیض قرار دهد واگر مجموع از ده روز بگذرد رجوع بعادت نماید و غیر صاحب
عادت مستقره هرگاه ممکن شود او را رجوع نمودن بصفت یا اینکه آنچه بصفت حیض
است کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و آنچه بصفت حیض نباشد تنهائی یا با ایام یا
ده روز یا بیشتر باشد رجوع کند بصفت حیض و بمجرد دیدن خون ترک عبادات نماید

در بیان حیض است

بلکه اقوی آنست که ترک عبادات نماید هر چند خون بصفت حیض نباشد و هرگاه رجوع
بصفت ممکن نباشد یا اینکه آنچه بصفت حیض است کمتر از سه روز یا بیشتر از ده باشد و
آنچه بصفت حیض نباشد تنها یا با ایام پاکی کمتر از ده باشد پس اگر مبتدئه باشد و آن
عبارتست از کسی که ابتدا بخون دیدن نموده باشد و عادت آن مستقر نشده باشد رجوع
کند بعادت خویشان پدری و مادری خود یا پدری تنها یا مادری تنها اگر ممکن باشد باینکه آن
برای او خویشان باشد و ایشان نیز متفق باشند و اگر ممکن نباشد باینکه از برای او
خویشان نباشد یا باشد و متفق نباشند یا ممکن نباشد مطلع شدن بر عادت ایشان
مثل مضطربه است و مضطربه عبارتست از کسی که فراموش کند عادت خود را بعلت
آنکه صاحب عادت مستقره شده باشد یا کسی که خون مکرر دیده باشد و عادت از برای او
مستقر نشده باشد و او باید در هر ماه هفت روز را حیض قرار دهد و حکم مذکور از برای
مضطربه در صورت فراموشی عادت مختلف ندارد هرگاه عدد و وقت هر دو را فراموش کرده
باشد یا عدد را تنها و اگر وقت را تنها فراموش کرده باشد در آن تفصیلیست که در این
رساله ذکر آن مناسب نیست رجوع برساله کبیر نمایند باقی ماند احکام حایض و از جمله آن
آنست که صحیح نیست از او نماز نه واجب نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو
بلکه اگر در بین نماز حایض شود نماز او باطل است حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه
پیش از تمام نمودن سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و گمان نماید که حایض شد داخل
کند دست خود را و بمالد [illegible] را بموضعی که خون بیرون می آید پس اگر خون بیرون
آمده باشد از نماز بیرون رود و الا نماز را تمام نماید و اگر چنین نکند و نماز را تمام کند
نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض
بر تمام نمودن نماز و چنانچه مظنه مبطل نیست شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است

سایر

در بیان نفاس است

سایر احداث و همچنین صحیح نیست از او روزه و نه طواف و حرام است بر او داخل شدن
در مسجد الحرام و مسجد رسول خدا ص و درنگ نمودن در باقی مساجد و ظاهر جایز بودن
عبور است در روضات مقدسه مگر در روضه جناب نبوی ص اگر مستلزم عبور در مسجد آنجناب
باشد و حرام است بر او گذاشتن چیزی در مساجد و خواندن یکی از سور عزایم و اجزاء آنها
بقصد جزئیت اگر مشترک باشد و اگر مشترک نباشد حرام است چه بقصد جزئیت و چه بقصد
غیر جزئیت و حرامست مس نمودن کتابت قرآن و وطی کردن حایض در قبل مادامیکه خون
باقی است و هرگاه طاهر شد جایز است بشرط شستن فرج و هرگاه وطی نمود احوط دادن
کفاره است و کفاره در غیر کنیز یک مثقال شرعی که هجده نخود است از طلا در اول حیض و در وسط
نصف آن و در آخر ربع آن و احوط آنست که سکه دار باشد و کفایت نمیکند قیمت و در
کنیز سه مد گندم میدهند از برای هر فقیری یک مد و از جمله احکام استظهار است یا
منقطع شدن خون پیش از ده روز باینکه پنبه بگذارد در فرج خود بعد از آنکه پای چپ را بر
دیوار بگذارد و شکمش را بآن بچسباند بقدری که حقیقت امر ظاهر شود پس هرگاه پنبه
پاک بیرون آمد طاهر است از حیض و اگر ملوث بیرون آمد مبتدئه صبر کند تا پاک شود
یا ده روز بگذرد و صاحب عادت گذشت حکم آن و شکم و پا بر دیوار گذاشتن مستحب است
مطلب سیم در نفاس است و آن خونیست که در وقت زائیدن زنان می آید خواه همراه
طفل بیاید خواه بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه کمتر از ده باشد که هرگاه ده روز
از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون ببیند نفاس نخواهد بود و فرقی نیست
میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضغه باشد بلکه
علقه بشرط آنکه علم بهم رسانند باینکه آن مبدأ انسانست یا چهار قابله شهادت دهند بر آن و
نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد و همچنین مجرد زائیدن هرگاه خون نه بیند و نه

خون پیش از زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس حدی نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اکثر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عادت مستقره است چه بر ده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس آن بقدر عادت اوست و اما اگر بر کمتر از ده روز خون او منقطع شود نفاس او تمام آن مقدار است و همچنین اگر بر ده منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس است و تتمه استحاضه و آنچه ذکر شد از آنکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی است که در اول و آخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر یا وسط خون دید نفاس او مقدار دیدن خون است چنانچه اگر در وسط و آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس او مختص بطرفین و آنچه زمان مابین است خواهد بود پس کسیکه عادت آن هشت روز باشد و در اول و آخر خون ببیند تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر ندید مگر یکروز از این روزها از نفاس او مختص بمقدار دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم مثلا دید و از عادت گذشت و بر ده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل است که شنیدی حال مبتدئه و مضطربه تا ده روز و هر چیز یکه میباشد بر حایض از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز چنین است مطلب چهارم در استحاضه است بدانکه آن بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست که پنبه یا پنبه که در فرج میگذارد خون باو برسد ولیکن از او فرو نگیرد بتمام و متوسطه آنستکه خون در پنبه فرو رود و از آن نگذرد و کثیره آنست که خون از پنبه بگذرد و بپنبه برسد چه از پنبه بگذرد یا نگذرد و در قسم اول غسل واجب نیست و وضو واجب است از برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند از برای هر نمازی باید یک وضوء نیز بکند و در قسم دوم یکغسل واجب شود

ازبرای

در بیان احکام استحاضه

از برای نماز صبح علاوه بر وضوء از برای هر نماز و اگر بعد از نماز صبح خون استحاضه متوسطه را ببیند احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه یکغسل برای نمازها بعد بکند تا برسد بصبح دیگر که باز غسل میکند و همچنین است در کثیره هرگاه قبل از نماز ظهر قلیله یا متوسطه بوده و بعد از آن قبل از نماز عصر کثیره بشود یا بعد از نماز مغرب کثیره بشود که احتیاط در غسل کردنست و دلیلی که با این حدث اکبر وضوء تنها مبیح است نیست و شرط است در نماز سنت و در قسم سیم سه غسل واجب شود یکی از برای نماز صبح اگر نماز نافله شب را نکند و اگر بکند جمع نماید میان نافله شب و نماز صبح بان غسل با تجدید وضوء بجهة هر نماز چه واجب و چه مستحب چنانچه کفایت میکند از برای سایر نوافل روز و شب غسل هر یک از فرایض آن و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نمازی را به یک غسل بکند جایز است و وضو باید بگیرد با هر یک از اغسال هم چنانکه گذشت و در واجب بودن وضو از برای هر یک از نماز عصر و عشا خلافست احوط و اقوی وجوبست و واجب بودن غسل و وضو در سه قسم گذشته در حالتی است که خونی که باعث غسل یا وضو میشود پیش از نماز بهم رسد هر چند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط آنکه غسل یا وضوء بعمل نیاورده باشد از برای آن خون بعد از دیدن آن و آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است که خون بیک نسبت باشد پس اگر تبدیل روی دهد مثل آنکه کثرت بقلت برگردد یا قلت بکثرت برگردد حکم بر میگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثیره برگردد بقلت کفایت میکند یکغسل و اگر پیش از غسل ظهرین برگردد کثرت بقلت کفایت میکند دو غسل چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بکثرت دو غسل خواهد نمود در آن روز و اگر بعد از نماز ظهرین چنین شد یکغسل میکند و همچنین اگر بعد از

در بیان اقسام استحاضه

نماز صبح قلت بر کردد و بتوسط احوط بلکه اقوی وجوب غسل است برای نمازهای
بعد و اقوی انستکه از برای دفع ناخوشی استحاضه در جائیکه موجب ضرر بود و در جائی
که موجب غسل بود غسل نماید مثل آنکه هرگاه وضو یا غسل نمود با جریان خون و پیش
از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر خون نخواهد آمد و زمع ناخوشی او خواهد شد
اعاده نماید آنچه نموده بود در اول از وضو یا غسل و واجبست بر مستحاضه استبراء
کردن باینکه پنبه بردارد و بقدریکه متعارفست در معلوم شدن حال بایستد صبر نماید
و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله بودن آن یا متوسطه بودن
یا کثیره بودن و همچنین واجبست عوض نماید پنبه را یا بشوید اگر نجس شده باشد و هم
چنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن کهنه یا شستن
است هرگاه ملوث بخون شده باشد چنانچه احوط انست که از غسل بلکه وضو نماز را
تاخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن خون مادامیکه متضرر
نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود احوط
انست که غسل مذکور را اتمام کند و اعاده نماید و وضو بسازد هرچند قول بصحیح بودن
غسل و لازم بودن وضو مطلقا خالی از رجحان نیست و فرق نیست در باطل نبودن
غسل میان غسل واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنای غسل واقع شود اگر همان حدث
که رفع آن را میکرد واقع شود اعاده غسل باید بشود و حیض و نفاس در حکم واحدست
و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود مطلب پنجم در غسل مس میت است بدانکه
واجب میشود غسل بمس نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن و در
حکم میت است قطعه که در آن استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده
و در وجوب غسل بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکالست و احوط غسل نمودن است

واظهر

واظهر واجب نبودن غسلست بسبب مس نمودن چیزیکه حیوة در آن حلول نکرده باشد
مثل مو **مطلب ششم** در غسل میت و سایر احکام آن از کفن نمودن و نماز کردن و دفن
نمودن و در آن چند بحث است **بحث اول** در غسل میت است و در آن دو فصل است
فصل اول بدانکه غسل دادن میت واجب کفائیست باینمعنی که بر همه مکلفین
واجب است و هرگاه یکنفر غسل را بعمل بیاورد از دیگران ساقط است و اولی بان بلکه بسایر
امور کفائیه میت شوهر است نسبت بزن خود چه آن زن آزاد باشد چه بنده چه دائمه باشد
چه متعه و مدخوله و چه غیر مدخوله بحکم زوجه است دون بائنه و بعد از شوهر مالک مقدم است
بر غیر مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک ارحام
و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هرچند هاشمی باشد یا وصیت نموده باشد که او
غسل دهد هرچند احوط از برای ورثه عمل نمودن وصیت است هرچند هاشمی نباشد
و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است پس پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و
برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام و اخوال میباشند و بعد از آن ولاء
عتق مقدمست بر ولاء ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است بر حاکم شرع و با
نبودن هیچ یک از مراتب احتیاطا مقدم داشتن حاکم شرعست بر غیر و بعد از آن عدول
مؤمنین و اما ارباب طبقه واحده پس پدر مقدم است بر مادر و اولاد و اولاد و اولاد
ذکور از اولاد دیگر از هر طبقه مقدم است بر غیر ایشان و بالغ ایشان مقدم است
بر غیر بالغ از ایشان و کسیکه نزدیک باشد بمیت بپدر و مادر مقدم است بر کسی که
نزدیک باشد بمیت بپدر و اگر غسل داده شود میت بی اذن اولیاء باطلست و هم
چنین است حکم در نماز و شرط است که غسل دهنده میت شیعه اثنی عشری باشد
مگر در صورت اضطرار که جایز است غسل دادن سنی و احتیاط انستکه نیت غسل را

شیعهٔ اثنی عشری بکند واحوط از این نیت نمودن هر دو است و هرگاه عذر دفع
شد غسل را اعاده نمایند خصوص در صورتیکه بطریق خودشان غسل داده باشند
و هم چنین شرط است که غسل دهنده مثل میت باشد در ذکوریت و انوثیت مگر
در زن و شوهر و پسر سه ساله اگر زن او را غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را
غسل بدهد عیب ندارد و جایز است از برای مولی غسل دادن کنیز خود و عکس آن
نیز بعید نیست هر چند احوط ترک است و در سقوط اشتراط مماثلت در محارم خلاف
است احوط بلکه اقوی آنستکه با امکان مماثل از محارم غسل بدهد و در غیر آن صورت
محارم میتواند غسل بدهند با کشیدن جامه بر روی میت و جاری کردن آب از زیر
آن بنا بر احوط بلکه اقوی اگر چه بعید نیست کفایت نمودن ستر خصوص عورت و واجب
است غسل دادن هر مؤمن اثنی عشری و واجب نیست غسل دادن کفار چه از اهل
کتاب باشد و چه از غیر ایشان اما در مخالف واجب نبودن خالی از رجحان نیست و
در حکم میت است سینهٔ او یا قطعه که در آن سینه باشد پس غسل دادن آن بلکه
کفن نمودن و نماز کردن بر آن واجب است و واجب است غسل دادن و کفن نمودن
و حنوط کردن قطعه که در آن استخوان باشد هرگاه از میت جدا شده باشد بلکه
احوط الحاق جدا شده از زنده و استخوان بی گوشت است بآن و هم چنین طفلی که در
شکم چهار ماهه شده باشد و سقط شود که واجب است در آن غسل و کفن و حنوط
و دفن نمودن و اما نماز پس بر آن نه واجب است و نه سنت و هرگاه چهار ماه کمتر داشته
باشد واجبست او را که در جامه پیچیدن و دفن کردن و واجبست ازاله نمودن نجاست
از بدن میت پیش از غسل و پوشانیدن عورت او را از نامحرم در حال غسل مثل
احوال چنانچه واجبست روبقبله نمایند میت را در حال احتضار اگر روبقبله نباشد

بانکه

بانکه پشت بخوابانند او را و روی او و کف پاهای او را مواجه قبله نمایند و منقطع
میشود وجوب مذکور بمتحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط مراعات
است بعد از بیرون رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرق نیست در وجوب مذکور
میان آنکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل کسی که واجب القتل
شده باشد کشتن او برجم یا قصاص یا غیر اینها و غسل کرده باشد بامر حاکم شرع یا از
جانب خود و اغتسالی بلکه واجب است از برای میت میت و اگر بعد از سه غسل بمرد بسبب دیگر
واجبست غسل دادن او **فصل دویم در کیفیت غسل** واجبست غسل دادن
میت را بسه غسل بسدر و بکافور و بآب خالص و واجب است ترتیب میان سه غسل بنحو
مذکور و فرق نیست در این حکم میان آنکه میت جنب باشد یا نباشد و احوط غسل
دادن میت است بغسل ترتیبی هر چند اظهر کفایت نمودن غسل ارتماسی است و
کیفیت هر یک از ترتیب بنحویست که در غسل جنابت گذشت و هم چنین شرطست
نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی را مقارن شروع در آن نمایند و اگر
هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند میت را بقصد هر یک از آن سه غسل و احوط بجا آوردن
کردن یک تیمم است بدل غسل بنحو اطلاق و بعضی بهمین اکتفا نموده اند و آن ضعیف
است و هم چنین است اگر بترسد بر میت از غسل دادن از هم ریختن پوست یا گوشت
او مثل آنکه سوخته باشد یا آبله داشته باشد و تیمم را باید بدست خود بعمل آورد
نه بدست میت و در تیمم دهنده نیز مماثلت معتبر است بتفصیل در غاسل و اقوی آنکه
در سایر اغسال معتبر است از اباحه مکان در اینجا نیز معتبر است و هم چنین اباحه
سدر و کافور و لنگ و تخته و خاک در تیمم دادن **بحث دویم** در تکفین میت است
واجب است کفن نمودن میت خواه مرد باشد خواه زن خنثی بجامه مسوح بسه پارچه و آن پیراهن

ولنك ولفافه است كه از سر تا سر میت را بپوشاند و شرطست در پیراهن كه از شانه تا
نصف ساق را بپوشاند و در لنك آنكه میان ناف و زانو را داشته باشد و در لفافه آنكه
از طول اینقدر زیاد باشد كه توان دو سر كفن را بست و از عرض اینقدر زیاد باشد كه
بر روی هم بیفتد دو طرف آن و افضل بلكه احوط در پیراهن بلند بلند بودن است
تا بقدم و در لنك پوشانیدن است از سینه را تا بقدم لكن احوط و اظهر است كه
زاید بر قدر واجب را بدون اذن كبار و رثه نكند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از
مال صغیر برندارند و اگر مقدور نشود سه پارچه اكتفا نمایند بانچه مقدور است چه
یكپارچه باشد چه دو پارچه بلكه اگر مقدور نشود مگر پوشانیدن عورت نیز واجب
است و كیفیت تكفین آنست كه لنك مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد
واحوط آنست كه هر یك از سه پارچه بپوشاند آنچه را كه در زیر است و جایز نیست
مغصوب بودن كفن و نجس بودن و حریر محض بودن و پوست بودن هر چند
از حیوان تزكیه شده و ماكول اللحم باشد و احوط آنستكه كفن ننمایند از ثوبی كه از مو
كرك بافته باشند هر گاه از ماكول اللحم باشد و اگر از غیر ماكول اللحم باشد معروف در میان
اصحاب آنستكه جایز نیست و كفن واجب بیرون كرده میشود از اصل مال میت هر چند
مدیون باشد مگر زن كه كفن او بر شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجبست بعد
از غسل حنوط نمودن و آن مسح نمودن هفت موضع سجود است بكافور و كفایت
میكند مسمی و اگر پیش بدارد حنوط را بر غسل كفایت نمیكند و فرق نیست در حنوط
در میان مرد و زن و خنثی و ممسوح و صغیر و كبیر لكن مخصوص است این وجوب بمیتی
كه محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش نزدیك او نبرند چه از كافور و چه از غیر كافور
و چه در تحنیط و چه در تغسیل مبحث سیم در نماز میت است و در آن دو فصل است

[illegible]

فصل

فصل اول بدانكه واجبست نماز بر هر كه شیعه اثنی عشری باشد مطلقا چه شهید
شده باشد و چه كشته شده باشد بقصاص یا خود خود را كشته باشد یا ختنه نكرده
باشد یا غیر ایشان باشد از ارباب كبایر و هم چنین واجبست بر سنی در حال تقیه بلكه
در غیر تقیه بنابر احوط و جایز نیست نماز بر كفار چه كافر اصلی باشد چه مرتد چه ذمی
باشد چه غیر ذمی و جایز است بر بعض از فرق مثل ناصبی بلعن بر آن كردن بنحوی كه می
اید و ملحق میشود بمسلم مرده كه در بلاد اسلام یافت شود و طفل و دیوانه اگر متولد
شده باشند از مؤمن یا مؤمنه و هم چنین واجبست نماز بر لقیط دار الاسلام بلكه مشهور
چنین دانسته اند لقیط دار الكفر را نیز هر گاه در آن مسلمی باشد كه ممكن باشد تولد آن
لقیط از آن فصل دویم بدانكه نماز میت واجبست بوجوب كفایی بر هر مكلفی و
شرطست در صحت آن آنكه مؤمن اثنی عشری باشد و اگر طفل ممیز بجا آورد صحیح است از او
لكن ساقط نمیشود از مكلفین تكلیف ظاهری و اولای بنماز اولای بتغسیل است و
بتفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی چه فرادی و چه جماعت
و اگر اذن ندهد ولی احدی را بر جماعت و خود نیز اقدام نكند اگر منوط بعذر شرعی باشد منشا
ساقط شدن ولایت نمیشود و نماز را فرادی خواهند كرد و اگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط
باقی گذاردن امر است بر ولی هر چند ساقط شدن ولایت او در این حال خالی از قوه
نیست و احوط اذن گرفتن از حاكم شرعست در اقامه چنین جماعتی با امكان از عدول
مؤمنین و كیفیت نماز آنستكه نیت بكند و پنج تكبیر كه اول آنها تكبیرة الاحرام است بگوید
و در میان آنها چهار دعا بخواند اول شهادتین دویم صلوات بر پیغمبر و آل آنجناب صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین سیم دعا از برای مؤمنین چهارم از برای میت پس اگر بعد از تكبیر اول
بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از تكبیر دویم

[illegible]

بکوید اللهم صل علی محمد وال محمد و بعد از تکبیر سیم بکوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
و بعد از تکبیر چهارم بکوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد ازان تکبیر پنجم را بکوید کفایت
میکند و اینها در وقتیست که میت شیعه اثنی عشری باشد پس اکر طفل باشد چه نماز
بر او واجب باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بکوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا و
فرطا و اجرا اکر پدر و مادر طفل هر دو مؤمن باشند و اکر یکی از ایشان مؤمن یا نخوان
باشد دعا را باو تنها نماید و اکر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم اکر بکوید
اللهم ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه خوبست و اکر مخالف
باشد یا ناصبی که بتقیه بر او نماز کند در نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم بکوید اللهم
املأ جوفه نارا و قبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب و در نماز ناصبی بکوید
اللهم اخز عبدک فی عبادک وبلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک
فانه کان یوالی اعدائک ویعادی اولیائک ویبغض اهل بیت نبیک و تکبیر پنجم
در نماز این دو صنف نیست و اکر میت مستضعف باشد بکوید اللهم اغفر للذین
تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و واجبست در ان نیت و قیام و روی بقبله
نمودن با امکان و کذاردن سر میت را بطرف راست نمازکذار مکر انکه ماموم باشد
و هرکاه عکس بکذارد میت را باطل میباشد نماز خواه از روی عمد باشد چه از روی فراموشی
چه از روی جهل و همچنین شرطست بر پشت خوابیدن میت را در حال نماز بجهت چهارم
در دفن است واجبست دفن نمودن میت را بوجوب کفائی بنحوی که پنهان نمایند
جسد میت را در زیر خاک بنحوی که محفوظ بماند جثه او از ضرر درندکان و بوی او از
انتشار و واجبست بخوابانند او را بدست راست و بقبله و هرکاه در کشتی باشد
و دفن او ممکن نباشد بکذارند او را در ظرفی مثل خمره و سر او را ببندند و در دریا اندازند

در بیان دفن میت

یا انکه

یا انکه بر پای او یا مثل ان چیز سنکینی مثل سنک ببندند و او را در دریا اندازند و
احوط بجای اوردن اولست با امکان و اکر میت زن غیر مسلمه باشد چه کتابیه و چه غیر
کتابیه و حامله باشد بطفل مؤمن واجبست او را پشت بقبله دفن نمایند تا انکه طفل
رو بقبله باشد هرکاه طفل صاحب روح شده باشد و حرامست نبش نمودن قبر مکر
در صورتیکه وصیت کرده باشد بنقل جنازه بیکی از مشاهد مشرفه بلکه در نقل بمشاهد
بدون وصیت هم عیبی ندارد و نیز جایز است نبش در صورتیکه با او مال محترمی
در قبر افتاده یا کذارده باشند یا لازم شده باشد اکرچه در حال دفن ندانسته باشند
و همچنین بجهت تدارک جمله از امور واجبه چون غسل و استقبال قبله و در اکثر این
صور نبش واجبست و همچنین حرام است نقل کردن میت را بعد از دفن بغیر مشاهد
مشرفه و حرام است دست زدن بصورت و خراشیدن ان و کندن موی چهره در مصیبت اقارب
و چه غیر اقارب و همچنین شق نمودن رخت بر غیر پدر و برادر باب سیم در ان چند
فصل است فصل اول در اسباب منتقل شدن از وضوء و غسل به تیمم بدانکه
سبب تیمم ممکن نشدن وضوء و غسلست و ان بچند چیز میشود اول نداشتن اب بقدر
انچه کفایت کند او را در ان طهارتی که بر او واجب شده است از وضوء یا غسل هرچند بقدر
بعضی از ان داشته باشد و اکر اب بقدر باشد که کفایت نماید از برای ازاله نمودن
نجاست ازاله نماید نجاست را بان اب و تیمم کند هرکاه ان نجاست معفو نباشد و یافت
شود چیزیکه بان تیمم کند و اکرنه طهارت را مقدم بدارد دوم نرسیدن باب بسبب
ترس از درنده یا دزد بر نفس یا مال یا عرض خود یا بجهت میسر نشدن الات و اسباب اب
کشیدن یا کرم کردن یا محتاج به تنخواهی باشد که ابخرد و میسر نباشد او را و امثال
ان و اکر مقدور باشد خریدن اب یا الاتی که موقوفست تحصیل اب بانها بخرد هرکاه

در بیان تیمم است

متضرر بان نشود بانکه اجحافی دران نباشد بحسب حال ان وفرق درمیان زیادتی
در ثمن وغیر ان نیست واکر مقدور شود از برای او کندن چاه بدون عسر ومشقت
شدید یا اب بیرون اوردن از چاه هرچند بانکه رخت خود را در چاه کند واب بیرون اوردن
ترک نکند بشرط انکه اجحاف نباشد دران سیم انکه بترسد در استعمال اب بر تلفی یا
حادث شدن مرضی یا طول کشیدن ناخوشی یا صعب شدن علاج ناخوشی وامثال
اینها وکفایت میکند در معرفت حصول ضرر مظنه هم هرچند ناشی از تجربه باشد یا از
قول طبیب عادل یا غیر عادل بلکه کفایت نمودن احتمالی که باعث خوف شود وقویست
وازجمله ضرر شین است وظاهر حصول انست بترکیدن دست یا صورت وخون افتادن
ان وترک تیمم در این حال البته نشود اکر بطهارت اختیاری احتیاط خواهد بکند وازجمله
اعذار از برای تیمم تشنگی است هرچند بالفعل نباشد ومظنه داشته باشد بحدوث
ان بلکه کفایت نمودن احتمال مساوی وقویست وازجمله اعذار نیز تا الم شدید یا سردی هوا
ست یا کرمی اب ومیسر نبودن چاره وواجبست طلب نمودن اب بر مکلف هرگاه ممکن
باشد وضرری باو نرسد ویقین نداشته باشد نبودن ان ووقت کنجایش طلب داشته
باشد ومقدار طلب بقدر یک تیر پرتابست از تیر انداز معتدل با لک معتدله اکر زمین
پست وبلند ومشتمل بر اشجار واحجار باشد واکر نباشد بقدر دو تیر پرتاب بنحو مذکور
در چهار سمت واکر ترک طلب نمود ونماز کرد با وسعت وقت نماز باطل است واکر با
امکان طلب صبر نمود تا تنکی وقت نماز صحیح است هرچند معصیت کار است فصل
دوم در انچه بان تیمم باید کرده شود بخاک خالص تیمم کردن بی اشکال است وهم
چنین است غباری که جمع کرده شود از نمد ونحو ان بنحوی که تمام کف دست بر روی
ان واقع شود ودر بودن کلوخ ونرم شدن هم عیبی ندارد واظهر واشهر بودن سنگ

است

است بخاک اکرچه احوط تقدیم خاک وکلوخ است وبا عدم تمکن از اینها تیمم میکند
بغباری که محسوس باشد بر روی نمد ویال اسب ونحو ان اکرچه تمام کف بر ان واقع
نشود واکر هیچ یک از انچه کذشت میسر نشود وگل میسر شود بان تیمم کند بشرط انکه
قدرت نداشته باشد بر خشکانیدن ان بسبب تنک بودن وقت وامثال ان و
فرق در میان انواع خاک از سرخ وسفید وسیاه وغیر ان نیست وجایز است تیمم نمودن [illegible]
مستعمل در تیمم وبخاک قبر هرگاه علم نداشته باشد بنجاست ان وجایز نیست تیمم
بخاک غصبی وخاک نجس وبغیر زمین مثل اشنان وارد ومعادن مثل زرنیخ وسرمه و
خاکستر غیر زمین ولحوط واقوی ترک نمودن تیمم است بخاکستر زمین وبر زمین اهک وکچ
بعد از سوختن وقبل از ان جایز است بلکه جایز است تیمم باجر وسفال بلکه ان مقدم
است بر تیمم بغبار نمد ویال اسب وکل واحوط تیمم بهر دو است ودر صورت اشتباه
جایز التیمم بغیر ان همان تفصیلی است که در وضو کذشت پس در اشتباه خاک مطلق
بخاک مضاف چون خاک زغال واشنان ونحو اینها دو تیمم میکند وهم چنین در اشتباه
سنگ معدنی بغیر معدنی بلکه در اشتباه خاک پاک بخاک نجس با عدم رطوبت وسرایت
ودر اشتباه مباح بمغصوب از هر دو اجتناب مینماید ومکروه است تیمم نمودن بزمین
شوره زار **فصل سیم** در بیان کیفیت تیمم واجب است زدن باطن دو کف دست را
با هم در صورتیکه ممکن باشد در وقتیکه هر دو کف بهم باشد وهم چنین واجبست
مسح کردن پیشانی از رستنکاه موی سر تا بطرف بالای دماغ بباطن هر دو کف با یک
دیکر واحوط علاوه نمودن جبینین است که عبارت از دو طرف پیشانی است وهم
چنین علاوه نمودن ابروها است وهم چنین واجب است مسح کردن پشت هر یک از
دو کف را از بند دست تا سر انکشتهای بباطن کف دست دیکر وهرکاه ممکن نشود

مسح نمودن بباطن کف مسح کند بظاهر آن و معتبر است در پیشانی و پشت هر دو دست تمام آن مسح نمودن و در ماسح که عبارت از باطن دو کف باشد بتمام مسح نمودن معتبر نیست هر چند احوط است و از اطراف حدود در هر یک از اعضای تیمم چیزیرا زیاد نماید از برای جزم نمودن بحصول قدر واجب و واجبست در تیمم نیت قربت و احوط تعیین وجوب یا ندب و استباحه عملست بنحوی که در وضو گذشت و در اینجا قصد رفع حدث نمیکند اگر چه قصد آن مضر نیست مگر در صورت تقیید و تشریع که نیت کند تیمم را رافع حدث بجای او دانم که باطلست و احوط تعیین نمودن بدل بودن از وضوء یا غسلست و اگر تیمم بدل از وضو و غسل هر دو در ذمه مکلف باشد معین است تعیین نماید که تیمم بدل وضو میکند یا بدل غسل و احوط آنستکه نیت نماید باین طریق که تیمم میکنم بجهة مباح شدن نماز بدل از وضوء یا غسل از جهة آنکه واجبست یا مستحبست قربة الی الله و در عدد زدن دست بر زمین خلافست و اظهر کفایت نمودن یکدفعه زدن دست در تیمم بدل از وضو و لزوم دو دفعه است در بدل غسل و واجبست در تیمم ترتیب باین طریق که زدن دست پیش از مسح نمودن پیشانی و مسح نمودن پیشانی پیش از مسح نمودن دو دست و مسح نمودن دست راست پیش از مسح نمودن دست چپ باشد لکن این در صورتیست که یکدفعه بزند دو دست را بر زمین و اما در صورتیکه دو دفعه بزند دفعه دویم پیش از مسح نمودن دو دست میباید باشد و واجبست مباشرت خود مکلف مثل وضوء و همچنین واجبست موالات هر چند تیمم بدل از غسل باشد و مراد بان پی در پی بودن عرفیست و همچنین واجبست در میان دست و خاک و ماسح و ممسوح مانعی نباشد و تیمم پیش از وقت فریضه برای فریضه صحیح نیست و در وقت فریضه صحیحست در حال تنگ بودن وقت و اما در وسعت وقت اشکالست و احوط تاخیر نمودنست اگر احتمال رفع

شدن

[illegible]

شدن عذر برود و در وجوب تاخیر تا آخر وقت تامل است و اظهر جواز تقدیم در اول وقت است هرگاه علم داشته که عذر برطرف نمیشود تا آخر وقت و فرقی نیست در جواز تیمم در حال تنگ بودن وقت میان نماز واجب و سنت و یومیه و غیر یومیه و اگر کسی نماز کند به تیمم صحیح واجب نیست بر او اعاده نمودن نماز چه در حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت متعمد بر جنابت باشد یا نه عالم باشد بنبودن آب در صورت تعمد بر جنابت یا نه تیمم از برای نمازی باشد که آن نماز با رختی شده باشد که متعدد باشد بر او ازاله نجاست غیر معفو از آن رخت یا نه و همچنین است حکم بدن و اگر تیمم از برای فریضه حاضره نمود بعد از آن میتواند داخل در نماز دیگر بشود در اول وقت و واجب نیست انتظار تا آخر وقت و اگر قضاء در ذمه شخصی باشد میتواند تیمم از برای آن بکند هر وقت که اراده نماز داشته باشد و جایز است نماز نافله بجا آوردن بیک تیمم و اگر بعد از آنکه تیمم نمود و پیش از شروع در نماز آب بیابد و ممکن شود او را استعمال نمودن و بقدر زمان استعمال نمودن آب بگذرد تیمم و باطل میشود و اگر در میان نماز آب بیابد باطل نمیشود تیمم و احوط تمام نمودن نماز و قضا یا اعاده آن است و باید دانست که آنچه ذکر شد بنا بر قول بجواز تیمم در وسعت وقتست و اما بنا بر قول بانکه جایز نیست تیمم مگر در تنگی وقت بی اشکال اتمام واجبست و اگر کسی تیمم کند بدل از غسل و محدث بحدث اصغر شود واجبست تیمم کردن بدل از غسل و احوط آنستکه جمع نماید میان وضوء و تیمم بر تقدیری که قادر باشد بر آب و همچنین احوط جمع نمودن میان او و تیمم است بر تقدیری که قادر نباشد بر آب یکی بدل وضو و دیگری بدل غسل اما در غیر غسل جنابت از سایر اغسال پس لازم است دو تیمم یکی بدل وضو و دیگری بدل غسل جنابت با تمکن از آب بقدر خصوص وضوء وضو میگیرد و تیمم بدل از غسل

[illegible]

میکند و در عکس که اب بقدر غسل فقط داشته باشد غسل میکند و تیمم بدل از وضو نیز میکند **فصل چهارم** در تیمم واجب بدانکه واجبست تیمم بر محدث از برای نماز واجب و طواف واجب و شرطست از برای مطلق نماز چه واجب و چه سنت بشرط ممکن نبودن وضوء یا غسل و ممکن بودن تیمم و واجبست تیمم از برای سایر انچه واجب شود طهارت ابی از برای ان مثل روزه ماه رمضان و قضای ان و تیمم از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ نمودن در باقی مساجد و مس نمودن کتابت قران اگر واجب شود هر یک از امور مذکوره مثل وضو و واجبست بر کسیکه محتلم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام از برای بیرون امدن از ان هرگاه غسل ممکن نباشد یا باعث تلوث مسجد شود بنجاست و هرگاه غسل ممکن باشد و زمان ان کمتر از زمان تیمم یا مساوی با زمان ان باشد و باعث تلویث مسجد بنجاست نشود وجوب غسل در این حال خالی از قوت نیست و بعضی ملحق کرده اند بجنب حایض و نفسا را در وجوب تیمم از برای بیرون امدن ان و ان احوط است و واجب می‌شود نیز تیمم بنذر و عهد و قسم **مقصد دوم** در طهارت از خبث و در ان چند بابست **باب اول** در انواع نجاسات و ان یازده قسم است **اول و دوم** بول و غایط است از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و صاحب نفس سائله باشد و ان خون قوی جهنده است که بیرون میاید از رگ در وقت بریدن و فرق نیست در غیر ماکول اللحم انکه انسان باشد یا حیوان صحرائی باشد یا دریائی طیر باشد حتی خفاش یا غیر طیر حرمت خوردن ان اصلی باشد یا عارضی مثل جلال و حیوانی که شیر خوک خورده باشد تا انکه قوت گرفته باشد استخوان ان و بهیمه یا غیر بهیمه که موطوء انسان شده باشد چه در فرج و چه در دبر **سیم** منی است از حیوانیکه صاحب نفس سائله باشد هر چند حلال گوشت باشد **چهارم** خون حیوانی است که صاحب نفس سائله

بلکه

در تیمم واجب

در انواع نجاسات

باشد خواه ماکول اللحم باشد یا غیر ان کم باشد ان خون یا بسیار چه از رگ بیاید چه از غیر رگ مگر خونی که باقی میماند در ذبیحه ماکول اللحم بعد از ریختن خونی که متعارفست از ان ریخته شود که طاهر است و با شک در نجاست خون یا معرفت از چون خونی که از بعضی اشجار میاید و هم چنین با شک در اینکه این خون از خونهای پاک است یا نجس حکم بنجاست نمیشود بلی در قسم اخیر اجتناب باید نمود در نماز و نحوان **پنجم و ششم** سگ و خوک صحرائیست و هم چنین اجزای هر یک هر چند اجزائی باشد که حیوة در انها حلول نکرده باشد مانند مو و ناخن **هفتم** میته است هر گاه از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد مگر میته ادمی که نجاست ان بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادنست بلکه پیش از سرد شدن بعد از مردن نیز بنا بر اقوی و احوط و اجزاء میته نجس نجس است خواه جدا شود از ان در حال حیوة یا در غیر حال حیوة اگر از اجزائی باشد که حیوة در انها حلول کرده باشد و اجزاء صغاری که از انسان جدا میشود مثل انچه از لب جدا میشود در بعض اوقات اظهر طهارت و احوط اجتنابست **هشتم** کافر است حتی مرتد و یهود و نصاری و مجوس و هم چنین است حکم در اجزاء انها هر چند از اجزائی باشد که حیوة در انها حلول نکرده باشد و طریق معرفت کافر انست که انکار الهیت یا رسالت یا ضروری از ضروریات دین نماید و احوط اجتناب از اولاد کفار است پیش از بلوغ و اما ظروف و البسه کفار طاهر است مادامیکه علم بنجاست بمباشرت ایشان برطوبت و مانند ان بهم نرسد و مطلق مظنه کفایت نمیکند در نجاست **نهم** شراب و هر مسکر که در اصل روان باشد هر چند بخشکد و مشهور و الحاق اب انگور است بان هرگاه غلیان بهم رساند و بعضی علاوه نموده اند اعتبار اشتداد را نیز و اظهر و احوط اجتنابست مطلقا اگر اسکار از ان ظاهر نشود و الا حکم بنجاست بی اشکال است **دهم** فقاع است و ان از جو عمل میاید هم چنانکه جمعی ذکر نموده اند و معتبر

در نجاسات

در احکام نجاسات

دران صدق اسم اشت در عرق عرب یا ازری همه عرق جنب است از حرام بنا بر احوط اگرچه
طهارت اقوی است خواه در وقت حصول جنابت باشد یا بعد خواه در زن باشد یا
در مرد از زنا باشد یا از لواط یا وطی بهیمه یا غیر اینها از انچه حرمت ان ذاتی باشد بلکه
احوط در وطی حایض و وطی در روز روزه یا وطی در ظهار پیش از کفاره دادن نیز اجتناب است
و هم چنین است عرق شتر جلال بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط باب دویم در احکام
نجاسات است واجب نیست ازاله نجاست لنفسها بلکه مستحب است و شرطست ازاله
ان از رخت و بدن از برای صحت نماز و طواف با امکان و معفو نبودن و از محل سجود
پیشانی از برای سجده کردن و از ظروف از برای استعمال کردن برطوبت در انچه مشروط
بطهارتست از خوردن و اشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال ان مستلزم
تعدی نجاست باشد و از ماکول از برای خوردن و واجبست ازاله ان از مساجد و هم چنین
از مصحف و الات مختصه بان مثل جلد و از ضرایح مقدسه و روپوش انها بنا بر احوط
و حرام است نجس نمودن مسجد و معفو است خون جروح و قروح مادامیکه خون از ان
جا نیست چه جاری باشد دائما یا نه چه مشقت در تطهیر ان باشد یا نه چه در رخت باشد
چه در بدن چه مقدار او باشد عوض نمودن رخت یا نه بدستمال و کهنه تواند منع از
نجس شدن نماید یا نه ممکن باشد چاره ان بدوا یا نه مجروح نموده باشد خودش
بعصیان یا نه و هم چنین معفو است عرقیکه بان نجس میشود که انست نیز اکثر میسر است
که از ان خالی باشد و لکن عفو از انچه شنیده شد مخصوص صاحب جروح و قروح است
پس اگر ان رخت را دیگری بپوشد عفو نیست و هم چنین اگر شک کند که خون از جروح
و قروح است یا از غیر ان که عفو نیست و معفو است نیز خون کمتر از درهم در رخت
و بدن چه مجتمع باشد و چه متفرق بشرط انکه مجموع مقدار درهم نباشد و انچه کم از خون

غیر

در معفو از نجاسات

غیر حیض و نفاس و استحاضه است بلکه در خون غیر نجس العین است و در عفو از خون
غیر ماکول اللحم تامل است هرچند کمتر از درهم باشد و احوط در مقدار درهم اکتفای بمقدار
ناخن ابهام متعارف است و اظهر تحدید با خمص راحت است که گودی کف دست باشد و
مراد بناخن ابهام ناخن انگشت بزرگست و هم چنین معفو است نجاست بچیزیکه نماز
بان تمام نشود چه لباس باشد چه غیر لباس چه در محل خود باشد چه نباشد چنانچه
هرگاه قبا را تا نموده در جیب خود گذارد ظاهر انستکه باطل نمیشود نماز و اظهر
عدم عفو است از نجاست شال کمر و عمامه و هرگاه خون زیاده بر مقدار عفو بوده
لکن بعضی را ازاله نموده باشد که باقی کمتر از درهم باشد باز عفو است از اینجا معلوم شد
که در صورتیکه بتواند خون را کمتر از درهم کند واجبست چنین کند بلکه اقوی اینست
که در مطلق نجاسات که ازاله تمام ان ممکن نباشد لازم باشد ازاله هر قدر که ممکن است
و تربیت کننده صبی یا صبیه اگر یکجامه داشته باشد کفایت میکند شستن ان
در روزی یکمرتبه از بول هر وقت که خواهد و بهتر انستکه در اخر روز بشوید که چهار
نماز را بطهارت یا بکمتر بودن نجاست بجا اورده باشد و واجبست در شستن بول
از رخت و بدن دو دفعه هرگاه شسته شود باب غیر جاری مگر بول طفل شیرخوار
مسلم که در ان ریختن اب کافیست با فرو گرفتن تمام محل را اگر بول بان رسیده باشد
با غلبه اب بر بول هرچند غساله از محل بیرون نرود و احوط بیرون کردن انست و اما
در اب جاری کفایت میکند یکدفعه بلکه در اب کر نیز چنین است هرچند احوط
تعدد است و در غیر رخت و بدن و غیر بول از سایر نجاسات احوط انستکه دو دفعه
بشوید در غیر ظروف هرچند اظهر کفایت نمودن یکدفعه است در غیر بول و اما در
ظروف پس در اب جاری اقوی کفایت یکدفعه است و احوط سه دفعه است و در اب قلیل

سه دفعه باید شسته شود از هر نجاستی غیر از نجاست مردن موش و شراب و ولوغ
سگ و خوک که عبارتست از آشامیدن آنها از ظرف بطرف زبان پس در مردن موش
خصوصاً در نوعی از آن که عبارت از جرذ است احوط آنست که هفت دفعه شسته شود
هر چند در غیر جرذ ظاهر کفایت سه دفعه است و همچنین در شراب احوط آنست که
هفت دفعه بشویند هر چند ظاهر کفایت سه دفعه است و هر گاه ظرف آن چوبی یا سفالی
باشد یا کدو باشد احوط اجتناب است هر چند اقوی قبول تطهیر ظاهر است
و اما در ولوغ خوک و سگ پس در خوک واجبست هفت دفعه شستن و در سگ
واجبست سه دفعه شستن هر چند احتیاط آنست هفت دفعه بشویند لکن شستن
اول باید بخاک باشد و احوط آنست که خاک خشک بمالند بموضع نجاست یک
دفعه و خاک را ممزوج باب نمایند و موضع نجاست را بان بشویند یکدفعه دیگر
و بعد از آن باب بشویند دو دفعه و خاکستر و اهک و گچ و اشنان و امثال اینها عوض
خاک کفایت نمیکند و موقوفست تطهیر آن چیزیکه آب در آن فرو میرود بر فشردن
اگر شسته شود باب قلیل مگر بول رضیع که حاجت بفشردن ندارد چنانچه گذشت
و اما در آب جاری یا کر ظاهر آنست که حاجت نیست بفشردن هر چند احوطست و
واجبست در تطهیر نجاسات برطرف کردن عین نجاست است نه رنگ آن و نه بوی آن
و فرق نیست در وجوب برطرف کردن میان نجس و متنجس و هر گاه موضع نجاست مشتبه
شود اگر در یک لباس باشد معین است شستن هر موضعی از آن که احتمال نجاست در
آن باشد احتمال زیاده تر از آن باشد و واجبست شستن جمیع و اگر اشتباه در چند
لباس یا غیر لباس باشد هر گاه غیر محصور است واجب نیست شستن و اگر محصور
باشد واجبست و اگر ممکن نشود شستن لباس از برای نماز کردن جایز است

برهنه

برهنه نماز کند بلکه متعین است و اگر مانعی از برهنه شدن بهم رسد مثل سرما و آنچه
متضرر شود با او نماز کند با رخت نجس و اعاده و قضا بر او نیست و اگر دو لباس از برای
نماز گذار باشد یکی نجس و دیگری طاهر و مشتبه شود و ممکن نشود از برای او غیر آن
و نه شستن آنها نماز را دو مرتبه بکند و هر گاه نماز را بجای آورد با نجس بودن رخت
یا بدن و علم داشتن بان واجبست اعاده نمودن نماز در وقت و قضا نمودن آن بعد از
وقت و اگر فراموش نمود ازاله کردن نجاست را و بعد از فراغ از نماز بخاطرش آمد اعاده
و قضاء آن واجبست و اگر در بین نماز بخاطرش بیاید اعاده واجبست و اگر وقت اعاده
باقی نمانده باشد تمام کند و اظهر ترک نکردن قضا است و اگر نمیدانست نجس بودن
رخت یا بدن را پس اگر علم بهم رسانید بعد از فراغ از نماز و بیرون رفتن وقت قضا
نیست بر او و همچنین اعاده لازم نیست هر گاه در وقت علم بهم رساند و اگر علم بهم
رسانید در بین نماز باطلست نماز و واجبست اعاده آن هر گاه علم بهم رسانید
پیش بودن نجاست را و اگر علم بهم رسانید که پیش از نماز بوده است و ممکن باشد ازاله
و تطهیر نمودن بدون فعل منافی تطهیر نماید و نماز را تمام کند و اگر ممکن نشود نماز باطل
است و واجبست اعاده نماید نماز را و اگر علم بنجاست بهم رسانید با تنگ بودن
وقت نماز را تمام کند و اعاده بر او نیست **باب سیم** در مطهرات و احکام آنها و
در آن چند فصل است **فصل اول** در آب بدانکه آب یا آب مطلق است یا مضاف و هر
دو بدون رسیدن نجاستی بان از خارج طاهر است و اما در مطهر بودن آب مضاف
رفع نمیکند نه حدث را و نه خبث را و نجس میشود بملاقات نجاست هر چند بقدر کر و
بیشتر از کر باشد و اما آب مطلق پس آن پاک میکند هر چیز را مگر آنکه قابلیت پاک
شدن نداشته باشد و اگر برسد باو نجاست منقسم میشود باقسام چند **اول** آب جاری که

عبارت از آبیست که از زمین بجوشد و جاری شود بر زمین و در حکم اوست آنچه بجوشد
از زمین و ایستاده باشد و نه مانند آب چاه و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر
آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن بنجاست متغیر شود چه بمقدار کر باشد چه نباشد و حوضهای
کوچک حمام که متصل بخزینه میباشد که در عراق عرب و حجاز متعارفست در حکم آب جاری
است در پاک نمودن و نجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست بشرط آنکه متصل باشد بخزینه
و آنچه در خزینه است بقدر کر باشد و در صورت تغیر آب حوض در تطهیر آن شرطست
که آب خزینه بقدر کر باشد بعد از برطرف شدن تغیر **دوم** آب باران و حکم آن حکم
آب جاریست در نجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست بآن و پاک نمودن غیر در حال باریدن
هر چند جاری نشود چه در زمین جمع شده باشد چه از ناودان بیاید چه بر سبیل باشد
چه یکقطعه چه خود باستقامت بیاید یا باد آنرا بسمتی ببرد و فرق نیست میان ظاهر
آنچه آب باران بآن برسد و باطن در صورت نفوذ در پاک شدن و حاجت بفشردن
آن نیست **سیم** آب ایستاده پس اگر آن بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر بتغیر نمودن
رنگ یا طعم یا بوی آن بنجاست چه آنکه تمام آن متغیر شود یا قدری از آن و مراد از تغیر که
گفتیم تغیر حسی است یعنی متغیر شود بنحویکه رنگ آنرا بچشم و طعم آن بدهان و بوی آن
بدماغ ادراک شود و اعتباری نیست بغیر از صفت رنگ و طعم و بوی و نه باین سه صفت
هر گاه صفت متنجس باشد خواه اصلی باشد یا آنکه کسب کرده باشد از غیر نجاست و نه هر گاه
حاصل شده باشد بمجاورت شدن آب بنجاست و نه بفرض نمودن اوصاف مذکوره از برای نجاست
و مقدار آب کر بحسب وزن هزار و دویست رطل عراقیست که بوزن شاه که عبارتست از شانزده
عباسی باشد شصت و چهار من بنقیصه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی
صد و سی و شش من و نیم میشود و بحسب مساحت سه وجب و نیم در عرض در سه وجب و نیم

مطلقا در حکم آب جاری

درعمق

در عمق است و اگر اطراف حوض مثل آن اختلاف داشته باشد در طول و عرض و عمق
یا بعضی از آن باید مجموع چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب متعارف و اگر آب
بقدر کر نباشد هر چند بقدر یک مثقال کم باشد نجس میشود برسیدن نجاست هر چند
آب وارد بر نجاست شود یا نجاستی باشد که اجتناب نمودن از آن ممکن نباشد مثل سر سوزن
از خون و اگر شک کند که آب بقدر کر رسیده یا نه حکم باید بشود بآنکه نرسیده است
چنانچه اگر شک کند بعد از آنکه بقدر کر بود که کم شده یا نه حکم باید بکند بآنکه باقیست
بر قدر کر و طاهر میشود آب مذکور بآبی که نجس نشود برسیدن نجاست چون آب جاری
و باران و کر دیگر که یکدفعه در آن بریزند و معتبر است ممزوج شدن آب مطهر و کفایت
نمیکند مجرد اتصال **چهارم** آب چاه و آن نجس نمیشود مگر بآنچه آب کر نجس میشود
بآنچنانچه گذشت و طاهر میشود بآنچه آب جاری بآن طاهر میشود لکن مستحبست
کشیدن آب از آن هر گاه واقع شود نجاسات بلکه غیر نجاسات در آن و احوط عدم ترک
است و تفصیل آنرا در رساله کبیره ایراد کرده ایم **فصل سوم** در باقی مطهرات و
آن چند چیز است اول آفتاب و آن پاک میکند زمین و بوریا و حصیر را از بول هر گاه
بخشکاند از اثر آفتاب هر چند هوا خالی از باد نباشد بلکه ظاهر آنست که پاک میکند
هر نجاستی را اگر از برای آن جرم نباشد هر چند آن نجاست بر زمین و بوریا و حصیر
نباشد بلکه بر غیر آن نیز از چیزهائی باشد که منقول نباشد مثل درخت و میوه و علف
و باقی چیزهائیکه از زمین میروید مادامیکه در جای خود باقی باشد و قطع نشده
باشد و همچنین است حکم دیوار و سقف و در و پنجره و ارسی و ستون و نحو آنها
چنانچه فرقی نیست در زمین میان آنکه سنگ باشد یا خاک یا فرش شده باشد بآجر
و سنگ و قبر و گچ و آهک و نحو آنها یا نشده باشد و اگر نجاست خشکیده باشد و درها

چاه هم در حکم آب جاری

ازاله کنند و افتاب از انجشکاند کفایت میکند و فرق نیست در پاک نمودن ان میان ظاهر و باطن هرکاه رطوبت متصل باشد از ظاهر بباطن و اکر ظاهر خشک باشد و نجاست باطن منفصل باشد از ظاهر بتابیدن افتاب پاک نمیشود دوم زمین

از جمله مطهرات زمین است

وان پاک میکند تہ قدم و تہ چکمہ و نعلین را هرکاه نجس باشد براه رفتن یا مالیدن بر زمین بحیثیتی که عین نجاست برطرف شود هر چند احوط راه رفتن بقدر پانزده زراع است اکر نجاست در کمتر از پانزده زراع برطرف شود و همچنین پاک میکند هر چیز را که وضع پا باشد و تہ عصای اعرج را و زانوی زمین کیر را یا کعب ان را بلکه تہ نیزه و عصا و عراده وغیره را و لکن اقتصار بر انچه اول ذکر شد احوط است بلکه احوط از ان اقتصار بر نعلین و چکمه است و شرط نیست طهارت زمین و همچنین خشک بودن ان لکن نه بحدی که کل باشد یا اب کل که البته پاک نمیشود و احوط بلکه اقوی اشتراط رطوبت ماسح است از قدم و نعلین و شبهه اینکه نعل پاپوش و نعل حیوانات پاک نمیشود ضعیف است سیم استحاله است بتبدیل شدن حقیقت نجس یا متنجس بحقیقت چیز دیکر که نجس نباشد و صورت نوعیه نجس یا متنجس بصورت نوعیه چیز دیکر که از نجاسات نباشد و اما تبدیل اوصاف یا متفرق شدن اجزاء اعتبار ندارد و باعث پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع بسیار میباشد از قبیل خاکستر شدن یا کرم شدن فضلات نجاسات و نمک شدن سک و بول شدن اب نجس و شیر یا سرکین یا رجیع شدن غذای نجس هر چه باشد در حیوان ماکول اللحم و همچنین استحاله شدن نجس یا متنجس بنجار هرکاه علم به بخار شدن اجزای ان بانجاد بهم نرسند و همچنین است استحاله عصیر نجس بسرکه و همچنین شراب هر چند بعلاج باشد خواه انچه علاج بان میشود باقی بماند یا مستهلک شود و فی

الحقیقه

الحقیقه این از باب نقل است نه استحاله و لحوط بلکه اقوی پاک نشدن چوب نجس است بزغال شدن و کل باجر و سوفال و کوزه شدن چهارم اسلام وان پاک مینماید

از جمله مطهرات اسلام است

بدن و رطوبات کافر را از اب دماغ و دهن و بلغم و امثال ان و همچنین انچه متصل ببدن او باشد از موی و ناخن و دندان و اما ظروف و انچه برطوبت ملاقات نموده باشد نجس است و همچنین است لباسیکه پوشیده است هرکاه در حال کفر نجس شده باشد بعرق یا رطوبت دیکر و احوط اجتناب است از عرقی که در حال کفر بهم رسیده باشد در بدن او و باقی باشد در حین اسلام و هرکاه اسلام بیاورد پدر یا مادر فرزند صغیر پاک میشود بتبعیت پنجم کم شدن وان در اب انکور جوشیده نجس است که نجاست ان بسبب جوشیدن باشد که پاک میشود ببرطرف شدن دو ثلث ان بعد از غلیان چه باتش باشد چه بافتاب و در طهارت ان بذهاب ثلثین بهوا و یا بحرارت هوا تامل بلکه منع است بلکه در ذهاب ثلثین با فتاب اکر طول زیاد بکشد نیز اشکال است و پاک میشود بپاک شدن ان الات و ادوات طبخ از ظرف و غیر ان و دست و رخت کسی که متوجه عمل است بشرط انکه عامل و الات باقی بر عاملیت و التیت باشد تا بحال پاک شدن و اکر شک داشته باشد در انکه برطرف شده دو ثلث ان یا نشد باقیست بر نجس بودن و حرام بودن چنانچه اکر شک داشته باشد

از جمله مطهرات انتقال است

که بجوش امد یا نیامد باقیست بر پاک بودن و حلال بودن و اکر شک کند در انکه انکور یا غوره باشد یا غوره بجوش امدن نه حرام میشود و نه نجس ششم انتقال چیزیکه محکوم بنجاست باشد باعتبار محلی هرکاه نقل شود بمحلی که محکوم بطهارت باشد بحسب اسم اکر داخل در اسم ان شود مثل خون حیوان صاحب نفس سائله مثل انسان و حیوان هرکاه بخورد از حیوانی که صاحب نفس سائله نباشد مثل کیک و شپش و پشه

وکند و این در وقتی است که علم داشته باشد باینمعنی مثل آنکه بمشاهده احساس نماید و اگر نه ببیند و نداند طهارت ظاهر است و از این باب است بی که نجس شده باشد هرگاه بزراعت و درخت بد هند و بعروق آنها داخل شود پاک خواهد شد بمجرد آنکه جزو آنها محسوس شود. و اگر شک کند در آنکه منتقل شد از محل نجس بمحل طاهر باشد محکوم است بر نشدن **هفتم** سنگ و کهنه استنجا و بخوان بشرایطی که گذشت **هشتم** استبراء و بان حکم بطهارت رطوبت مشتبه ببول و منی میشود و اگر استبراء نکرده باشد نجس است **نهم** جدا شدن غساله وان پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن **دهم** برطرف شدن نجاست از بدن حیوان غیر انسان و برطرف شدن از بواطن مثل باطن دماغ و گوش و دهن و همچنین است آنچه در میان دندانها میماند از غذا هرگاه نجس شود و احوط آنستکه اگر نجس شود دهن از بول دو دفعه مضمضه کند باب و اگر غیر از بول باشد یکدفعه مضمضه کند هر چند احوط در ان نیز دو دفعه است **یازدهم** بیرون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان یا محل نحر نمودن شتر بقدریکه خون متعارف است از ان رفته باشد که بان حکم بطهارت خون باقی مانده میشود **دوازدهم** غایب شدن و ان مطهر بدن مسلم و رخت و است با علم بنجاست و احتمال تطهیر از ان **فصل** در ظروف جایز است استعمال کردن ظروف غیر از طلا و نقره و پوست میته از باقی معادن از جواهر نفیسه باشد و از غیر ان با طهارت و غصبی نبودن و اما ظرفیکه از پوست میته باشد جایز نیست استعمال ان و همچنین ظروف طلا و نقره ولکن حرام نمیشود ان چیزیکه در هر دو قسم از ظروف میباشد از خوردنی و آشامیدنی و غیر ان و رفع خبث بان میشود و هم

چنین

فصل در استعمال ظروف طلا و نقره

چنین از ظرف غصبی هر چند فعل حرام کرده باشد و هرگاه وضو یا غسل از یکی از آنها بسازد اظهر صحت است و احوط اعاده است مگر در صورتیکه منحصر باشد ظرف در ظرف غصبی یا ظرف طلا و نقره و ممکن نباشد وضو یا غسل بدون استعمال کردن از ظرف که وضو و غسل بان حرام و باطلست و جایز است استعمال کردن ظروف طلا و نقره در حال اضطرار چه بر تطهیر باشد و چه در غیر ان و احوط جمع میان وضو یا غسل و تیمم است و حرام نیست نگاه داشتن آنها و احوط اجتنابست چنانچه میانه و سر قلیان طلا و نقره استعمال کردن حرام نیست و در استعمال سرمه دان و قاب قران و لوله دعا و تریاک دان و شانه دان اشکال بلکه منع است و همچنین اگر تمام سر قلیان نقره یا طلا باشد هر چند استر ان چیز دیگر باشد ثمری ندارد و استعمال ظروفیکه خط طلا و نقره در ان کشیده شده باشد یا باب طلا مطلا کرده باشند یا در ان اجزاء طلا نصب کرده باشند اقوی جواز است و حرام است گذاشتن دهن بر موضع مفضض در حال خوردن و جایز است قرانرا بلکه هر کتابی را جدول طلا یا نقره کشیدن بلکه تمام کاغذ را با طلا ریختن و بر روی ان نوشتن و همچنین جایز است طلا نمودن سر شمشیر و یراق ان و ظرف و زینت آینه و همچنین جایز است زینت مشاهد مقدسه بقندیل طلا و نقره و پرده و در و پوشش ضرایح مقدسه را طلا باف کردن و جایز است

زینت نمودن در و دیوار خانه و اطاق و سقف

از آب طلا و نقره و احوط ترک است و

در ظرف اگر پارچه طلا و نقره

ببندد از آب خوردن از

ان عیبی ندارد

در بیان استعمال ظروف طلا و نقره است

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان عدد نمازهای واجبی

کتاب الصلوة دران چند مبحث است **مبحث اول** در مقدمات نماز و دران چند بابست **باب اول** در عدد نماز واجبی بدانکه نماز بر شش قسم است نماز یومیه و جمعه و عید و آیات و طواف و واجب بامر خارج مثل استیجار و نذر و عهد و یمین و نمازیکه کراز پدر فوت شده باشد وانچه واجبست از نماز یومیه بر هر مکلفی که خالی از حیض و نفاس باشد و قادر باشد شرعا بر طهارت اختیاری یا اضطراری در شبانه روز پنج نماز است که مجموع ان هفده رکعتست در حضر از برای هر یک از ظهر و عصر و عشا چهار رکعت واز برای مغرب سه رکعت واز برای صبح دو رکعت مگر در روز جمعه که واجبست عوض ظهر دو رکعت عینا یا تخییرا بشروطی که بعد از این مذکور خواهد شد و در سفر و حالت خوف از نمازهای چهار رکعتی دو رکعت کم میشود واز باقی چیزی کم نمیشود **باب دویم** در اوقات نمازهای یومیه واجبی و دران چند فصل است **فصل اول** بدانکه از برای هر یک از انها دو وقتست **اول** از برای فضیلت **دویم** از برای کفایت نمودن در امتثال امر

در بیان اوقات نماز واجبی یومیه

وقت اول نماز ظهر زوال آفتابست از دایره نصف النهار در سمت ناس تا انکه سایه مثل شاخص شود و وقت دویم ان بعد از گذشتن وقت اولست تا انکه باقی بماند بمغرب مقدار ادا نمودن نماز عصر در حاضر بمقدار چهار رکعت که باقل واجب اکتفا نماید و در مسافر بقدر دو رکعت و هم چنین است در هر نماز چهار رکعتی و وقت اول نماز عصر بعد از گذشتن مقدار ادای واجب از نماز ظهر است تا انکه سایه دو مثل شاخص شود و وقت دویم ان بعد از وقت اولست تا ذهاب حمره مشرقیه از فوق الراس و احوط ترک نیت ادا و قضا است از غروب تا ذهاب حمره مشرقیه و وقت اول نماز مغرب از ذهاب حمره است تا بر طرف شدن

شفق مغربی وان سرخیست که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و قریب بیک ساعت بعد از غروب باقی است و وقت دویم بعد از وقت اولست تا انکه باقی بماند تا نصف شب مقدار کردن نماز عشا و وقت اول نماز عشا بعد از گذشتن مقدار ادای واجب از نماز مغربست تا ثلث شب و وقت دویم ان بعد از گذشتن وقت اولست تا نصف شب و وقت اول نماز صبح طلوع صبح صادق است تا اسفار صبح و وقت دویم ان بعد از وقت اولست تا طلوع آفتاب **فصل** از انچه مذکور شد معلوم شد که هر یک از نمازهای پنجگانه را سوای نماز صبح دو وقتی است مختص بخود ان که اتیان بنماز دیگر از نمازهای ادائی دران جایز نیست پس هر گاه تمام نماز عصر را در اول وقت مختص بظهر اتیان نماید ان نماز باطلست و هم چنین است هر گاه تمام ظهر را در اخر وقت که مختص بنماز عصر است اتیان کند لکن باید دانست که این اختصاص بنابر اظهر در صورت اشتغال ذمه است بنماز دیگر و الا اختصاص نیست اتیان بنماز دیگر جایز و صحیح است مثلا اگر بسبب عذری نماز ظهر را پیش از دخول وقت ظهر کرده باشد که بقدر یک سلام در وقت شده باشد ان نماز ظهر صحیح است حال انجا است داخل در نماز عصر شود و هر گاه از باب فراموشی و نحوان نماز عصر را پیش از وقت مختص بان کرده باشد و بقدر نماز عصر دیگر از وقت باقی نباشد جایز بلکه واجبست بعد ازین تاخیر نماز ظهر را در این وقت بجا بیاورد و هم چنین است کلام در نماز مغرب و عشاء و نیز باید دانست که این اختصاص در شرکت این دو نماز است با یکدیگر و الا نماز قضا یا نوافل یا سایر اعمال مستحبه یا واجبه دیگر را هر گاه در این وقت بجا بیاورد صحیح است اگر چه در صورت عمد عاصی است **فصل** شناخته میشود نصف شب بگذشتن ستارهائیکه در اول غروب از مشرق طلوع کرده باشند از بالای سر و جانب پیش رود در صورتیکه شخص رو بنقطه جنوب بایستد باینطور که جدی را در پشت شانه بیند از دو شناخته میشود صبح صادق

که اول وقت نماز صبح است سفیدیکه در عرض افق پهن میشود و شناخته میشود زوال بچند
چیز از انجمله بمیل نمودن افتاب بجانب ابروی راست از برای کسیکه روی بنقطه جنوب باستد
و همچنین بزیاد شدن سایه شاخص بعد از کم شدن ان یا بحادث شدن سایه ان بعد از برطرف
شدن ان لیکن اول تقریبی است نه تحقیقی و سیم در حالتی است که افتاب بسمت راس بلدی
از روز عبور کند مثل مکه در بعض اوقات و دویم در غیر انصورتست غالبا در بلاد و غالب
در بلاد تشخیص زیادتی سایه شاخص است **فصل** جایز نیست تاخیر نمودن نماز را از
وقتیکه از برای ان تحدید شده است و نه مقدم داشتن بر ان و اگر نماز کرد پیش از وقت
نماز باطلست چه تمام نماز پیش از وقت واقع شده باشد چه بعض ان چه بعمد کرده باشد چه
فراموشی چه مسئله را ندانسته باشد چه ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد
و هر گاه نماز در وقت واقع شده باشد از کسیکه چنین میدانست که وقت داخل نشده
است نماز ان نیز فاسد است و اما اگر فراموش کرده باشد واجب بودن در وقت را یا
انکه از اصل این حکم را نمیدانسته است و داخل در نماز شود با اطمینان بشرعیت و صحت
ان ظاهر صحت نماز است با وقوع تمام ان در وقت و جایز نیست اعتماد نمودن بمظنه
در داخل شدن وقت با ممکن بودن علم هر چند حاصل شده باشد مظنه از اذان معتمدی
یا بقول یک عادل بلکه دو عادل نیز بنا بر احوط هر چند اظهر اکتفا نمودن بشهادت
دو عادل است حتی در صورت امکان تحصیل علم بوقت اگر چه احوط عدم اکتفا بانست
خصوصا با امکان تحصیل علم و در صورت عذر بواسطه کوری و حبس و نبودن مرشد و وجود
ابر و غبار جایز است اکتفا بمظنه از هر چه حاصل شود هر چند که ممکن باشد تحصیل علم
بسبب تاخیر انداختن نماز اگر چه تاخیر در اینصورت احوط است و هر گاه بعد از اتیان بنماز
بشهادت عدلین یا بمطلق مظنه در صورت عذر ظاهر شود که وقت داخل نشده بود باید

اعاده

در بیان آنکه [illegible] نماز [illegible] مسئله

اعاده کند نماز را هر گاه وقت داخل نشده باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد
هر چند پیش از سلام باشد اعاده نکند **فصل** اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشا شود
پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در حالتی که در نماز باشد عدول بکند به نیت نماز
پیش چه ظهر باشد چه مغرب و اگر بعد از فراغ باشد مجزیست او را هر گاه در اول وقت که مختص
بنماز ظهر یا مغرب بوده واقع نشده باشد و بعد از ان نماز ظهر یا مغرب را میکند اما اگر
نماز متاخر در وقت مختص بسابق واقع شده باشد نماز باطل است و جایز است اتیان
بنوافل یومیه و غیر یومیه هر چند قضاء انها باشد بعد از داخل شدن اوقات فرایض و پیش
از ادای انها چنانچه جایز است نافله از برای کسیکه در ذمه او قضاء فریضه باشد چه نافله روزه چه
نافله شب و چه سایر نوافل **باب سیم** در قبله و ان کعبه معظمه است از برای جمیع بلاد و
اطراف و توجه بان برای اهالی مکه معظمه شانست و کسانیکه از ابعاد دورند توجه میکنند
بجانب خانه بنحویکه مظنه حاصل کند بمواجه بودن با خانه و مداقه زیاد لازم نیست و
توجه بجانب قبله واجبست در جمیع نمازها واجب و شرطست در نوافل در صورتیکه در حال
استقرار بجا آورد و اگر در حال حرکت نماز میکند پس در نوافل در صورتیکه در حال ساقط
است و بهتر اینستکه تکبیرة الاحرام را بجانب قبله بگوید و بعد حرکت کند بهر جانبی که
میخواهد بلکه در نماز واجب نیز ساقط است اگر در کشتی باشد چه ممکن باشد بیرون امدن
و نماز کردن و چه ممکن نباشد و بعید نیست که بحکم کشتی باشد انچه در این زمانه شایع
است از کالسکه بخاری یا ما کالسکه اسبی که بر اسب بسته میشود پس ان بحکم سواری بر حیوان
است که در حال اختیار نماز در ان نمیتوان نمود و توجه بقبله در نماز برای خوابیده انست
که اگر بر پهلو خوابیده مثل مرده که در قبر میگذارند رو بقبله کند و اگر بر پشت خوابیده
کف پاها را بجانب قبله نماید چنانچه اگر بر روی خوابیده سر خود را بجانب قبله کند چون در

در بیان قبله است

حالت سجود در نماز و اگر ممکن نباشد که در تمام نماز رو بقبله کند روی میکند در هر قدری
و موضعی که میتواند توجه بقبله نماید و ساقطست در هر قدری که نمیتواند و اگر سوار بر حیوان
باشد پس جایز نیست نماز واجب را در حال سواری بجا بیاورد با قدرت و با عدم قدرت جایز
در حال جنگ تا فرار از دشمن جایز است و قبله شرط نیست و همچنین شرطست روی نمودن
بقبله در جزئیکه فراموش شده باشد در نماز فریضه و در سجود سهو و در حال احتضار
و نماز جنازه و دفن نمودن میت و ذبح نمودن حیوان و واجبست تحصیل نماید علم بقبله
را با قدرت چه در عین و چه در جهت و اگر ممکن نباشد علم کفایت میکند مظنه بجانبی چه حاصل
شود از قول عادل یا فاسق یا کافر یا غیر آن و اگر عاجز شود از تحصیل مظنه بجانبی که
اگر مظنه در دو جانب است دو نماز میکند و در سه جانب سه نماز و هرگاه بکلی عاجز است
از تحصیل مظنه نماز کند بچهار سمت با وسعت وقت و اگر نماز کرد بمظنه و بعد ظاهر شد
که پشت بقبله بوده است اعاده کند اگر وقت باقیست و اگر وقت گذشته است قضا
ندارد و همچنین اگر ظاهر شد که قبله در یمین و یسار واقع شده باشد بر او چیزی نیست
و اگر ظاهر شود در میان نماز که روی بقبله نیست بگردد بسمت قبله اگر انحراف بسمت
یمین و یسار نرسیده باشد و اگر رسیده باشد اعاده کند و اگر بعد از فارغ شدن از نماز
متنبه شود که از قبله منحرف بوده است با نحرافیکه اعاده باید بکند و یک رکعت از وقت
باقیست لازم نیست اعاده لکن احوط اعاده است باب چهارم در مکان نماز بدانکه (در مکان نماز است)
جایز است نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاستی که تعدی نماید و جایز التصرف باشد
چه مملوک باشد بحسب عین یا منفعت باجاره یا تحبیس یا وصیت منفعت از برای شخص
یا نحو آنها و چه مأذون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام باشد یا باذن
نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا نحوی خواه مباح الاصل باشد مثل زمین موات

یاغیر

یا غیر آن و چه شاهد حال مالک بر تصرف داشته باشد باینکه رابطه در میان مصلی و
مالک باشد از صداقت و غیر آن که منشأ رضای مالک باشد و معتبر است که علم بهم رساند
برضا از شاهد حال و اما اگر علم بهم نرساند و مظنه بهم رساند نمیتواند نماز کند در ملک
غیر الا در غیر صحراها و باغاتیکه مانع از داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که نماز
در اینها مادامیکه آثار راضی نبودن مالک نباشد صحیح است بلکه جایز است نماز در اینها
هر چند مال یتیم و دیوانه باشد و همچنین جایز است نماز کردن در خانه پدر و مادر و
فرزند و جد و جده و خواهر و عم و عمه و خالو و خاله و صدیق بدون اذن ایشان بلکه
باشک در رضای ایشان بلکه با مظنه داشتن بر راضی نبودن ایشان لکن احوط بر تقدیر مظنه
بر راضی نبودن ایشان ترک است و احوط از آن ترک نمودن نماز است با اذن نداشتن ایشان
در داخل شدن در خانه و جایز نیست نماز در مکان غصبی و باطلست با علم بغصبیت و اختیار (در بیان مکان نماز است)
و اما اگر ندانسته باشد غصب بودن مکان را نه حرامی کرده است و نه نماز او باطلست بخلاف
آنکه بداند غصب بودن را و نداند حرمت را که هرگاه علم بفساد داشته باشد نماز او باطلست
و همچنین اگر نداند حرمت را و نه فساد او و مقصر در تحصیل احکام باشد نماز او نیز باطل
است و اگر مقصر در تحصیل نباشد و در وقت علم بحکم بهم رساند واجبست بر او اعاده
کردن نماز و اگر بعد از وقت علم بهم رساند احوط قضا است و در وجوب آن اشکال است
بلکه واجب نبودن آن خالی از رجحان نیست و اما اگر مضطر شود بنماز کردن در مکان
غصبی مثل آنکه اکراه نماید ظالمی او را در نماز کردن نماز او صحیح است چنانچه هرگاه حبس
نماید او را در آنجای یا بترسد از بیرون رفتن بر تلف شدن نفس خود هرگاه تصرف نماز زاید
بر تصرف نمودن در آن مکان نباشد مثل آنکه عاجز از حرکت باشد هر چند بواسطه
باشد خواه ایستاده باشد یا نشسته یا غیر آن از حالات و اگر زاید باشد تصرف

نماز بر تصرف در ان مکان موقوفست تصرف زاید بر اذن مالک و هرگاه اذن بدهد
تصرف فیر او و نهی کند از تصرف مثل اینکه اذن در نشستن بدهد و نهی نماید از ایستادن
باید نشسته نماز کند و در عکس بعکس و فرق در حبس میان حبس بباطل و حبس بحق غیر
مقدور نیست و اما حبس بحق مقدور و عذر نیست و هرگاه کسی فراموش نموده باشد
غصبیت را معذور است و نماز او صحیح است مگر انکه خود غاصب باشد که در ان اشکال
است و احوط اعاده است و هرگاه فراموش کرده باشد حکم را پس اگر متذکر شد فراموشی
را حکم ان حکم جاهل مقصر است و اگر متذکر نشد حکم ان حکم جاهل غیر است و فرق نیست
در احکام مذکوره میان نماز یومیه و غیر یومیه بلکه میان نماز واجب اصلی و عارضی و شرط
است طهارت مقدار واجب از موضع سجده پیشانی و اگر سجده کرد بر نجاست باید
بان احوط اعاده بلکه قضاست هر چند واجب نبودن اعاده خالی از رجحان نیست چنانچه
واجب نبودن قضا در غایت قوتست و همچنین است حکم فراموشی و همچنین شرط
است بودن ان زمین یا انچه بروید از زمین بشرط انکه خوردنی و پوشیدنی نباشد عادة
حتی در کتان و پنبه که جایز نیست و جایز نیست سجده کردن بر انچه غیر زمین و روئیدنی
از زمین باشد مثل موی و کرک و پر مرغ و پوست و گوشت و پیه و غیر ان از اجزای حیوان
و حریر و انچه مستحیل از زمین باشد هرگاه صدق نکند بر ان اسم زمین مثل معادن از طلا و نقره و
مس و برنج و اهن و الماس و زبرجد و فیروزه و عقیق و یاقوت و زمرد و بلور و جایز نیست
سجده کردن بر گل و اگر سجده کرد سهوا یا خطا بر یکی از چیزهائی که جایز نیست سجده بر ان
صحیح است و واجب نیست اعاده هر چند هنوز سر از سجده بر نداشته باشد بلی میکشد
پیشانی را از ان موضع بموضعی که سجده در ان جایز است و جایز است سجده کردن بر کاغذ
هر چند ساخته شده باشد از چیزی که سجده بر ان جایز نباشد مثل [illegible] که در اینصورت

سجده

سجده بر محل نوشته نمیکند پس اگر نوشته بتربت یا خاک دیگر باشد سجده بر نوشته هم
جایز است بلکه هرگاه بقدری است که عرفا صادق است سجده بر خاک کرده است ان
مقدم است بر سجده بر کاغذ و با تعذر و یافت نشدن مراتب مسطوره سجده می کند
بر پنبه و کتان تفصیل ان با صوف و اشباه جایز السجود بغیر ان و تعذر جمیع لازم
میشود ایماء یا غیر ان اعم از انکه تعذر قبل از نماز باشد یا در نماز عارض شود بواسطه
وجود مانعی از زخم و غیره در پیشانی یا یافت شدن جایز السجود در رساله بزرگ بیان
شده است بان رجوع کند [illegible] در لباس نماز کننده واجب شرطست
پوشانیدن عورت در نماز واجب با قدرت و شعور و در نماز سنت شرطست چه
انکه نظر کننده باشد یا نباشد و عورت در مرد قبل و دبر و بیضتین است والیتین
و ما بین سره و رکبه از عورت نیست و نیز ما بین رکبه و نصف ساق و احوط پوشانیدن
جمیع است و عورت در زن که واجبست پوشانیدن ان در نماز تمام بدنست مگر
روی و دو کف دست و دو قدم هر چند احوط پوشانیدن جمیع است مگر مقدار
واجب از موضع سجود از پیشانی و واجبست بلو پوشانیدن موی سر نیز و واجبست
طهارت لباس هرگاه ساتر باشد و بدن در نماز و شرطست در صحت ان و همچنین
شرطست که جایز التصرف باشد بتفصیلی که در مکان نماز ذکر شد و جایز نیست نماز
در لباس و رخت غصبی چه پوشاننده عورت باشد چه نباشد بلکه باطلست هرگاه
با اختیار و علم بغصب بودن پوشیده باشد پس اگر مجبور شده باشد بر نماز در ان یا
علم بغصب نداشته باشد نماز او صحیح است و همچنین است حکم ان هرگاه فراموش
نموده باشد غصب بودن انرا و غیر غاصب چه در او محل اشکال است و جایز است بودن
رخت از جمیع نباتات مثل پنبه و کتان و غیر ان و همچنین جایز است از پوست حیوان

در لباس نمازگزار است

ماکول اللحم با تذکیه نمودن هر چند دباغی نشده باشد و هم چنین جایز است بودن رخت نمازکننده از پشم و کرک و موی و پر حیوان ماکول اللحم هر چند تزکیه نشده باشد یا از مرده کنده شده باشد و بر تقدیر کندن واجب است شستن موضعی که رسیده است بیدن مرده با رطوبت و جایز است پوشیدن رختی که از خز با سنجاب باشد بلکه هر گاه از پوست هر یک باشد ولکن احوط اجتناب است از نماز در غیر وبر خز و جایز است از برای مرد پوشیدن حریر ممزوج با پنبه و نماز در آن صحیح باشد هر چند ممزوج ده یک باشد بلکه مادامیکه ممزوج مضمحل نشود بنحویکه بنامند آنرا حریر و حرامست بر مرد حریر خالص پوشیدن هر چند در غیر نماز باشد و نماز با او باطلست هر چند پوشاننده عورت نباشد و جایز است پوشیدن در ضرورت از سرما و مرضی که معالجه آن پوشیدن حریر باشد و جایز نیست نماز در آنچه نماز بان تمام نمیشود از رخت مثل کلاه و بند زیرجامه و جوراب و نخوان و جایز است بر روی فرش حریر نشستن و بر زین پوش حریر سوار شدن و سربند زیرجامه حریر بودن و سجاف لباس نمودن و احوط آنستکه از چهار انگشت متصل زیاد نکنند و مثل سجافست دور کلاه و تکمه و نخی که بان رخت دوزند و قیطان پیراهن و بافته قیطان قبا و دستمال دست چه بزرگ باشد و چه کوچک و جایز است پوشیدن حریر از برای زن چه در نماز و چه در غیر نماز و جایز نیست بر مرد پوشیدن رخت طلاباف بلکه نماز در آن فاسد است و اگر کهنه شود در رخت طلاء آن بریزد جایز است پوشیدن آن و حرام است بر مرد انگشتر طلا در دست کردن و حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه دار باشد و چه غیر سکه دار و بر زن حرام نیست طلا پوشیدن و با آن نماز کردن و حرامست نماز در پوست میته و فاسد است چه نماز در آن تمام بشود یا نه چه لباس باشد یا غیر لباس و هم چنین جایز نیست نماز و باطلست در پوست غیر ماکول اللحم و در پشم و کرک و موی و پر آن

بلکه

مبحث دوم در مقارنات نماز است

در اذان و اقامه است

بلکه در جمیع فضلات و غیر آن از بول و روث و عرق و ابدهن و نخامه و اشک چشم و استخوان و غیر اینها چه آنکه لباس باشد یا جزء لباس یا غیر لباس حتی یکموی که بر رخت بچسبد و چه چیزی باشد که تمام شود نماز در آن و چه نشود و همه اینها در وقتی است که گوشتی داشته باشد که توان خورد و اگر شک داشته باشد در چیزیکه آن از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم جایز نیست نماز در آن و اگر نماز کرد در جزء غیر ماکول اللحم بفراموشی یا غفلت یا ندانستگی نماز او فاسد است خواه اشتباه در اینکه از ماکول اللحم نیست شده باشد یا در جایز نبودن نماز در آن مبحث دوم در مقارنات نماز و در آن یکمقدمه و چند بابست مقدمه در اول در اذان و اقامه است بدانکه اذان چهار تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و دو حی علی الصلوة و دو حی علی الفلاح و دو حی علی خیر العمل و دو تکبیر و دو لا اله الا الله و شهادت بر ولایت حضرت امیر جزء اذان نیست ولکن بقصد رجحان آن فی نفسه یا بعد از ذکر رسول خدا خوبست و اگر بقصد جزئیت بگوید حرام است چنانچه اگر در اول اذان نیت نماید مجموع را و قصد کند که تمام وظیفه نماز است اذان باطل و حرام است و اقامه مثل اذانست مگر آنکه در اول آن دو تکبیر است و در آخر یک تهلیل و زیاد باید کرد بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هجده فصل است و فصول اقامه هفده و جایز است در هر یک از اذان و اقامه اکتفا نمودن بیک فصل در حال تعجیل و سفر ولیکن اکتفا نمودن در اقامه بهتر است از گفتن هر دو از ایشان و هر یک سنتست اذان و اقامه هر دو در نمازهای پنجگانه چه ادا باشد چه قضا چه در فرادی چه در جماعت چه در مرد و چه در زن و کسیکه نماز قضا بر ذمه او باشد و خواهد چند نماز بکند در یکوقت اذان بگوید از برای نماز اول و در باقی اذان را ترک

نمودن

نموده همان اقامه را بگوید و افضل گفتن اذان و اقامه است در تمام و هم چنین مرخص است در ترک اذان دویم هرگاه جمع کنند میان دو نماز واجب چه در سفر و چه در حضر بلکه در سفر مرخص است در نگفتن اذان چه جمع کند چه نکند و در غیر اینها از نمازهای واجبی و سنتی اذان و اقامه نیست لکن در نماز عیدین و نماز آیات و طلب باران و نماز میت هرگاه بجماعت بشود سنتست سه دفعه بگوید الصلوة و وقت گفتن آن متصل بایستادن بنماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع در نماز است و احوط ترک اذان و اکتفا نمودن باقامه است در مواضع چند مثل اذان نماز عصر در روز جمعه خصوصا هرگاه جمع کند بین الفریضتین و هم چنین اذان عصر روز عرفه از کسیکه در عرفات باشد و هم چنین از نماز عشا کسی که نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام بکند و مثل این مواضع است بنابر اقوی اذان و اقامه از کسیکه وارد شود که نماز جماعت بکند و امام فارغ شده باشد هر چند از اهل جماعت یکنفر باقی مانده باشد در تعقیب چه در مسجد باشد و چه غیر مسجد بلکه هرگاه اراده جماعت کردن نداشته باشد نیز ساقطست بلکه هرگاه امام مشغول نماز باشد و فارغ نشده باشد در نیست نیز سقوط و فرق نیست در سقوط که اطلاع داشته باشد که در آنجا جماعت میشود یا نداشته باشد و بداند عدالت امام را یا نداند یا بداند فسق امام را و لکن بداند که نماز جماعت معتبر شده است از تمام ماموین یا بعض ایشان بر وجه صحیح یا انکه ماموین مجهول الحال باشند که نداند انعقاد جماعت از ایشان بر وجه صحت فقط و اگر بداند فسق امام را و انکه احدی با او نماز نکرده است بر وجه صحیح ساقط نیست اذان و اقامه و شرط نیست وحدت نماز بلکه هرگاه دو نماز متفق باشد مثل ظهر و ظهر یا عصر و عصر یا انکه وقت هر دو یکی باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا کفایت میکند در سقوط پس هرگاه داخل شود وقت نمازیکه حاصل بود ساقط نمیشود مثل

انکه

انکه هرگاه امام نماز عصر را کرد و شخص وارد شد که نماز مغرب را بکند ساقط نمیشود اذان و اقامه و فرقی نیست در انکه هر دو نماز اداء باشد یا هر دو قضا یا اول ادا و دویم قضا یا اول قضا و دویم اداء چنانچه فرق نیست میان انکه بداند شخصی که وارد میشود که در آن جماعت اذان و اقامه گفته شده است یا نداند بلکه کفایت میکند همین قدر که نداند که نگفته اند چنانچه فرق نیست نیز میان انکه امام و شخص وارد حاضر باشند یا مسافر یا امام مسافر باشد و وارد حاضر و مخصوص نیست این سقوط بجماعتی که وارد میشوند اول دفعه بلکه ساقط است از هر که وارد بشود مادامیکه از جماعت اول بعضی باقی باشند هر چند جماعتی که دویم وارد شده اند متفرق شده باشند و هرگاه زنان وارد شوند بر نماز جماعت مردان ساقط میشود اذان و اقامه از ایشان نیز در آنچه ذکر شد سقوط آن از مردان

باب اول

در نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است در آن از قصد تعیین نمودن در آنچه مشترک باشد و قصد قربت گذشت در مبحث وضو و قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب و اداء در وقت و قضا در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در سفر و غیر اینها ضرور نیست لکن احوط اعتبار نمودن جمیع آنچیزیست که ذکر شد و معتبر نیست تلفظ در نیت بلکه در نماز بی اشکال نیست و وقت نیت اول نماز است و حاصل میشود باینکه در حین شروع بتکبیرة الاحرام با نیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت را تا باخر نماز باین معنی که قصد خروج از نماز نکند و هیچ جزئی از اجزاء واجبه را بقصد دیگر بجا نیاورد بلکه هیچ جزئی را بقصد ریا اتیان ننماید و واجب است نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرط است نه رکن شرط وجودی است باین معنی که ترک نمودن آن نماز را باطل میکند چه ترک شود بعمد چه بفراموشی چه بنادانستگی و باطل نمیشود نماز بغافل شدن از نیت در بین نماز

باب دویم

در قیام واجب است ایستادن در نماز واجبی خواه یومیه باشد و خواه

غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام وقیام متصل برکوع وان اخر جزء از قیام است که از ان برکوع میرود ودر حال قرائت وبعد از رکوع هر چند در حال ذکر سنت باشد وقیام در حال تکبیرة الاحرام وقیام متصل برکوع رکن است ومراد برکن جزئیست که ترک کردن ان باطل کند نماز را هر چند سهواً باشد وسنتست در حال قرائت مندوبات غیر انچه گذشت باین معنی که میتواند ترک قیام وانعمل مندوب نماید نه انکه انعمل انشستن بکند زیرا که عمل هر چند سنت است ولکن قیام شرط در صحت انست وقیام معتبر در نماز انتصاب عرفیست ومتحقق میشود براست نمودن پشت وباید در حال قیام تکیه نکند بر چیزی بحیثیتی که اگر برداشته شود انچیز هر اینه بیفتد واکر راست نه ایستد باطل میشود نماز چه انکه بعمد باشد وچه بفراموشی واکر تکیه کند باطل میشود هرگاه عمداً چنین نموده باشد وواجبست ایستادن بر دو پا واعتماد بر هر دو پا نمودن وتناوب در اعتماد بر هر پائی نکرده ونیاید پاها را از یکدیگر ابنقدر باید دور نگذارد که بیرون رود از صورت قیام وهمچنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام واکر عاجز شد از ایستادن بدون تکیه کردن پس تکیه کند اکر تواند واکر عاجز شد از ایستادن در تمام نماز وقادر باشد بر ایستادن در بعض ان واجبست ایستادن بقدر یکه ممکن است او را واکر مردد شود در میان ایستادن در جزء پیش وجزء بعد بایستد در جزء پیش واکر عاجز شود از ایستادن بنشیند در موضعیکه عاجز است ومعتبر در جواز نشستن عجزیست که در وسع خود نه بیند انرا وکفایت میکند در تحقق عجز المر شدیدی که شاق باشد متحمل شدن ان یا باعث شود زیادتی مرض را یا حادث شدن مرض دیگر را ومظنه کفایت میکند در این امور واکر در یک از صور عجز از قیام ایستاده نماز کند پس اکر بواسطه حدوث مرض یا زیادتی مرض یا لزوم ضرر دیگر بوده باشد نماز او باطلست واکر بواسطه مشقت وبخوان بوده اقوی صحت نماز واحوط اعاده انست

واکر

واکر عاجز شود از نشستن بدون تکیه باید تکیه کند واکر عاجز شود از راست نشستن بنشیند راست بهر قدر که ممکن او است واکر عاجز شد هر چند بتکیه دادن باشد بخوابد وخوابیدن بر دست راست مقدم بدارد بر دست چپ اکر تواند وخوابیدن بر دست چپ را مقدم بدارد بر پشت خوابیدن اکر تواند ودر این حال نباید اعتماد بغیر نکند مکر انکه عاجز شود واحوط تاخیر نماز است از برای صاحب عذر تا باخر وقت خصوصاً با امید بر طرف شدن عذر

در تکبیرة الاحرام

باب سیم در تکبیرة الاحرام بدانکه واجبست تکبیرة الاحرام ورکن است در نماز که باطل میشود نماز بترک ان خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل وهمچنین است حکم در هر رکنی ومجزی نیست از ان تکبیر رکوع ونه مجزیست یک تکبیر از برای تکبیرة الاحرام ورکوع ونه از ماموم در حالیکه بترسد نرسیدن برکوع امام را ومعتبر است در انچه معتبر است در نماز بزیادتی قصد افتتاح بان پس اکر شروع بتکبیر کند وتمام نشده داخل رکوع شود یا در بین برخواستن بکوید نماز او باطلست وواجبست تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر بد وهمزه قطع چه بجهر بکوید چه باخفات واکر اخلال نماید بحرفی از ان که اسقاط کند یا تبدیل بحرف دیگر کند یا اعراب انرا تغییر دهد یا عکس ترتیب کند یا بدل کند اکبر یا الله را بلفظیکه در معنی با ان یکی باشد یا ترجمه کند انرا پس ان نماز باطلست واکر ممکن نباشد او را تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام واجبست یاد گرفتن هر چند باجرت باشد وتاخیر از اول وقت بجهة یاد گرفتن با امکان یاد گرفتن واجبست واکر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد داخل در نماز میشود بانچه مقدور باشد واکر هیچ ممکن او نشود اکتفا بترجمه ان میکند واکر چند زبان بداند احوط تقدیم سریانی وعبرانی است بر فارسی وبعد از ان تقدیم فارسی احوطست چنانچه تاخیر ترکی نیز احوطست ولال بهر قدر که ممکن میشود او را بکوید واکر قدرت بر ان بهیچ وجه نداشته باشد احوط انستکه

درقلب میکذراند انرا با اشاره با نکشت وحرکت دادن زبان ومخیراست در هفت تکبیر افتتاحیه

هر یکرا اکر خواهد تکبیرة الاحرام قرار دهد مکر انکه افضل قرار دادن اخراست واکر شک کند در

تکبیرة الاحرام پس اکر داخل شده باشد در قرائت التفات نکند واکر نکذشته باشد از محل

ان بجای اورد انرا وهم چنین است حکم در هر فعلی از افعال نماز واکر شک نماید که تکبیری

که کفت تکبیرة الاحرام بود یا تکبیر بعد ورکوع بنا را بر تکبیرة الاحرام کذارد ودر صورتیکه بداند

که تکبیرة الاحرام با شرایط ان از قصد افتتاح نماز وغیر ان بعمل امده است لکن نمیداند

اقتصار بر همان شده است یا تکبیر دیکری برای رکوع هم کفته است وهرکاه میداند که

تکبیر کفته است لکن شک دارد که بقصد تکبیرة الاحرام کفته است یا سهوا بقصد تکبیر

رکوع کفته است نماز را از سر بکیرد با احتیاط بجا اوردن مبطل چون استدبار ونحو ان

بلی اکر شک کند که تکبیر پیش از رکوع است یا تکبیر بعد از رکوع بی اشکال بنا را بر اول بکذارد

باب چهارم در قرائت واجب است قرائت حمد در نماز فریضه خواه منفرد باشد یا

امام در هر رکعت از نماز دو رکعتی ودر هر یک از دو رکعت اول از نماز سه رکعتی وچهار

رکعتی ودر هر یک از ده رکعت نماز ایات چنانچه خواهد امد واما ماموم پس اکر هیچ

یک از دو رکعت اولیین امام را درک نکرده واجبست خود او حمد را بخواند در هر دو رکعت

اکر از اول رکعت سیم داخل نماز شده باشد واکر در رکوع ان ملحق شود در همان رکعت

ثانی خود حمد بخواند واکر درک رکعت ثانیه امام را بکند در موضع که ملحق شود حمد نخواند

وخواندن حمد رکن نیست بلکه جزء واجب است در نماز واجب وشرط صحت است در نماز چه

در واجب وچه در سنت وشرطیت ان در حال علم است پس اکر فراموش کند حمد را نماز

باطل نمیشود ولکن اکر هنوز داخل نشده باشد وبخاطرش بیاید بخواند خواه پیش از سوره

باشد یا بعد واکر بعد از سوره باشد حمد را بخواند وسوره را بعد از ان اعاده کند و

اکر

اکر داخل رکوع شده باشد وبخاطرش بیاید چیزی بر او نمیباشد مکر سجده سهو وهمچنین

اکر چنین بداند که رکعتی که در ان میباشد سیم یا چهارم است وباین جهت ترک نموده

وبخاطرش نیامد تا انکه برکوع رفت چنانچه اکر پیش از رکوع بخاطرش امد تلافی کند

واکر شک کند در خواندن حمد وسوره بعد از داخل شدن در رکوع اعتبار ندارد وهم

چنین هرکاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره اعتبار ندارد بلکه

اکر شک کند در ایه بعد از داخل شدن در ایه دیکر نیز اعتبار ندارد لکن در اینصورت احوط

انستکه بر کردد وان را نیز بخواند ومعین است خواندن حمد را بعربی بر وجهیکه بتواتر رسیده

است واشکالی نیست در متابعت قرائت نافع وابن کثیر وابی عمرو وابن عامر وعاصم وحمزه

وکسائی واحوط ترک قرائت ابی جعفر ویعقوب وخلف است وهم چنین باید حروف را

از مخارج ادا کند وموالات عرفی وترتیب را میان ایات وکلمات بجا اورد وبسمله را در اول

حمد باید بخواند وهم چنین در باقی سورههای قران غیر سوره برائت واکر اخلال بکلمه کرد

واجب نیست اعاده انچه پیش از انست بلکه کفایت میکند ادای همان کلمه بخلاف انکه اکر

اخلال نماید بجزء کلمه باید اعاده نماید کلمه را وهم چنین باید در قرائت مراعات نماید

حرکات وسکنات بنائی واعرابی را هرکاه وقف نماید واحوط مراعات نمودن مد

متصل وادغام صغیر ومد لازم است ولکن وجوب اینها وغیر اینها از انچه در نزد قراء لازم است

مشکل است وظاهر انست که واجب نیست مکر ادغام در کلمه واحده وانچه در لغت عرب

واجب باشد واحوط ترک وصل نمودن بسکون است بلکه اکر بعد از ساکن همزه وصل باشد

وان را حرکت دهد در صحت قرائت اشکال است واحوط انکه در هر جائی که وقف میکند

بقدر نفس کشیدن فاصله کند بلکه تجدید نفس کند هرچند هیچیک لازم نیست واکر

کسی نتواند تمام حمد را بخواند یاد بکیرد واکر ممکن نباشد یا وقت تنک باشد باید نماز را

در بیان قرائت

بجماعت بکند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد احوط آنست که متابعت نماید کسی را که درست بخواند
و اگر ممکن نباشد از روی قرآن بخواند اگر تواند و اگر نتواند بخواند از حمد آنچه را که میتواند
چه بقدر یک آیه باشد یا بیشتر و واجبست مکرر کردن آن بقدر آنکه میداند بمقدار حمد و
اگر متعذر باشد از برای نماز کننده خواندن چیزی از حمد بخواند از قرآن آنچه را که میتواند از
غیر حمد و اگر آن نیز متعذر باشد احوط آنست که تهلیل و تکبیر بگوید و واجب نیست مگر تا
نماید آنچه را که میداند از تهلیل و تکبیر و تسبیح بمقدار حمد و مقدار در مساوی بودن در دو مقام
مراعات حروف ملفوظی است نه حروف مکتوبه و چون تطبیق با این شده مشکل است خاصه
برای کسیکه در بین نماز فراموش کرده باشد حمد را یا بعض آن را اگر زیادتر بخواند و در
مده زائد با امکان قصد مطلق قرائت یا ذکر نماید عیبی ندارد و اگر لال باشد بعمل بیاورد
آنچه را که ممکن او باشد و واجب نیست بر او نماز جماعت و حرامست گفتن آمین در آخر حمد
بلکه حرمت آن مطلقا ظاهر و احوطست و در دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی و در رکعت آخر از
سه رکعتی مخیر است در میان خواندن حمد و تسبیح با این نحو سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلَّا
اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ یکدفعه و احوط خواندن آنست سه دفعه و همچنین احوطست خواندن
استغفار در آخر یکمرتبه و کسیکه فراموش کرده باشد خواندن حمد را در دو رکعت اول احتیاط
آنست که بخواند آن را در دو رکعت آخر لکن لازم نیست و افضلست تسبیح از حمد چه از برای امام
و چه از برای ماموم و چه از برای منفرد و در دو رکعت آخر سوره نیست و همچنین در آن بسمله
نیست بر تقدیر اختیار کردن تسبیحات بلکه هرگاه بگوید بقصد اینکه باید گفت حرام
است و باید تسبیحات را بر ترتیبی که گذشت بخواند و اگر شک کند در عدد تسبیحات بنا
بر کمتر گذارد و اگر شروع در تسبیحات نمود و تمام نکرده خواهد برگردد و خواهد حمد را
بخواند جایز است و احوط ترکست و جایز نیست در یک رکعت قدری حمد و قدری تسبیحات

بخواند در یک رکعتی حمد و در دیگری تسبیحات عیبی ندارد و احوط ترکست و واجبست
خواندن سوره تمام در نماز دو رکعتی فریضه و در هر یک از دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی
و سه رکعتی با وسعت وقت و اختیار و امکان یاد گرفتن و واجبست پیش خواندن حمد از
سوره و اگر سهوا پیش انداخت سوره را بر حمد پس اگر بخاطرش بیاید پیش از رکوع اعاده
نماید سوره را و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن در رکوع بر او چیزی نیست و حرامست
در فریضه خواندن دو سوره در یک رکعت و باطل است نماز و همچنین حرام است خواندن
سوره طولانی را که خواندن آن باعث شود که بعضی از افعال واجبی نماز در غیر وقت واقع
شود و همچنین حرام است خواندن یکی از چهار سوره که سجده واجب در آن میباشد که خواهد
چه در یومیه باشد چه غیر یومیه و اگر سهوا خواند پس اگر متذکر نشد ضرر ندارد بنماز یا
متذکر شد بعد از رکوع بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر متذکر شد پیش از
رکوع و پیش از آیه سجده قطع کند آن سوره را و سوره دیگری بخواند چه از نصف گذشته باشد
یا نه و اما اگر بعد از فراغ از سوره باشد ظاهر کفایت است و جایز نیست سوره دیگر خواندن
بلکه اگر بعد از آیه سجده باشد نیز کفایت است و بر هر تقدیر سجود تلاوت را بعد از
فراغ از نماز بکند و احوط علاوه نمودن ایما است در حال نماز نیز و الضحی و الم نشرح یک
سوره است و الفیل و لایلاف نیز یک سوره است و بسم الله در میان سوره و الضحی و الم نشرح
و الفیل و لایلاف واجبست خواندن و حرام است در نماز عدول نمودن و برگشتن از سوره
قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر هر چند از هر یک از آن دو بعد دیگری
باشد مگر بسوره جمعه و اما عدول در غیر این سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون و منافقین
در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه و اما عدول در غیر از سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون
جایز است عدول هرگاه نگذشته باشد از نصف سوره و در نصف احوط ترک عدول است

در وجوب جهر و اخفات است

واحوط تعیین نمودن سوره است به بسمله در حین شروع در بسمله و واجب نیست
تعیین خود سوره پیش از بسمله واگر عدول نماید از سوره بسوره دیگر اعاده بسمله نماید
و واجبست جهر از برای مرد در قرائت نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشا و واجبست
اخفات نمودن در قرائت در دو رکعت اول از نماز عصر و هم چنین در رکعت سیم از مغرب و در
دو رکعت اخر ظهر و عصر و عشا چه قرائت بخواند چه تسبیحات و باطل میشود نماز بجهر
کردن در مقام اخفات واخفات کردن در مقام جهر اگر عامد باشد واگر فراموش کرده
باشد یا وجوب را ندانسته باشد نماز او صحیح است و قضا و اعاده بر او نیست واما زن
پس واجب نیست بر ان جهر بلکه مخیر است در میان جهر کردن واخفات نمودن در مواضع
که واجب بود بر مرد جهر هرگاه علم بشنیدن نامحرم نداشته باشد واگر علم داشته باشد
احوط انستکه جهر نکند هر چند در لازم بودن ان شک هست و در مواضعیکه واجب
است اخفات نمودن بر مرد احوط وجوب اخفاتست بر زن بلکه ان خالی از رجحان نیست
و فرق در جهر و اخفات میان قضا و اداء نیست و لکن ماموم مسبوق در دو رکعت اخر امام
و دو رکعت اول خود ش واجبست قرائت نماید واخفات کند هر چند در نماز جهری
باشد و بعد از مفارقت از امام حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبه جهر انستکه کسیکه نزدیک او
در گوشش باشد هرگاه نزدیک او باشد و متوجه نیز باشد صدای او را بشنود واخر مرتبه
ان انست که بمرتبه افراط در بلند نمودن صدا نرسد و کمتر مرتبه اخفا انستکه خود بشنود
صدای خود را با توجه و نبودن مانع واخر ان انست که بکمتر مرتبه جهر نرسد باب پنجم

در بیان رکوع

در رکوع واجبست رکوع در هر رکعتی از نماز واجب یکدفعه مگر در نماز ایات که در هر رکعتی
پنج دفعه واجبست چنانچه خواهد امد وان رکن است در نماز و باطل میشود بترک ان
نماز عمداً و سهواً و جهلاً واگر ترک کند سهواً و بخاطر او نیاید تا انکه بسجود برود نماز او

باطلست

باطلست واگر بخاطر او بیاید پیش از سجده کردن رکوع را بجای اورد و بعد بسجده رود
رود پس اگر ترک کرده باشد ایستادن متصل برکوع را باید راست شود و بایستد و
برکوع رود واگر ایستادن را بعمل اورده باشد و بعد از خم شدن رکوع را فراموش نموده جز در
بصورت رکوع کننده نا بمرتبه رکوع و رکوع را بعمل اورد توضیح این اجمال انستکه رکوع
همان هیئت مخصوص است سر از بر شدن جزء ان نیست بلکه مقدمه است پس اگر

در بیان حد رکوع

شخص همان نحو که ایستاده بود بنشیند برای سجود بدون اینکه از سینه ببالا را خم کند
البته این شخص نه رکوع کرده و نه قیام متصل برکوع را بجا اورده باید برخیزد راست
بایستد پس خم شود برای رکوع از قیام رکوع را بجا بیاورد و هم چنین است اگر سر و سینه را
خم کند بقصد رکوع لکن بحد رکوع نرسیده بهمین نحو نشست یا افتاد که نماز باید بایستد
واز قیام برکوع برود واگر بقسمیکه برکوع میروند سر از بر بشود و برود تا باخر مرتبه انحنا
این شخص بهمین نحو انحنا بر گردد تا بحد رکوع قرار بگیرد و اجبات رکوع را بجا بیاورد
واگر نشست چه خم شود برای سجود یا خم نشده مدتی گوید نزدیک رکوع شود پس اظهر انست
که قیام متصل برکوع بعمل نیامده است باید بر گردد بایستد و برکوع برود چون فی الجمله
توقفی در حد رکوع لازم است در صدق رکوع واحتیاط شدید در اعاده نماز است واگر
فی الجمله توقف در حد رکوعی معتبر در صدق رکوع ندانیم یاد رحد مذکور قدری توقف
کرده باشد برود ننشیند پس اصل رکوع بعمل امده است و بجهة واجبات ان از ذکر نمود
برگشت که تکرار رکوع لازم میاید پس بسجود میرود و بعد از نماز سجده سهو برای ترک
ذکر رکوع میکند واحوط اعاده نماز است واگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او باطلست
چه در رکعت اول و چه در غیر ان و چه بقدر تشهد بنشینند یا ننشینند واگر شک کند در
کردن رکوع و ایستاده است باید بکند واگر داخل سجود شد ان شک اعتبار ندارد

واگر

واگر نافله رکوع را بکند و بخاطرش بیاید در حال رکوع که ان را بجا اورده بود است نماز باطل است و واجبست در رکوع در حال اختیار خم شدن بنحویکه ممکن باشد گذاشتن چیزی از دو کف دست را درانحال بر زانوی خود و غیر مستوی الخلقه در بلندی بازو و دست و کوتاهی ان و بلندی زانو و کوتاهی ان رجوع بمستوی الخلقه میکند و باید بعمل امدن این هیئة رکوعی بعقب بردن سینه و پیش اوردن زانو ابنا باشد واگر کسی بصورت راکع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی و پیری واجبست اینکه خم شود هر چند بتکیه نمودن بچیزی باشد یا بیکی از دو جانب باشد و اینها در وقتیست که در اخر مرتبه رکوعی نباشد والا بیشتر خم شدن از حد رکوعی خارج میشود واگر نتواند خم شود بهیچ وجه اشاره کند بسر اگر ممکن باشد واگر ممکن نباشد اشاره کند بچشم و همچنین واجبست ذکر گفتن و مکث در رکوع کردن بقدر گفتن ذکر با قدرت و همچنین واجبست راست شدن از رکوع بقدری که راست بایستد واگر ممکن نشود راست شدن واجب نیست و همچنین هرگاه ممکن نشود ذکر گفتن در رکوع واجب نیست و واجبست درنگ کردن در ایستادن بعد از رکوع و کفایت میکند انچه را و مسمای درنگ کردن در عرف و هیچ یک از ذکر گفتن و درنگ نمودن در حال ذکر و راست شدن از رکوع و درنگ نمودن بعد از ان رکن نیست و حکم امور مذکوره در حالت سهو مثل حکم انست در حالت شک که با عدم تجاوز از محل اتیان بان میکند و حکم شک در تکبیرة الاحرام گذشت و کافیست در ذکر رکوع یکمرتبه گفتن سبحان ربی العظیم یا سه دفعه گفتن سبحان الله و احوط زیاد کردن و بحمده است بعد از سبحان ربی العظیم و بحمده بلکه احوط از ان سه دفعه گفتن انست با وسیع بودن وقت و واجبست در ذکر مذکور عربی بودن و موالات و اداء حروف را از مخارج طبیعیه و مخالفت نکردن در حرکات اعرابی و بنائیه

باب

باب ششم در سجود است واجبست در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده واگر ترک شود دو سجده در یک رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه بعمد باشد یا بسهو یا بجهل و همچنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در ان چه بعمد باشد یا بسهو یا بجهل واگر فراموش کند یک سجده را باطل نمیشود نماز پس اگر بخاطرش بیاید پیش از رکوع که یک سجده را نکرده است یا هر دو را نکرده است سجده رود و یک سجده یا دو سجده بکند و برخیزد واگر بخاطرش بیاید در حال رکوع یا بعد از رکوع پس اگر نکرده باشد دو سجده را با هم نماز او باطلست واگر یک سجده را نکرده باشد نماز او صحیح است و لکن بعد از فراغ از نماز واجبست قضا کند سجده را و نیز سجده سهو بجای اورد و این در غیر رکعت اخر است و اما در رکعت اخر پس اگر پیش از سلام است که بان سلام از نماز بیرون میرود بجای اورد و بعد از ان اعاده کند تشهد را واگر بعد از سلام بخاطرش امده باشد قضا نماید و باید اول قضا کند سجده را و بعد از ان سجده سهو را بجای اورد و حکم شک گذشت در باب تکبیرة الاحرام اگر شک کند در کردن و نکردن واگر شک کند که یک سجده کرده یا دو سجده بنا را بر کمتر گذارد اگر داخل نشده است در فعل دیگر مثل تشهد یا راست شدن واگر داخل شده است در فعل دیگر اعتبار ندارد واگر شک کند در انکه دو سجده کرده است یا سه سجده بنا را بر دو باید گذاشت چه پیش از داخل شدن در فعل دیگر باشد چه بعد از ان و واجبست خم شود بقدری که مساوی شود موضع پیشانی با موضع ایستادن یا زیادتر از قدر چهار انگشت متصل بلندتر نشود و جایز است نیز باین قدر پست بودن موضع پیشانی از موضع ایستادن و احوط در این صورة زیادتر نبودن از انست و در باقی مواضع سجود ضرر ندارد زیادتر از این بلند بودن یا پائین بودن هر چند احوط انستکه زیاده بر این نباشد واگر واقع شود پیشانی بر موضع

در بیان سجده است

که بلندتر باشد از چهار انگشت متصل مخیر است میان کشیدن پیشانی تا بموضعیکه بقدر
چهار انگشت و کمتر شود یا برداشتن از آن موضع و گذاشتن در موضعیکه چنین باشد
و اول بهتر است و اگر واقع شود پیشانی بر چیزیکه جایز نباشد سجده بر آن معین است
کشیدن پیشانی تا بموضعی که سجده بر آن جایز باشد و هرگاه نتواند که سجده کند واجب
است بلند کند موضع سجود را بقدریکه ممکن باشد خم شدن بانقدر و سجده کند بر چیزی که
جایز است بر آن سجده کردن اگر ممکن باشد و اگر نباشد خم شود بقدریکه میتواند و اگر خم
شدن هیچ ممکن نباشد بسر اشاره کند و اگر آن نیز ممکن نباشد اشاره کند بدو چشم
و اگر آنهم ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم و واجب است برداشتن چیزیکه بر آن سجده
کند هرگاه نتواند خم شود و بتواند آنرا بردارد و احوط آنست که اشاره در سجود بسر یا
بچشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع و اگر ممکن باشد گذاشتن بعض اعضای سجود
واجب است بگذارد آن عضو را که ممکن است گذاشتن آن و اگر مردد شود میان گذاردن
پیشانی و غیر پیشانی پیشانی را بگذارد و واجب است در حال اختیار گذاشتن هفت عضو
بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ از پای که معروف
بابهام است و کافیست در گذاشتن اعضای مذکوره قدر مسمی و قول بعضی بتعیین مقدار
درهم در گذاشتن هم در موضع پیشانی و مجموع کفین ضعیف است لکن احوط است و فرق
نیست در دو ابهام میان ظاهر و باطن و اطراف و احوط اکتفا بباطن و اطراف است و باید
سنگینی هفت موضع سجده را بر زمین گذارد نه آنکه بمجرد گذاشتن کفایت نماید و
شرط است در محل پیشانی بودن آن از چیزهائیکه در باب مکان گذشت و واجب است
در سجده ذکر و درنگ کردن بقدر ذکر و برداشتن سر از هر یک از دو سجده و درنگ کردن
در نشستن بعد از برداشتن سر از سجدهٔ اول و خلافست در ذکر سجود و مختار در آن و

مراعات

در بیان تشهد است

مراعات احتیاط بنحویست که در رکوع گذشت مگر آنکه در تسبیحهٔ کبری در اینجا بدل
میکند العظیم را بالاعلی **باب هفتم** در تشهد و سلام و در آن دو فصل است **فصل**
اول در تشهد واجب است تشهد در هر دو رکعتی یک دفعه بعد از رکعت دویم و در غیر
رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه یک دفعه بعد از رکعت دویم و یک دفعه بعد از رکعت آخر
و در نوافل سنت و شرط صحت است و واجب است نشستن بقدر ذکر واجب و هم چنین
واجب است قرار گرفتن در حال ذکر و واجب است در آن شهادتین و صلوات بر پیغمبر و آل
انجناب و احوط بلکه اقوی آنست که چنین بگوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و واجب است در آن
محافظت بر عربیت و ترتیب بر نهج مذکور و موالات یعنی پی در پی خواندن و تشهد
رکن نیست پس اگر فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از رکوع برگردد و
تشهد را بجا آورد و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن برکوع نماز را اتمام کند و بعد
از نماز واجب است قضا کند و دو سجدهٔ سهو بعد از آن بکند و اما تشهد آخر پس اگر
پیش از سلام بخاطرش بیاید که نخوانده است بخواند و اگر بعد از سلام بخاطرش بیاید
قضا نماید چه حدثی از او صادر شده باشد یا نه و اگر حدثی پیش از تشهد یا بعد از تشهد پیشتر
صادر شود نماز باطلست و فرق نیست در وجوب سجدهٔ سهو میان تشهد اول و دویم بلکه
مطلقا واجب است سجدهٔ سهو را بعد از قضا نمودن تشهد بکند و حکم شک در تشهد
بنحویست که گذشت در باب تکبیرة الاحرام **فصل دویم** در سلام واجب است سلام
در نماز واجبی بلکه جزو نماز است نه خارج از آن و بیرون میرود بهر یک از السَّلَامُ عَلَيْنَا
وَعَلَىٰ عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ و السَّلَامُ عَلَيْكُمْ و احوط علاوه کردن و رحمة الله است
هر چند ظاهر آنست که مستحب است و هم چنین مستحب است علاوه کردن و برکاته

در بیان سلام واجب است

در قنوت

بر و رحمة الله واحوط جمع نمودن میان دو سلام است بترتیب مذکور و بر این تقدیر بسلام
اول از نماز بیرون میرود و دویم سنتست و بهتر اینست که امام و منفرد تسلیم دویم را بجانب
قبله بگویند و اشاره کند منفرد بگوشهٔ چشم از جانب صدغ بجانب راست و امام اشاره کند
بصفحهٔ روی بجانب راست و ماموم نیز بنحو مذکور و اگر در جانب چپ شخصی نباشد و اگر
در جانب چپ شخصی باشد یک سلام دیگر سنتست بگوید چه آن شخص بالغ باشد چه
ممیز و بصفحهٔ روی اشاره بجانب چپ کند و بعضی دیوار را قایم مقام شخص دانسته اند و
گفتن سلام مذکور بر این تقدیر نیز بهتر است و اگر ماموم پیش از دو سلام از نماز
بیرون نرفته باشد بسلام اول خارج خواهد شد از نماز خاتمه در چند چیز که همه
بشان از پسینها است هر چند که آن از بنای بسالم بیرون است اول در قنوت سنت است
قنوت در رکعت دویم از هر نمازی و در رکعت اول جمعه و عید رمضان و قربان و وتر
و احوط ترک نکردن است در نمازهای یومیه واجبی خصوصا در نمازهای جهریه از آن و
لکن در غیر نماز عید رمضان و قربان مستحب یک قنوت است در هر رکعتی که قنوت دارد
اما در نماز دو عید در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دویم چهار قنوت است چنانچه
خواهد امد و محل قنوت در غیر رکعت دویم از نماز جمعه پیش از رکوع است و در رکعت
دویم از جمعه بعد از رکوع است و ساقط میشود قنوت از ماموم مسبوق در جماعت
اگر نتواند بخواند و جایز نیست بعد از رکوع خواندن و اگر فراموش کند تا برکوع رود
بعد از رکوع بجا آورد چه در نماز جماعت و چه در فرادی و چه در واجب و چه در نافله
و چه در جمعه و چه در غیر آن و اگر بخاطرش بیاید در حال خم شدن برکوع احوط ترک نمودن
و بجا آوردنست بعد از برخواستن از رکوع و اگر بخاطرش بیاید بعد از رفتن برکوع
یا پیش از رسیدن برکوع و بعد فراموش کند یا بعد از داخل شدن در سجود بخاطرش

بیاید

در قنوت

بیاید یا بعد از فارغ شدن از نماز قضا کند انرا در هر یک از این چند صورت بعد
از نماز هر چند فاصله بسیار شده باشد و وقت بیرون رفته باشد و بهتر اینست که نشسته
قضا کند و روی بقبله باشد و شرایط نماز در ان معتبر نیست هر چند احوط اعتبار
انست و سنتست در قنوت در هر نمازی بلند خواندن چه جهری باشد چه اخفاتی مگر
از برای ماموم مسبوق در حال بودن او با امام و همچنین سنتست در حال قنوت برداشتن دستها
بمحاذی روی در حالتی که دستها را باز کند و پشت دستها را بر زمین و کف انها را باسمان
کند و سنتست نظر کردن بر روی دستها و طول دادن در قنوت و خواندن د
عاهائیکه وارد شده است مثل کلمات فرج و غیر آن و کلمات فرج افضل انهاست
و ان اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم
و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و احوط اینست که علی المرسلین را بقصد
قران بگوید و جایز است خواندن هر دعائی و ثنائی که در حفظ داشته باشد چه
تسبیح یا تحمید یا طلب چیز مباحی از امور دنیا و اخرت و در قنوت اکتفا بفارسی نمیتوان
نمود بلی جایز است دعا در جمیع احوال نماز چه بعربی و چه بفارسی دویم در تعقیب و
فضیلت ان بسیار است و افضل ان بعد از نماز صبح و نماز عصر است و سنتست
ابتدا کند در تعقیب نمازهای یومیه واجبی بلکه هر نماز واجبی بلکه هر نماز نافله بسه
نوبت الله اکبر هر چند احوط اکتفا نمودن بانست در نماز واجبی بلکه نمازهای یومیه
واجبی و در هر نوبت دستها را بردارد بنحوی که در تکبیرة الاحرام گذشت از ان بگوید لا
اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب
وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و در حدیث است که

در فضیلت تعقیبات است

کر اقلّ آنچه کفایت میکند از دعا بعد از نماز فریضه اینست که بگوید اللّهمّ انّی اسئلک
من خیرٍ احاط به علمک واعوذ بک من کلّ شرٍّ احاط به علمک اللّهمّ انّی اسئلک
عافیتک فی اموری کلّها واعوذ بک من خزی الدّنیا وعذاب الآخرة ودر بعضی از اخبار
در اوّل آن وارد شده است اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ وآل محمّدٍ وسنّتست تسبیح فاطمهٔ زهراء
صلوات الله علیها وآن افضل تعقیباتست ودر نماز واجب سنّت هر دو سنّتست
وکیفیّت آن باین نحو است که بگوید اوّل سی وچهار نوبت الله اکبر وبعد از آن سی وسه
نوبت الحمد لله وبعد از آن سی وسه نوبت سبحان الله وسنّتست بعد از هر فریضه سورهٔ
قل هو الله احد خواندن وهم چنین پیش از آنکه بگرداند پای خود را بخواند سه دفعه
استغفر الله الّذی لا اله الّا هو الحیّ القیّوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه در حدیث
است کسیکه بخواند آمرزیده میشود گناهان او وهر چند مثل کف دریا باشد وهم
چنین سنّتست بعد از نماز صبح ومغرب در هر یک هفت مرتبه بخواند بسم الله الرّحمن
الرّحیم لا حول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلا میشود
بستر آنها ریح وبرص ودیوانگی است واگر از اشقیا باشد محو میشود از دیوان ایشان و
نوشته میشود در سعدا وهم چنین سنّت است بعد از فریضه سی دفعه خواندن
سبحان الله والحمد لله ولا اله الّا الله والله اکبر وآن دفع میکند هدم وغرق شدن
وسوختن وافتادن در چاه وخوردن جانوران درنده ومردن بد وبلیّه که در آن
روز نازل شود وبعد از نماز عصر سنّتست خواندن این بجهة جبر شکستگی از وسنّتست
بعد از نماز صبح خواندن سبحان الله العظیم وبحمده لا حول ولا قوّة الّا بالله العلیّ
العظیم که عافیت میدهد بسبب آن جناب احدیّت از کوری ودیوانگی وجذام وفقر وهدم
وبعد از نماز مغرب بخواند سه دفعه الحمد لله الّذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره

دفع همّ

در فضیلت سجدهٔ شکر است

کر عطا میکند خدای تعالی اورا خیر دنیا وآخرت بعد از هر نماز بخواند اعوذ بوجهک الکریم و
عزّتک الّتی لا ترام وقدرتک الّتی لا یمتنع منها شیء من شرّ الدّنیا والآخرة ومن شرّ
الاوجاع کلّها که باعث جمع دنیا وآخرت میشود سیم در سجدهٔ شکر وثواب آن
بسیار است وسنّت موکّد است بعد از نماز واجب وبعد از نافله بجهة شکر بر توفیق یافتن
از برای کردن عبادات وبهتر آنستکه او را بعد از تعقیب قرار دهد ودر نماز مغرب مخیّر
است در میان بجا آوردن او بعد از فریضه وبعد از نافله وافضل آنستکه بعد از
فریضه بجا آورد وبهتر جمع نمودن میان هر دو است وسنّت است طول بدهد دو
سجده را هر قدر که تواند وبگذارد دو ذراع را بر زمین در حال سجود وبچسباند سینه
وشکم را بر زمین وبجا آورد یا زمین بگذارد دو جبین یا دو خدّ یا هر دو را در میان دو
سجده وبعد از یکسجده اگر اکتفا باین نماید وسنّت است مقدّم داشتن جبین
راست را بر جبین چپ وهم خدّ راست را بر خدّ چپ وبگذاشتن جبین یا خدّ بر
زمین بعد دو سجده در این جای محقّق میشود بدون سر برداشتن وسنّت است بجا
گذاشتن جبین وخدّ وخواندن ادعیه که وارد شده است در سجده وجایز است دعا
بغیر آنچه وارد شده است لیکن خواندن آنچه وارد شده است افضلست واقلّ مرتبهٔ
آن آنست که سه دفعه شکراً لله بگوید وسنّت است در سجدهٔ شکر بعد از تعقیب نماز
عصر صد دفعه حمد الله بگوید وسنّت است صد مرتبه شکراً شکراً یا عفواً یا عفو
وسنّت است بعد از سر برداشتن مسح کند موضع سجود را پس بعد از آن مسح کند
بدست خود روی وسینهٔ خود را وبهتر آنستکه بدست راست باشد وسنّتست تکبیر
بگوید بعد از برداشتن سر از سجده وسنّتست وقتی که بیرون میرود از جای نماز از
طرف راست بیرون رود چهارم در سجدهای قرآن وآن واجبست در چهار سوره

در سجدهای واجب است

کہ الم تنزیل و حم فصلت و والنجم واقرا باشد و سنتست در سوره اعراف و رعد
و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو جا و فرقان و نمل و ص و اذا السماء انشقت بلکه
در غیر از اینها هر جائی که دران امر بسجده شده باشد سنت است و وقت سجده بعد از
فارغ شدن از ایه سجده است و سجده واجبست بر خواننده ایه و گوش دهنده بان بی
اشکال و بر شنونده بنا بر احوط بلکه وجوب ان خالی از قوت نیست هرگاه سجده واجب
باشد و اما در سجده مستحب فرق نیست در خواننده و گوش دهنده و شنونده و در هیچ یک
فرق نیست میان مرد و زن و خنثی چنانچه فرق نیست در وجوب سجده بر گوش دهنده
و شنونده میان انکه خواننده بالغ باشد یا غیر بالغ مسلمان باشد یا غیر مسلمان عاقل
باشد یا دیوانه و وجوب سجده کردن و استحباب ان متعدد میشود بتعدد خواندن
ایه هر چند از برای تعلیم باشد و سجده سابق را هنوز نکرده باشد و شرط نیست در
ان طهارت و نه روی بقبله نمودن و نه پوشیدن عورت و نه خالی بودن رخت یا
بدن از نجاسات و واجب نیست دران ذکر لکن سنت است و بهتر انستکه بگوید سجدت
لک یا رب تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا و لا متعظما بل انا عبد
ذلیل خائف مستجیر و واجب نیست دران تکبیر نه در وقت سر گذاشتن و نه در وقت
سر برداشتن لکن در وقت راست شدن سنتست و شرطست دران نیت و احوط
مقارن بودن انست تا وقت خم شدن و وقت سر گذاشتن و احوط گذاردن هفت
موضع سجود است بر زمین یا غیر ان هر چند کفایت نمودن گذاردن پیشانی خالی از قوت
نیست و شرطست که محل گذاردن پیشانی از خوردنی و پوشیدنی متعارف نباشد بلکه
احوط بودن انست از چیزیکه صحیح باشد سجده نماز بران و وجوب سجده فوریست و هرگاه
ترک نمود بعمد یا بسهو واجبست بجا اورد و نیت در داشتن انکه اداست یا قضا بی ثمر است چونکه

بلکه مستحب است

قصد

قصد قربت کفایت میکند **پنجم** در حکم زن و طفل بدانکه حکم زن حکم مرد است
در شرایط و اجزاء واجب و سنت مگر انکه سنتست زن جمع کند میان قدمهای خود در نماز
و از هم جدا نگذارد و دو دستها را بر سینه گذارد. و در حال رکوع بگذارد دستها را بالای
دو زانوی بر دوران و در حال رفتن بسجود اعضای خود را بهم چسباند و ابتدا کند در
نشستن بدو زانوی پیش از دو دست و بنشیند بر دو الیه و بعد بسجده رود و در
حال سجده بر زمین بچسبد و اعضای خود را بر یکدیگر بگذارد و پهن نماید دو ذراع را
بر زمین و در حال نشستن بر دو الیه بنشیند و بچسباند دو ران خود را بیکدیگر و بلند
کند دو زانو را از زمین و دو کف پای را بر زمین گذارد و در حال برخواستن بهم
وا ری و راست برخیزد و پشت خود را بلند نکند و اما طفل نماز او مستحبست حکم
پسر در نماز حکم مرد است و حکم دختر حکم زنست **مبحث سیم** در باقی نمازها واجبی و
دران چند بابست **باب اول** در نماز جمعه و ان دو رکعت است و وقت ان از اول
زوالست تا انکه سایه شاخص مثل ان شود هر چند احوط انستکه تاخیر نشود از زوال
زیاده از مقدار اذان و خطبه و انچه از لوازم انست از بالا رفتن منبر و پایین امدن از ان
و دعای پیش از نماز و غیر ان و واجبست ان بر هر که بالغ و عاقل و مرد و ازاد و حاضر شرعی
و غیر مبتلای بکوری و بیماری و پیری و هر چیزی که نماز جمعه با ان باعث عسر و حرج
باشد و از ایشان صحیح نیست هر گاه جامع شرایط صحت باقی فرایض مثل اسلام و ایمان
و غیر اینها نباشند و در وجوب نماز بر جماعت مذکوره شرطست یافت شدن پیش
از نمازیکه بالغ و مرد باشد و هم چنین مبتلای بدبوانکی و جذام و برص نباشد و اعرابی و
ختنه نکرده نباشد با قدرت بران و بعضی معتبر دانسته اند ازاد بودن و کور نبودن
و مسافر نبودن امام را و ان احوط است هرگاه امامی غیر از ان باشد و بشرط یافت شدن

جمعه در [illegible] سنت

[illegible]

در بیان نماز جمعه

چهار نفر غیر امام که بالغ و عاقل و اثنا عشری باشند و بعضی علاوه نموده‌اند که آزاد
باشند و مسافر نباشند و احوط آنست که باید هر یک دور نباشند زیاده از دو
فرسخ که با اجتماع این شرایط نماز واجبست لکن کفایت نمیکند نماز جمعه در این وقت
از نماز ظهر مگر آنکه جمع شود امور چند که صحت نماز جمعه موقوفست بر آن اوّل آنکه
دو خطبه خوانده شود دوّم آنکه بجماعت کرده شود سیّم آنکه میان دو جمعه کمتر
از یک فرسخ نباشد چهارم آنکه مانعی از نماز مانند تقیه از برای امام یا عدد انعقاد
جمعه یا هر دو نباشد که اگر باشد نماز باطلست پنجم حاضر بودن امام یا نایب خاص
لکن این شرط است در وجوب عینی نه در وجوب تخییری و در امثال این زمان وجوب
نماز جمعه تخییری است و احوط جمع نمودن میان آن و ظهر است با اینکه هر دو را بنیت قربت
بعمل بیاورد و واجبست پیش داشتن دو خطبه بر نماز و واجبست طهارت در حال
خواندن دو خطبه از حدث و خبث در بدن و لباس و همچنین واجبست در لباس و
مکان نماز خطبه آنچه واجبست در لباس و مکان نمازی و آن گذشت و همچنین باقی شرایط
نماز غیر قبله و آنچه شرط نبودن آن ذکر میشود و از جمله شرایط نیز داخل شدن زوال است
که اگر هر دو خطبه را یا یکی از آن یا دو یا جزئی از یکی را پیش از ظهر خواند باطلست چه
عمداً و چه سهواً مگر آنکه ممکن نبوده باشد علم بهم رساند بوقت و عمل بظن کرده
باشد و در بین خطبه ظاهر شود که ظهر نبوده است صحیح است آنچه خوانده است بنا
بر احتمال قوی و واجبست ایستادن در حال خواندن دو خطبه با قدرت بر آن و
واجب و شرطست که امام و خطیب یکی باشد و همچنین مستقر است باشند و
التفات نکند بالتفات فاحش در حال خواندن بدون ضرورت که اگر مخالفت بکند نماز
امام و نماز هر که از مأمومین که مطلع شود بر مخالفت باطلست و واجبست در هر یک

در بیان نماز جمعه

از دو خطبه حمد نمودن بر جناب اقدس الهی بلفظ الحمد لله بنا بر احوط و صلوات فرستادن
بر جناب رسالت پناهی بلفظ صلوات بنا بر احوط و احوط علاوه نمودن شهادت بر
رسالت آنجناب است در خطبهٔ اوّل هر چند ظاهر آنست که واجب نیست و وعظ و وصیت
نمودن بتقوی و لفظ معیّنی در آن ضرور نیست و کفایت میکند مثل اتقوا الله
و اطیعوه و واجبست خواندن سورهٔ کوچکی در خطبهٔ اوّل بلکه در هر دو بنا بر احوط
و اگر سورهٔ بزرگ بخواند کفایت نمیکند و واجبست نشستن در میان دو خطبه نشستنی
سبکی و اظهر آنست که بقدر خواندن سورهٔ قل هو الله احد بنشیند و در خطبهٔ دوّم
علاوه بر آنچه گذشت واجبست صلوات فرستادن بر ائمهٔ مسلمین صلوات الله
علیهم اجمعین و طلب مغفرة و آمرزش از برای مؤمنین و مؤمنات و حرام است بر امام
تکلّم کردن در اثنای خطبه و همچنین بر مأمومین و واجبست بر ایشان گوش دادن بخطبه
و بر امام بلند خواندن بحیثیتی که عدد انعقاد جمعه بشنوند و حرام است در روز جمعه
بنا بر وجوب عینی نه تخییری بیع و سفر بعد از اذان و پیش از نماز لکن بر تقدیر معامله
نمودن اظهر صحت معامله است و کسیکه دریابد خطبه و رکعت اوّل جمعه را آن خصوص
است اگر دریابد رکوع رکعت دوّم امام را یا در رکوع او را دریابد هر چند که را در
نیابد و اگر دریابد امام را بهیچ یک از این دو صورت نماز جمعه از آن محسوب نمیشود
و نماز ظهر و عصر را او واجب است و احوط اهتمام نمودن در رسیدن بتکبیر رکوعست
با امام باب دوّم در نماز عید رمضان و عید قربان و وقت آن ما بین طلوع آفتاب
است تا بزوال و مستحب است تأخیر نمودن آن تا بلند شدن آفتاب و سنّتست زیاده
تأخیر کردن نماز در عید رمضان از عید قربان بمقدار افطار کردن و بیرون کردن
زکوة فطره و هر گاه وقت نماز گذشت و نکرد قضا ندارد و آن واجبست و مشروطست

در بیان نماز عید

بشرایط نماز یومیه و جمعه بلکه شرط بودن وجود امام یا نایب خاص در اینجا ظاهر و
بی اشکالست غیر خواندن دو خطبه که دران خلافست و اقوی وجوبست و ان دو
رکعتست چه اگر شرایط وجوب حاصل باشد یا نباشد و چه بجماعت کرده شود و چه
بفرادی و کیفیت ان مانند نماز صبح است لکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره پنج
تکبیر میگوید و در رکعت دویم چهار تکبیر غیر از تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و بعد از هر
تکبیری قنوت میخواند که تمام نه قنوت میشود پنج در رکعت اول و چهار در رکعت
دویم و اظهر وجوب قنوتات و تکبیراتست و سنتست خواندن سوره و الشمس در
رکعت اول و غاشیه در رکعت دویم چنانچه سنتست جهر نمودن در قرائت ان
برای امام و منفرد و بهتر انستکه در قنوت عید دعائیکه وارد شده است بخصوص
خوانده شود و ان باختلاف در اخبار وارد شده است و هر یک خوبست و اولی

قنوت مخصوص نماز عید

اینست اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو و
الرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین
عیدا ولمحمد صلی الله علیه وآله ذخرا ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد
وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم
اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون واعوذ بک مما استعاذ
منه عبادک المخلصون و دو خطبه که در اینجا میباشد مثل جمعه است مگر انکه
سزاوار است که امام ذکر کند در خطبه عید رمضان انچه متعلق بفطره است و
محل دو خطبه در اینجا بعد از نماز است و جایز است که غیر امام نیز انخواند بنا بر اقوی
و واجب نیست حاضر شدن در حال خطبه و گوش دادن بان و با اختلاف شرایط
مذکوره مثل زمان غیبت امام ع واجب نیست نماز بلکه سنتست چه بجماعت

چه بفرادی

چه بفرادی و معتبر نیست در حال استحباب دور بودن یک فرسخ در میان دو نماز
هر چند احوطست اعتبار نمودن ان و واجب نیست این نماز بر کسیکه واجب نیست بر ان
جمعه ولکن مستحبست مثل مسافر و غلام و امثال ایشان غیر زنان و احوط ترک
نمودن ایشانست مگر پیران از ایشان و هرگاه عید و روز جمعه اتفاق افتد مخیر است
کسیکه حاضر شد بنماز عید در حاضر شدن بنماز جمعه هر چند منزل و دور نباشد
و احوط ترک ننمودنست خصوصا بر کسیکه نزدیک باشد و سنتست تکبیر بگوید در عید رمضان
بعد از چهار نماز که اول ان مغرب شب عید است و اخر ان نماز عید و در عید قربان
بعد از پانزده نماز که اول ان نماز ظهر روز عید است و اخر ان نماز صبح روز سیزدهم
از برای کسیکه در منی باشد و بعد از ده نماز از برای کسیکه در غیر منی باشد و احوط
انستکه ترک نشود و صورت ان در عید رمضان اینست الله اکبر لا اله الا الله والله
اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدینا و در عید قربان اولی انستکه انچه
ذکر شد بخوانند بعلاوه الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما
ابلانا باب سیم در نماز خسوف و کسوف و زلزله و باقی ایات واجب میشود نماز بر مردم
و زن و خنثی بگرفتن افتاب و ماه چه تمام قرص بگیرد و چه بعض و بلرزیدن زمین چه بنحوی
باشد که باعث بشود یا نه و بسبب بادهای سیاه باشند و سرخی و تاریکی شدید و رعد
و برق غیر متعارف و غرایبها از امور بکه برساننده اغلب مردم باشد و ان دو رکعتست
در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود است که تمام ده رکوع میشود و واجب است در اول
رکعت اولی و رکعت ثانیه خواندن تمام سوره حمد قبل از رکوع اول ان و همچنین قبل
از هر رکوعی که در قبل از رکوع سابق بران سوره را تمام کرده باشد و مخیر است میان
خواندن حمد و سوره تمام و میان خواندن حمد در رکعت اول و ششم و تفریق نمودن

هر یک از دو سوره را قبل از همهٔ رکوعها بلکه جایز است تبعیض در پنج از آن بیک سوره
و در پنج دیگر پنج سوره خواندن و هم چنین جایز است جمع کردن در یکی از پنج رکوع
میان خواندن تمام سوره و خواندن بعض آن و نهایت احتیاط در آنستکه در هر
رکعت پنج سوره بخواند یا در هر پنج رکوع بیک سوره تمام نماید نماز کسوف و خسوف
از اول گرفتن است تا ظاهر شدن تمام قرص و احوط آنستکه مؤخر ندارد وقت
شروع در ظاهر شدن و نماز زلزله و باقی امور ترسانندهٔ آسمانی تا باخر عمر ادا است
و احوط آنستکه تاخیر نشود از وقتیکه ممکن است نماز کردن و شرط است در اداء
نماز آیات علاوه بر آنچه شرطست بر نماز یومیه مطلع شدن بر ثبوت و هم چنین
شرطست وسعت داشتن وقت بقدر اداء نماز بر وجه اخف و اقل در نماز کسوف و
خسوف هر چند احوط فعل صلوة است چون سایر آیات و در زلزله این شرط نیست
و واجبست قضاء نماز خسوف و کسوف با گرفتن تمام قرص خواه ترک نموده باشد بعمد
یا بسهو و خواه مطلع شده باشد بر آن یا نشده باشد و اگر تمام قرص نگرفته باشد اگر
علم بهم نرساند بر آن تا وقت آن بیرون رود قضاء آن نماز واجب نیست و اگر علم بهم
رساند در وقت واجبست قضاء آن چه ترک بر وجه عمد باشد چه بر وجه سهو و اما
باقی آیات پس واجبست قضاء آن اگر علم بهم رساند بر آن در حال آیت بلکه احوط ترک
نکردن آنست مطلقا خصوصا در زلزله لکن در قضا بودن آن اشکالست و قول باداء بودن
خالی از قوت نیست و هر گاه حاصل شود آیتی در وقت نماز یومیه پیش میباید داشت
هر یک را که وقت آن تنگست و اگر هر دو تنگ باشد پیش بدارد یومیه را و اگر وقت هر
دو وسعت داشته باشد مخیر است هر کدام را که خواهد مقدم بدارد و احوط پیش
داشتن نماز یومیه است باب چهارم در نمازیکه واجب میشود بالتزام و از جمله

در بیان نمازهای آیات

النذر

آنست نذر و شرطست در آن یومیه مگر آنچه شرطست در یومیه مگر وقت بعلاوه آنچه
تعیین نماید از زمان یا مکان یا هیئتی که مشروع باشد مانند نماز جعفر طیار و اگر نذر
کند که نماز بکند و تقیید نکند بقیدی از قیود مذکوره واجب نمیشود در آن مکان معین
و نه زمان معین و اگر نذر کند دیگر رکعت دو رکوع یا یک سجده آن نذر باطلست و اگر
تعیین رکعت ننماید و باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت بی اشکال و در یک
رکعت یا چهار رکعت متصل خلافست و احوط اکتفا بر دو رکعت است و صحیح است نذر
فریضه و نافله و لیکن واجب میشود هیئت و عدد و وقت در نماز موقته و عهد و قسم
مثل نذر است در احکام مذکوره و از جمله اسباب التزام استیجار نماز است از برای میت
و آن جایز است و مثل آنست روزه و زیارات و تلاوت قرآن و از جمله اسباب التزام آنست
که هر گاه فوت شود پدر و قرار گرفته باشد در ذمهٔ او نمازی و ترک نموده باشد بسبب عذر
واجبست بر ولی قضا نماید آنرا و مراد بولی در اینجا پسر بزرگ میت است باین معنی که
بزرگتر از او نباشد پس اگر دختر بزرگتر باشد واجب نیست بر او قضا و شرط نیست
حاضر بودن و بالغ بودن آن پسر در حین فوت پدر پس اگر در حین فوت طفل با
شد یا غایب باشد و بعد از دو سال خبر شود واجبست بر او قضا و اگر میت ولی
نداشته باشد یا داشته باشد و از او نماز ترک شده باشد بدون عذر یا بسبب مسامحه
در اخذ مسائل چه مقصر باشد چه نباشد و بخوان و وصیت نکرده باشد واجب
نیست بر ورثه بعمل آوردن و نه استیجار نمودن آن از ترکه بلکه چنین است مطلق
عبادات بدنیه محضه و اگر وصیت باداء آنها کرده باشد ادا میشود از ثلث و اگر
ثلث وفا نکند زاید را با مضا ورثه میتوان ادا نمود بخلاف عبادات مالیه است چون
خمس و زکوة و کفارات مالیه و حج الاسلام که در حکم عبادات مالیه است که همه آنها را

مثل سایر دیون میت از اصل ترکه باید ادا نماید اکرچه وصیت باداء انها نکرده باشد
واکر ولی بمیرد پیش از کردن قضا واجب نیست بر ولی او قضا نمودن ان وبنابر باقی
اولیاء میت اول وهرکاه در ذمه میت نماز استیجاری باشد واجب نیست بر پسر بزرک
بعمل اوردن ان واکر تبرعا از برای میت شخصی قضا نماید ان عمل را ساقط میشود از
ولی وجایز است از برای ولی استیجار نمودن غیر را بجهت نماز خصوصا هرکاه کردن نماز
بر ولی مشکل باشد **باب پنجم** در بیان پاره از مهمات نمازهای سنتی ودران چند فصل است

در بیان نافلهای یومیه

فصل اول در نوافل مرتبه است سنت است بر هرکه بالغ وعاقل وخالی از حیض
ونفاس باشد وقادر باشد بر یکی از دو طهارت اختیاری واضطراری در هر شبانه
روزی در حضر سی وچهار رکعت نماز واکتفای مجتهد نهادران میتوان کرد وتوظیف
انها باین نسبت است که بعد از زوال افتاب هشت رکعت باید کرد وبعد از نماز ظهر
هشت رکعت باید کرد وبعد از نماز مغرب چهار رکعت وبعد از نماز عشا دو رکعت
وافضل در غیر این دو رکعت ایستاده بجای اوردنست ودر این دو رکعت احوط
نشسته بجای اوردنست ودو رکعت محسوب بیک رکعت است واسم ان وتیره است
وسیزده رکعت است نافله شب وصبح که یازده رکعت ان از شب است ویازدهم ان یکی است

در بیان نماز شب

است ونامیده میشود بوتر ودو رکعت بعد از ان نافله صبح است وسنت است در
نماز شب در دو رکعت اول از ان در هر رکعتی سی دفعه خواندن سوره قل هو الله احد
ودر باقی از ان سورهای طولانی مثل انعام وکهف وانبیا وحم هرکاه وقت باشد
وسنت است خواندن سوره بزرکتر در رکعت اول وسوره کوچکتر در رکعت دویم
وخواندن قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وقل هو الله احد در شفع
ووتر با قل هو الله احد در هر سه رکعت ومناسب است در قنوت وتر دعا نمودن چهل

مؤمن

مؤمن چونکه از اسباب استجابت ودفع مکروه وکثرت رزقست اما ورود انها بالخصوص
هرچند جمعی ذکر نموده اند این ضعیف مطلع نشده بران وامید هست که این عاصی را
فراموش نکنند چه در حیوة وچه در ممات وطفل وخنثی وممسوح وزن محسوب نمی شوند
ندارند ودر قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار موکد است وبکوید هذا مقام العائذ
بک من النار هفت دفعه وسنت است در حال استغفار دست چپ را بلند بکیرد وبدست
راست بشمارد ومداومت بر هفتاد استغفار در یکسال نیز سنت است چنانچه کفتن
صد مرتبه استغفار افضل است از هفتاد وصورت استغفار اینست استغفر الله و
اتوب الیه یا استغفر الله ربی واتوب الیه یا استغفر الله لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی
فی امری واتوب الیه وسنت است نیز در قنوت مذکور سیصد دفعه العفو کفتن و
ترتیب رعایت دعا بر مؤمنین واستغفار والعفو بنهج مذکور بهتر است ودر سفر
نوافل روز ونافله عشا نیز ساقط میشود ونافله مغرب ونافله شب وصبح ساقط
نمیشود لکن سقوط نوافل در وقتی است که قصر در ان سفر واجب معین باشد
واما سفری که نماز را باید در ان تمام کرد یا مخیر است میان قصر واتمام ساقط نیست
وهمچنین باقی نوافل غیر مرتبه از موقته وغیر موقته ساقط نمیشود واکر دیر بیدار
شود در شب ووقت باقی نمانده باشد بقدر تمام نماز شب اکتفا کند بسه رکعت شفع
ووتر ودر روز جمعه سنت است چه از برای جمعه کذارد وچه غیر ان بیست رکعت نافله
بعلاوه نمودن بر نافله هر روز چهار رکعت وافضل پیش داشتن تمام بیست رکعت
است بر زوال وباین طریق کردن که شش رکعت از ان در صبح وشش بعد از ان در بلند
شدن افتاب وشش بعد از ان در حوالی زوال ودو رکعت متصل بزوال افضل است
وجایز است جمیع را در یکمجلس کردن چه پیش از زوال چه بعد از زوال **فصل دویم**

در بیان تعقیبات

در نماز تحیت مسجد سنتست کسیکه وارد میشود در مسجد دو رکعت نماز بکند
دران هر سوره که خواهد بلکه هرگاه بخواهد سوره نخواند وظاهر اینستکه کفایت
بفریضه ونافله مخصوصی میشود ازین نماز وکراهت عبور نمودن در مسجد باین
نماز رفع میشود **فصل سیم** در نماز جعفر طیار وان سنت مؤکد است وفضیلت
ان بسیار است ومستحبست که در هر روز بکند اگر تواند واگر نتواند در هر دو روز یا
هر جمعه یا هر ماه یا هر سال ودر حدیث معتبر صحیح است که امرزیده میشود از برای
تو اگرچه در میان دو نماز است از گناه وان چهار رکعتست بدو سلام وسنتست که در
رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند ودر رکعت دویم والعادیات ودر سیم اذا
جاء نصر الله ودر چهارم قل هو الله احد ودر هر رکعت بعد از قرائت پانزده مرتبه
بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر ودر رکوع ده مرتبه وچون
سر از رکوع بر میدارد ده مرتبه ودر سجده اول ده مرتبه وبعد از سر برداشتن ده
مرتبه ودر سجده دویم وسر برداشتن ازان مثل سجده اول ودر سه رکعت دیگر مثل این
رکعت بکند واحوط ترک ننمودن ذکر رکوع وسجود است بلکه اظهر قرین نمودن
میان نماز فریضه واین نماز است در معنی واذکار را بعد از ذکر رکوع وسجود بگوید
وجایز است او را بدل از نوافل رواتب وقضا انها قرار دهد وجایز است تمام تسبیحات را
بعد از فراغ از نماز بگوید هرگاه تعجیل داشته باشد ودر نماز نتواند بگوید چنانچه
هرگاه بگوید امر ضروری او را رو دهد ودو رکعت را کرده باشد جایز است عقب
کار برود وبعد ازان دو رکعت دیگر را بکند وسنتست در سجده اخر نماز بگوید یا مَن
لَبِسَ العِزَّ وَالوَقارَ یا مَن تَعَطَّفَ بِالمَجدِ وَتَکَرَّمَ بِهِ یا مَن لا یَنبَغِی التَّسبیحُ اِلّا لَهُ یا مَن اَحصی
کُلَّ شَیءٍ عِلمُهُ یا ذَا النِّعمَةِ وَالطَّولِ یا ذَا المَنِّ وَالفَضلِ یا ذَا القُدرَةِ وَالکَرَمِ اَسئَلُکَ

در نماز جعفر طیار

بمعاقد

بِمَعاقِدِ العِزِّ مِن عَرشِکَ وَمُنتَهَی الرَّحمَةِ مِن کِتابِکَ وَبِاسمِکَ الاَعظَمِ الاَعلی وَ
کَلِماتِکَ التّامّاتِ اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَاَن تَفعَلَ بی کَذا وَکَذا یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ
وحاجات خود را بجای کذا وکذا ذکر کند وبعضی ادعیه سنتست که بعد ازان خوانند
وان در کتب ادعیه مذکور است وعمل بانچه در انها است خوبست **فصل چهارم**
نماز لیلة الدفن وان دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد ایة الکرسی بخواند و
در رکعت دویم بهتر اینستکه بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند وهرگاه سلام
گفت بگوید اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابعَث ثَوابَها اِلی قبر فلان واسم ان
شخص را بجای فلان ذکر کند وانچه متعارفست که چهل نفر کرده باشند نصی ندارد و
فتوای احدی براهم ابن ضعیف مطلع نشده ومع ذلک بدون قصد خصوصیت عیبی
ندارد ودر صورت سپردن ونقل کردن بعد ازان بهتر اینستکه دو دفعه یکی در
سپردن ویکی در دفن کردن بجا بیاورند اگرچه اول کافیست **فصل پنجم**
در نماز غفیله وان دو رکعت است در میان نماز مغرب وعشا بعد از حمد در رکعت اول
بخواند وَذَا النُّونِ اِذ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ اَن لَن نَقدِرَ عَلَیهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ اَن لا
اِلهَ اِلّا اَنتَ سُبحانَکَ اِنّی کُنتُ مِنَ الظّالِمینَ فَاستَجَبنا لَهُ وَنَجَّیناهُ مِنَ الغَمِّ وَکَذلِکَ
نُنجِی المُؤمِنینَ ودر دویم وَعِندَهُ مَفاتِحُ الغَیبِ لا یَعلَمُها اِلّا هُوَ وَیَعلَمُ ما فِی
البَرِّ وَالبَحرِ وَما تَسقُطُ مِن وَرَقَةٍ اِلّا یَعلَمُها وَلا حَبَّةٍ فی ظُلُماتِ الاَرضِ وَلا رَطبٍ
وَلا یابِسٍ اِلّا فی کِتابٍ مُبینٍ ودو دست را بلند کند وبگوید اللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ
بِمَفاتِحِ الغَیبِ الَّتی لا یَعلَمُها اِلّا اَنتَ اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وان تفعل بی کذا وکذا
وبجای کذا وکذا حوائج خود را ذکر کند وبگوید اللّهُمَّ اَنتَ وَلِیُّ نِعمَتی وَالقادِرُ
عَلی طَلِبَتی تَعلَمُ حاجَتی فَاَسئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَیهِ وَعَلَیهِمُ السَّلامُ لَمّا قَضَیتَها لی

در نماز لیلة الدفن است

در نماز غفیله است

در بیان نماز اول ماه است

وسؤال نماید حاجت خود را واحوط انستکه دو رکعت از نافلهٔ مغرب را باین وجه
بکند هرچند اظهر جواز است علی حده واگر ترک شد واگر ترک شد بعضی گفته اند
قضا کند وقول ایشان خوبست **فصل ششم** در بیان نماز اول ماه مستحبست در
روز اول هر ماه دو رکعت نماز دو رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه سورهٔ قل هو الله
و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه بخواند وتصدق کند با نچه
بر او سهل باشد و حدیثست که میخرد با ینعمل سلامتی ماه را بتمام وسنتست
بعد از نماز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم وان یمسسک
الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من
یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد عسر
یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله ونعم الوکیل وافوض امری الی الله
ان الله بصیر بالعباد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین رب انی لما
انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین وظاهر انستکه در تمام
روز میتوان کرد این نماز را **مبحث چهارم** در لواحق نماز و در ان چند بابست
باب اول در مبطلات نماز جایز نیست قطع نمودن نماز واجب در حال اختیار و
جایز است با ترس ضرر مثل گرفتن غلامی که فرار نماید وکشتن ماری که اراده نماز
کذار نماید و باطل میشود نماز بصادر شدن حدثی که باطل مینماید وضو یا غسل
یا تیمم را هرچند فراموش کرده باشد که در نماز است یا بی اختیار صادر شده باشد
وهمچنین باطل میشود نماز بهر فعلی که محو کند صورت نماز را واز این بابست سکوت
طولانی که محو کننده صورت نماز باشد بلکه احوط ترک فعل کثیر دیست که محو نکند

در مبطلات نماز است

صورت نماز را لکن ارکان سهوا واقع شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل یا سکوت
قلیل مبطل نیست و باطل میشود نیز نماز بخوردن واشامیدن اگر فعل کثیر شود واگر
نشود اقوی بطلان نماز واحوط اتمام واعاده است واستثناء شده است اشامیدن
اب در نماز وتر در حق کسیکه بخواهد از روز روزه بدارد و تشنه باشد حتی انکه اگر اب در
او نباشد برود و اب بخورد برگردد بجای نماز وبهتر انکه در همانجا نماز را تمام کند و
اگر رود ... قدمی بهانه با مثل ان بگذارد تا انکه اب شود و فرو رود باطل نمیشود و
بطلان نماز بخوردن واشامیدن در حال عمد است و در حال فراموشی مبطل نیست چه
بحد کثرت برسد چه نرسد اما اگر بحدی برسد که محو کند صورت نماز را باطل میشود
چه در عمد چه در سهو وهمچنین باطل میشود نماز بتکلم کردن در حال عمد یا ندانستن
مسئله بدو حرف و بیشتر چه مهمل چه غیر مهمل و بیک حرفیکه از ان معنی فهمیده
شود از کلماتیکه قران ودعا وذکر نباشد واما اگر تکلم نمود بر وجه نسیان
باطل نمیشود بان نماز ولکن بنا بر نماز واجبست سجده برای سهو وحکم انین که ناله
کردن و تاوه که اه کشیدن باشد حکم کلام است هرگاه تولد حرفی از هر یک شود
وهرگاه اه کشیدن از ترس خدا باشد دور نیست جایز بودن ان وهمچنین باطل
میشود نماز بخنده کردن بطریق قهقهه صادر شود عمدا واگر سهوا باشد یا تبسم کند
باطل نمیشود واگر تعجب کند از چیزی و بی اختیار از او قهقهه صادر شود نماز او
باطل است وهمچنین باطل بگریه کردن از برای میت وامور دنیوی مثل تلف شدن
مال واگر از ترس خدا باشد از افضل اعمال در نماز است وهمچنین باطل میکند
نماز را پشت کردن بقبله بعمد بلکه التفات نمودن بجمیع بدن از قبله هرچند
اسهوا باشد بار بعمل نماید و روی از قبله گردانیدن هرگاه باشد تا برسد واز جمله

مبطلات نماز تکتف است و در غیر حال تقیه که یکی از دو دست را بر پشت دیگری
بگذارد در زیر ناف یا بالای ان یا یکی را بر ساعد دیگری بگذارد یا بکفی ابر بازوی دیگری
بگذارد در حال قرائت یا مطلق قیام بلکه مطلقا و هرگاه سهوا یا غفلة تکتف کند
نماز باطل نمیشود اگرچه احوط اعاده نماز است و از جمله مبطلات قول امین است
در غیر صورة تقیه بعد از فراغ از قرائت حمد چه منفرد و چه با جماعت چه امام و چه ما
موم و جمعی اختصاص باین صورة نداده اند بلکه بعضی دعوی اجماع بر تعمیم فرموده اند
هرچند که اقوی اختصاص است لکن احوط ترک است مطلقا و با گفتن ان در هر حالی
که باشد اعاده نماز نماید و هرگاه غفلة یا سهوا امین بگوید نماز باطل نمیشود و
گذشت در قرائت و بیان ارکان نماز بسیاری از مبطلات دیگر و اگر سلام کند کسی در
نماز واجبست فورا جواب گفتن چه بالغ باشد سلام کننده چه ممیز چه مذکر باشد چه
مؤنث و واجبست شنوانیدن جواب را تحقیقا یا تقدیرا اگر مانعی از رسانیدن باشد
مثل انکه کر باشد سلام کننده یا غوغائی باشد که نشنود سلام کننده جواب را هرگاه
بنحو متعارف جواب بگوید و واجبست که جواب در نماز بمثل انچه سلام میکند بوده
باشد پس بگوید در جواب سلام علیکم علیکم السلام **باب دوم** در احکام سهو و
شک است و در ان چهار فصل است **فصل اول** در احکام سهو نماز باطل
شود اگر کسی در نماز یک رکعت یا بیشتر زیاد کرده باشد خواه عمدا باشد یا سهوا
چه بقدر تشهد نشسته باشد یا نشسته باشد و اگر بخاطر بیاید زیاد کردن
یک رکعت پیش از رکوع بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر یک رکعت یا
بیشتر ترک کند از نماز سهوا واجبست که تمام کند نماز را هرگاه پیش از بجا اوردن
چیزیکه منافی نماز است و لکن انچه از جمله منافیاتی باشد که کردن ان سهوا مبطل

نماز

در احکام سهو و شک است

نماز نباشد و اما اگر از جمله منافیاتی باشد که سهوا نیز مبطل نماز باشد مثل
حدث نماز باطلست **فصل دوم** در سجود سهو واجبست سجده سهو بر
کسیکه در نماز تکلم کرده باشد بر وجه سهو یا بگمان بیرون رفتن از نماز یا ترک کرده
باشد یک سجده را یا تشهد را و لو انکه بر کوع رفته باشد یا دویم را یا سلام گفته باشد
در غیر موضع سلام از روی فراموشی یا شک کرده باشد در میان چهار و پنج در حال
نشستن و احوط انستکه بجهة هر زیادتی و کمی که مبطل نماز نباشد و از برای خصوص
ایستادن بجای نشستن و نشستن بجای ایستادن دو سجده سهو بجا اورد ندو
اگر در اثنای سجود سهو امام و ماموم هر دو شریک باشند هر دو سجده را بعمل اورند و
اگر سبب سجده از امام یا ماموم صادر شد سجده مخصوص اوست و بر دیگری نیست و
محل سجده سهو بعد از سلام و پیش از کلام است و صورت دو سجده سهو انست
که نیت کند که دو سجده میکنم از برای انچه بعمل اورده ام از زیادتی و کمی در نماز بر
نحوی که واقع شده است قربة الی الله و احوط انستکه زیاد نماید قصد وجوب را بر انچه
ذکر شد در مواضعیکه سجده در ان واجبست پس بعد از ان بسجده رود پس سر بر
دارد مثل سجده نماز و باز بسجده رود و سر بردارد و تشهد بخواند تشهد خفیفی
باینکه شهادتین و صلوات بعمل اورد مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تخفیف تشهد احوط
است بلکه دور نیست که معین است پس سلام بگوید بصیغه السلام علیکم
یا جمع میان این صیغه با السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بترتیب مذکور
در نماز یا بعکس و احوط انستکه بجای اورد انچه را که در سجده نماز بجا میاورد و ترک نماید
کند انچه را که در سجده انجا ترک میکرد و تفاوت نگذارد در میان سجده نماز و این

در سجده سهو است
در بیان سجده سهو است

سجده مکرر دارد که سجود سهو است پس در اینجا بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و
آل محمد یا بگوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته یا
بگوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و واجبست فورا بجای آوردن
دو سجده را و اگر تاخیر کند یا ترک نماید نماز او باطل نمیشود و بر تقدیر تاخیر احوط
ترک نکردن است هر چند فاصله در میان سلام نماز و آن وقت بسیار باشد و
اگر فراموش نماید هر وقتیکه بخاطرش بیاید بجای آورد و اگر چند سبب از برای سجده
سهو بهم رسد واجبست از برای هر سببی دو سجده کند و اولی ترتیب دانست
بملاحظه ترتیب اسباب فصل سیم در احکام شکست اگر شخص علم داشته باشد
باجزاء نماز از افعال و رکعات اعتبار بعلم است و اگر علم ندارد و مظنه دارد مظنه
کفایت میکند چه در افعال و چه در رکعات و اگر مظنه مختلف شود اعتبار
بوظن آخر است و اگر شک کند چه در افعال و چه در رکعات واجبست تحصیل
اعتقاد بیکطرف هر چند مظنه باشد بتفکر نمودن و اهتمام کردن با امکان
پس اگر یکطرف معلوم یا مظنون شود بر آن قرار دهد امر را و اگر شک کند که آیا ظن
یا شک در حکم شک است و اگر شک قرار بگیرد در چیزی پس اگر در افعال باشد نحو
نیست که در این باب سابقا گذشت و اگر در رکعات باشد خالی نیست از آنکه یا در نماز
سنتست یا در نماز واجب اگر در نماز سنت باشد مخیر است در بنا گذاشتن
بر کمتر و بیشتر اگر بنا گذاشتن بر بیشتر در نماز زیادتی بهم نرسد و افضل آنست
که بنا بر کمتر گذارد و در صورت شک در نماز سنت سجده سهو و نماز احتیاط ندارد
و اما اگر شک در عدد رکعات نماز واجب واقع شود پس هر شکی که در عدد نماز
سه رکعتی یا دو رکعتی مثل نماز مغرب و صبح و ظهر و عصر و عشا در سفر و کسوف

وعیدین

در احکام شکیات

وعیدین واقع شود مبطل نماز است و همچنین است حکم اگر شک در رکعت اول
از چهار رکعتی یا باقی رکعات واقع شود یا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است
یا شک کند در میان شش و زیاده بر آن الی غیر النهایه و اگر شک کند در رکعتی که
تردد آن میباشد که آیا رکعت آخر ظهر است یا اول عصر یا شک کند که سیم مغربست
یا اول عشا بنا گذارد بر آنکه از ظهر است یا اول و از مغربست در دو قسم و فرق نیست
در حکم مذکور میان آنکه شک در نماز حضری باشد یا نماز سفری و اما شک در میان
دو و غیر دو از سه و چهار اگر در حال قیام یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا اثنا
سجده اول یا میان دو سجده یا پیش از ذکر واجب سجده دوم باشد نماز باطلست
و همچنین اگر پیش از سر برداشتن و بعد از ذکر واجب باشد و اگر شک در حال بر
داشتن سر از سجده دوم یا بعد از آن باشد بتفصیل ذکر میشود و اگر شک در میان
دو و پنج و بیشتر باشد نماز باطلست و احوط تمام و اعاده است و همچنین مبطل
نماز است شک در میان دو و سه و پنج یا دو و شش یا سه و شش و نحو اینها از آنچه مردد
میان زاید بر پنج و کمتر از آن شود و شک در نماز چهار رکعتی نیز مبطلست مگر در هشت
صورت اول شک میان دو و سه بعد از برداشتن سر از سجده دوم در اینصورت بنا را بر
سه گذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت
یا دو رکعت نشسته بجا آورد و احوط کردن یک رکعت ایستاده است و احوط از آن اعاده
نماز است پس بعد از کردن نماز احتیاط و دوم شک میان سه و چهار در هر حالتی که باشد
در اینصورت بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجای آورد و احوط در اینجا بجای آوردن دو رکعت نشسته است سیم شک میان
دو و چهار بعد از سر برداشتن از سجده آخره در اینصورت پس بنا را بر چهار گذارد و بعد از

در بیان شکیات

تمام کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد چهارم شك میان دو و سه و چهار
بعد از اکمال سجدتین در اینصورت بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از ان دو
رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد و دو رکعت نشسته بعد سلام و احوط بلکه اظهر
پیش داشتن دو رکعت ایستاده است بر دو رکعت نشسته پنجم شك میان چهار
و پنج اگر بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم باشد بنا را بر چهار گذارد و تشهد بخواند و
سلام بگوید و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر در حال قیام باشد قیام را
بر هم زند و بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت
نشسته بعد از تمام کردن نماز بجای آورد و دو سجدهٔ سهو از برای قیام بجا آورد و فرق
نیست میان انکه شك در حال قیام باشد یا پیش از استقرار قیام یا در اثنای قرائت باشد
یا پیش از شروع در قرائت یا بعد از اتمام ان و پیش از رکوع و در جمیع صور و در اینصورت
احوط انستکه بعد از نماز احتیاط نماز را اعاده کند و اگر شك در اثنای رکوع باشد یا
بعد از رکوع و پیش از سجود یا در سجدهٔ اول یا میان دو سجده یا پیش از سر برداشتن از
سجدهٔ دوم و بعد از اتمام ذکر سجود ظاهر صحت نماز و لزوم اتمام انست و لکن بعد
از فراغ احتیاط نماید باعاده نماز و تا تواند احتیاط نکند ششم شك میان سه و پنج
در حال قیام که آیا این قیام رکعت سیم است یا قیام رکعت پنجم باید بنشیند پس شك
مزبور بر میگردد بشك در میان دو و چهار و حکم ان مذکور شد و دو سجده سهو احتیاطاً
بعمل میاورد هفتم شك میان سه و چهار و پنج در حال قیام بنشیند پس حکم ان حکم
شك میان دو و سه و چهار خواهد شد و حکم ان گذشت و دو سجدهٔ سهو احتیاطاً بکند
هشتم شك میان پنج و شش در حال قیام بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید
و دو سجدهٔ سهو بکند یکی از برای انکه این شك شك در میان چهار و پنج است و گذشت

که دران

که دران سجدهٔ سهو هست و یکی دیگر احتیاطاً بجهة زیادتی قیام و در غیر چهار صورت
اول و اول صورت از دو صورت پنجم نماز را تمام کند و اعاده نماید اینها همه در وقتی است
که شك در بین نماز باشد و اما اگر شك بعد از نماز باشد عبا نمی دارد و اگر کثیر الشك
باشد شك ان در بین نماز نیز اعتبا ندارد چه شك در عدد رکعات باشد یا در
افعال انها و چه شك در دو رکعت اخر بلکه بنا را بر کردن ان فعل که شك در ان نموده
است گذارد مگر در صورتیکه کردن ان فعل مبطل نماز باشد پس در اینصورت
بنا را بر نکردن ان فعل و صحت نماز گذارد و همچنین شك هر یک از امام و ماموم
اعتبار ندارد با ضبط و حفظ دیگری خواه بر وجه علم باشد خواه بر وجه ظن بلکه هر
یک رجوع نمایند بدیگری و عمل بمقتضای ان کنند و کیفیت اطلاع هر یک از حال
دیگری باشاره و قراین و آیات مناسب حال و ذکر مثل انکه سه سبحان الله از برای
اعلام بر رکعت سه بخوانند پس اگر امام یا ماموم علم دارد کفایت میکند از برای دیگری
و همچنین اگر مظنه دارد پس قرار علم ایران معلوم یا مظنون از هر کدام از امام یا ماموم
باشد میگذارند و اصل اشکال در این صورت در وقتی است که از قول انکه مظنه دارد
از امام یا ماموم مظنه از برای دیگری بهم نرسد و الا ممتنع خواهد بود مظنه خود بی
اشکال و مثل است هرگاه امام یا ماموم یقین داشته باشد بر چیزی و دیگر گمان
داشته باشد بر چیز دیگر و گمان او مبدل شود بگمان بهم رساندن بر انچه یقین دارد
دیگران و اگر هر یک یقین بر چیزی داشته باشد یا گمان بر چیزی رجوع باعتقاد خود
بکند و اگر هر دو شك نمایند پس اگر شك هر دو متحد باشد لازم است هر دو را عمل
نمودن بمقتضای ان بنحوی که گذشت و اگر شك ایشان مختلف باشد و ممکن باشد
رجوع هر یک بضبط دیگری رجوع کند با و مثل انکه یکی شك کند در میان دو و سه و دیگری

در میان سه و چهار بنا را بر سه گذارد بجهة آنکه اول مطمئن است که از سه بیشتر نیست
و دویم مطمئن است که از سه کمتر نیست پس معین شد سه و اگر شک مختلف باشد و
در رجوع هیچیک بدیگری ممکن نباشد مثل آنکه یکی شک در میان دو و سه و دیگری در میان
چهار و پنج نماید پس اول اطمینان دارد که از سه بیشتر نیست و دوم اطمینان دارد که
از چهار کمتر نیست ماموم قصد انفراد نماید و هر یک عمل نماید بمقتضای شک خود
و اگر همه مامومین متفق نباشند و در میان ایشان اختلاف باشد اگر از برای بعضی بقول
بعض دیگر مظنه حاصل شود عمل کند بظن خود و اگر مظنه حاصل نشود قول بعض
مامومین از برای بعض دیگر حجت نیست هرچند بسیار باشند و هم چنین از برای
امام **فصل چهارم** در بیان احکام نماز احتیاط و آن واجبست و کیفیت
آن چنانست که نیت کند دو رکعت نماز میکنم بجهة احتیاط بجبران آنچه احتمال دارد
که کم شده باشد از نماز قربة الی الله و شرط نیست در نیت مذکور و تلفظ کردن مثل
غیر آن از نیتها و هم چنین شرط نیست قصد وجوب لکن احوط عدم ترکست پس
بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز پس قرائت سوره حمد بکند بدون
سوره و اخفات نماید در آن و رکوع و سجود بکند و برخیزد و یک رکعت دیگر بنحو مذکور
بکند و تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر دو رکعت نشسته باشد بنحویست که
ذکر شد مگر آنکه در این حال نشسته نماز را بجای آورد مثل نماز نافله نشسته و اگر یک
رکعت ایستاده باشد تشهد و سلام را متصل بآن نماید و کیفیت یک رکعت بنحویست
که در دو رکعت ایستاده ذکر شد و در نماز احتیاط اذان و اقامه و قنوت نیست و
معتبر است در آن احکام نماز از شرایط و موانع و واجبست بجای آوردن آن بعد از نماز
و پیش از واقع شدن منافی نماز و اگر ترک نماید نماز احتیاط را و نماز فریضه را که

مثل

در بیان احکام نماز احتیاط

شک در آن نموده اعاده کند کفایت نخواهد نمود و اگر بفهمد پیش از نماز احتیاط
حاجت نبودن بآن را نکند نماز احتیاط را و نماز او صحیح است و هم چنین اگر بعد
از فراغ بفهمد حاجت نبودن بآن را و اگر فهمید کم بودن نماز را پیش از نماز
احتیاط ناتمامی را تمام کند اگر مبطلی که عمدا و سهوا مبطل باشد بعمل نیاورده باشد
هرچند منافی عمدی بعمل آورده باشد و اگر چیزی که مبطل باشد عمدا و سهوا بجای آورد
نماز باطلست و اگر بفهمد بعد از کردن نماز احتیاط کم بودن فریضه را نماز او
صحیح است چه نماز احتیاط موافق باشد با آنچه ترک نموده است در فریضه یا مخالف
باشد در عدد و ترک قیام و اگر بفهمد کم بودن نماز را بعد از تمام کردن نماز احتیاط
موافق اتفاق نیفتاده باشد مثل آنکه دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته کرد
و فهمید که یک رکعت کم بوده است احوط اعاده است هرچند قول بصحت بی وجه
نیست و احوط اعاده است در جمیع صور با علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در
بین آن و اگر عمل باحتیاط نمود و شک کرد در آن یا مخالف بود یا موافق نماز او صحیح است
باب سیم در نماز قضا واجبست قضا بر کسی که مرتد شود و در حال ارتداد وقت
یک فریضه و بیشتر بر او بگذرد یا کسیکه ترک نماید نماز واجبی را با جمع بودن
شرایط آن یا اخلال بآن نماید بجهة خواب یا فراموشی یا نیافتن آب و خاک از جهة طهارت
یا مست شدن بچیزی که از جانب خود باشد چه دانسته باشد که آن مسکر است
چه ندانسته باشد مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان چنانچه گذشت و اما آنچه
از نماز واقع شده باشد در ایام مخالفت از جماعتی که از اهل قبله باشند هر
چند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا نباشند مثل سنی و آنچه فوت شده باشد
از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور

در بیان نماز قضا و واجبست

در تمام وقت باشد واجب نیست قضا و اگر در تمام وقت نباشد بلکه دریابد
مقدار نماز و ادراک وقت چه در اول و چه در آخر واجب است قضا آن نیز و اگر مقدار یک
رکعت از آخر وقت را دریابد بدون عذری از این اعذار واجب است نماز و ادا خواهد
بود و اگر ترک نمود قضا آن واجب است و واجب نیست ترتیب در قضای نمازها بنحوی که فوت شده
است نمازهای یومیه اگر بداند ترتیب را و اگر نداند واجب نیست ترتیب اگرچه با امکان
و عدم تعسر احوط است و واجب نیست پیش بجای آوردن نماز قضا از برای اداء بلکه
میتواند ادا را پیش بدارد بر قضا و لیکن احوط پیش داشتن قضا است و تاخیر نمودن
اداء تا باخر وقت که مقدار اداء نماز ادا از وقت بماند خصوصا هرگاه آنچه در ذمه
اوست یکنماز باشد خصوصا هرگاه نماز روز باشد که در اوست بلکه مطلق نماز
آن روز هرچند یک نماز باشد چه بیشتر و معتبر در اتمام و قصر حال فوت است پس اگر
نماز قصر فوت شود باید قضا نمود بقصر هرچند در حضر باشد و اگر در حضر
فوت شود قضا کند تمام هرچند در سفر مباح یا راجح باشد و اگر فوت شده باشد
نماز از کسیکه در اول وقت مسافر بوده و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر
بوده و در آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است پس اگر در آخر وقت مسافر باشد
قضا کند قصر و اگر حاضر باشد قضا کند تمام و اگر فوت شود نماز از مسافری که تا
آخر وقت یا خصوص آخر وقت اداء در یکی از مواطن اربعه بوده اظهر آنستکه در قضا
معین است قصر کردن اگرچه باز در آن مواطن باشد و اگر کسی را فوت شود در حضر یک
نماز از پنج نماز و نداند کدام است قضا کند یک نماز صبح و یک نماز مغرب و یک
چهار رکعتی که قصد کند بآن که چهار رکعت نماز میکنم قضا آنچه در ذمه من هست
قربة الی الله و مخیر است در جهر و اخفات در چهار رکعتی و اگر در سفر باشد باید

اکتفا

اکتفا نماید بیک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی بقصد آنچه در ذمه او هست
لکن احوط در این حال آنست که چهار نماز دو رکعتی نماید با یک سه رکعتی **باب چهارم**
در نماز جماعت و در آن سه فصل است **فصل اول** بدانکه سنت است جماعت
در جمیع نمازهای واجبی یومیه و غیر یومیه و مؤکد است در یومیه و واجب نیست هیچ
نمازی را بجماعت کردن مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان با اجتماع شرایط و
جوب و همچنین واجب است جماعت بر کسیکه قرائت حمد و سوره یا احدهما یا
بعض از آنها را درست و صحیح نکرده است و متمکن از تصحیح آنست که با ترک تصحیح
باید بجماعت نماز را بجا آورد بلکه احوط در صورت عدم قدرت بر تصحیح
آن مطلقا یا تا آخر وقت ترک نکردن جماعت است و همچنین واجب میشود جماعت
بنذر و شبه آن و در صورت استیجار برای اموات با شرط جماعت و گاهی واجب
میشود از باب تقیه از مخالفین در صورتیکه در ترک آن خوف فتنه و ضرری
بر خود یا بر مسلمی بر جان یا مال یا عرض داشته باشد و اگر چنین نباشد پس در
استحباب حضور جماعت مخالفین یا حرمت آن خلاف و اشکال است احوط عدم
جواز است در هر حال ماموم تقیه کننده باید خود قرائت حمد و سوره را ترک نکند
چنانچه اگر در نماز جهری باشد اخفات میکند و اگر نتواند سوره را بخواند آنرا ترک
نماید بلکه اگر نتواند حمد را تمام کند اکتفا کند بهر قدری که میتواند و اگر هیچ نتواند
بخواند نخواند لکن احوط در ترک تمام حمد یا اتمام آن قضا نمودنست بلکه در ترک تمام
سوره یا بعض آن نیز احوط قضا است اگرچه این احتیاط اضعف از اولست فصل
اقل عددی که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم و
جایز نیست امامت زن مگر برای زن و همچنین امامت خنثی مگر برای زن و خنثی

وشرطست در امام بلوغ وعقل واسلام بلکه ایمان وعدالت وطهارت مولد اما
سلامت از مرض جذام وبرص واز اینکه او را حد شرعی زده باشند پس اقوی عدم
اشتراط است حتی برای سالمین اگرچه مکروه است وهمچنین شرطست در امام که
نشسته نباشد هرگاه ماموین یا بعضی ایستاده باشند وهمچنین است حکم هرگاه
امام نتواند بخواند تمام قرائت واجب را یا بعض آن را یا بعضی از حروف را بدل ببعضی
نماید وماموم سالم باشد از آن وهمچنین است حکم در امامی که لحن در قرائت میکند
هرچند که متمکن از تصحیح آن در جمیع صور منکوره نباشد بلی اگر لحن در غیر قرائت
بلکه در غیر از کار واجبه نماید بنحوی که تغییر معنی نشود یا آنکه متمکن از تصحیح آن
نباشد اقوی جواز اقتدا باوست بلکه بعید نیست که با عدم تمکن از تصحیح در اذکار
واجبه هم اقتدا را جایز دانیم وشرطست که نبوده باشد در میان امام وماموم حایلی که
منع نماید دیدن امام را مگر آنکه ماموم زن باشد وامام مرد وهمچنین شرطست
که نبوده باشد ماموم دور از امام یا از صفی که در پیش روی او میباشد آنقدر
که او را دور نسبت بنامند بلکه همین قدر که بگویند پشت سر امام ایستاده است
وامام پیش روی او ایستاده است کفایت میکند ولکن احوط دور نبودن ماموم است
از امام بیش از یک گام برداشتن وهرگاه یکنفر فاصله در صف پیش باشد یا
قلیلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف اخر فاصله نسبت میان هر یک از اهل
آن باشد ضرر ندارد واما در صفهای میان احوط ترک است هرچند اظهر اینست که
ضرر ندارد مادامی که دوری زاید بر قدر معتبر نباشد وهمچنین شرطست در جماعت
که جای ایستادن امام بلند تر از جای ایستادن ماموم نباشد بقدر معتد به اگر
زمین سراشیب نباشد واگر سراشیب باشد ضرر ندارد واما اگر امام پایین وماموم در

بلند

بلندی باشد ضرر ندارد چه در سراشیب وچه در غیر سراشیب چه کم وچه زیاد وهمچنین
شرطست یکی بودن امام واینکه ماموم قصد اقتدا نماید وتعیین امام بکند پس
اگر قصد نماید امامی را وبعد معلوم شود که آن امام دیگری بوده است نماز او باطل
است چه عادل بداند او را یا نه واگر اقتدا با امام حاضر نماید وچنین داند که شخصی
است وبعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است وعادل هم هست صحیح است
نماز واحوط نیز اعاده است وهمچنین شرطست که ماموم پیش از امام نه ایستد وجایز است
پهلوی یکدیگر ایستادن چه ماموم مرد باشد چه زن چه صغیر باشد چه کبیر اگر
چه در زن احوط تاخیر یا دوری بقدر ده شبر است واگر ماموم منحصر بیکنفر
باشد مستحب بلکه احوط آنستکه در جانب راست امام بایستد وهمچنین شرط
است موافق بودن نماز امام با ماموم در هیئت وکیفیت پس جایز نیست اقتدا
کردن در یومیه بنماز میت یا بنماز عید یا آیات یا اقتدا کردن در نماز میت
یا عیدین بنماز آیات وبعکس اما موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست
چون اقتدا در ظهر بنماز صبح ومغرب وبعکس وهمچنین واجب نیست موافق بودن
در نوع وصفت پس جایز است اقتدا کردن فریضه کذا رینافله کذا مثل کسیکه
نماز نکرده باشد بکسی که نماز کرده باشد ونافله کذا ربفریضه کذا مثل اقتدا نمودن
طفل بالغ وکسی که نماز کرده باشد بکسی که نماز نکرده باشد ونافله کذا ربنافله کذا
مثل اقتدا در نماز عید با جمع نبودن شرایط ودر نماز استسقا فصل واجبست
متابعت کردن ماموم امام را در افعال باینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجا نیاورد
بلکه احوط موخر بودن ماموم است در افعال از امام واما در اقوال پس تکبیرة الاحرام
را باید بعد از امام بگوید ودر غیر آن واجب نیست بنابر مشهور لکن احوط متابعت

واگر

واکر امام بعد از تکبیرة الاحرام تکبیری بکوید وماموم بتکبیرة الاحرام اوّل
داخل نماز شده باشد عدول نماید بفرادی واکر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود
یا برود برکوع یا سجود پیش از امام سهوًا یا خطاء برکردد و با امام ملحق شود اکر امام
نرسد باو واکر بجرد اطلاع امام رسید باو چیزی نیست ونماز او صحیح است واکر بر
نکردد عمدًا با تمکن از عود نماز باطل نیست لکن احوط اعاده نماز است ودرک جماعت
وفضیلت ان میکند کسی که امام را پیش از رکوع یا در حال رکوع بعد از انکه ذکر را کفته
است کفتن ارادهٔ انرا نموده است پس باید ان رکعت را از نماز خود محسوب بدارد ودر جمیع
صور دو تکبیر بکوید اوّل را واجب بقصد تکبیرة الاحرام ودوّم را سنت بقصد تکبیر
رکوع واکر بترسد که برکوع نرسد تکبیرة الاحرام را بکوید وتکبیر رکوع را ترک کند و
اکر امام را بیابد در رکوع وبترسد که اکر بصف برسد امام سر از رکوع بردارد در ان
مکانی که هست تکبیرة الاحرام بکوید وبرکوع برود وملحق شود بصف در حال رکوع
یا بعد از رکوع وبهتر انست که کام بر ندارد بلکه پای خود را بکشد هرچند لازم نیست
وجایز است در حال حرکت مشغول ذکر باشد واحوط واقوی انست که حرکت نکند در
حال ذکر واجب واکر ماموم در اوّل نماز حاضر نبود وبعد از داخل شدن امام در نماز
حاضر شد پس در هر رکعت که ملحق با امام شده از اول نماز قرار دهد وتمام کند انرا
بعد از انکه امام سلام بکوید وواجبست قرائت کند ماموم در دو رکعت اوّل
اکر باو در رکعت اخر امام باشد واکر نتواند حمد وسوره را بخواند اکتفا نماید بحمد
واکر خواندن حمد نیز منافی با متابعت باشد با انکه اکر بخواند حمد را متابعت از میان
میرود مثل انکه رکوع امام را درک نمیکند تمام نماید انرا ومتابعت نماید امام را
واحوط بلکه اقوی اعاده کردن ان نماز است بعد از تمام کردن ان واکر قرائت را

فراموش

فراموش نماید ووقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا نشده باشد
ولکن خواندن منافی متابعت باشد ساقطست حمد از ان واکر بعد از فراغ از نماز معلوم
شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز
ماموم باطل نیست وهمچنین اکر در بین نماز معلوم شود در اینصورت عدول
بفرادی کند وتمام کند نماز خود را **باب پنجم** در قصر واتمام ودر ان چهار فصل است

در قصر و اتمام

فصل اوّل واجبست در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو
رکعت اخر بهشت شرط **اوّل** انکه سفر بقدر مسافت باشد که اکر کمتر باشد قصر
نیست ومسافت هشت فرسخ است یا راه رفتن یکروز تمام براه رفتن شتر قطار
وقوافل براه متعارف در روز متوسط ولکن مسافت مذکوره میباید در رفتن باشد
بتنهائی یا در رفتن وبرکشتن در همان روز یا در شب متصل بان چه شب بعد
باشد یا شب پیش اکر ابتدا سفر او از شب باشد وفی الحقیقه در یکشبانه روز واکر
مراجعت در روز دیکر یا شب بعد از روز بعد باشد پس در ان خلاف شدید است
اکرچه موافق اکثر اخبار باز قصر کردنست لکن مشهور قول بتخییر است هرچند
دعوی اجماع بر تمام شده است پس احوط باحتیاط شدید که ترک ان نشاید جمع
کردن میان قصر واتمام است وکرفتن روزه با قضاء ان اکرچه مقصد ملک او نباشد
یا در انجا ملکی داشته باشد مکر در صورتیکه مقصد وطن او باشد یا انکه از اوّل
قاصد ماندن ده روز باشد در انجا یا انکه بعد از ورود در انجا قصد اقامه عشرة
نماید یا بماند در انجا بی قصد سی روز که در دو فرض اوّل تمام میکند در رفتن ومراجعت
ودر مقصد ودر دو فرض اخیر تمام میکند بعد از قصد اقامه وبعد از کذشتن سی
روز چه در همانجا وچه در مراجعت ودر رفتن ودر مقصد قبل از اقامه وقبل از

انقضاء سی روز قصر میکند هرگاه قصد مراجعت در همان روز یا شب انرا داشته
واگر نداشته جمع میکند فیما بین قصر و اتمام و معتبر اینست که از مسافت چیزی کم نباشد
که اگر قلیلی کم باشد قصر نمیشود و اگر شک نماید در اینکه سفر بقدر مسافت هشت
یا نیست و بیرون رفتن از شک ممکن نباشد باید تمام کند دوم هر انکه مسافر قصد
مسافت داشته باشد پس هرگاه مقدار مسافت را بی قصد برود مثل انکه عقب
دزد یا گریخته و مانند ان برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت یا انکه برود
در حالی که بی قصد انچه را که با این صورت رفته است محسوب از مسافت نیست
و از عقب قصر نمیشود هر چند بسیار طول بکشد و در برگشتن قصر میکند اگر
مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد و همچنین هرگاه بعد از انکه بی قصد رفت
باز قصد هشت فرسخ کند باید قصر کند و اگر بعد از انچه بی قصد رفت اراده کمتر
از هشت فرسخ رفتن را داشته باشد پس اگر میخواهد بعد از طی این مقدار مسافت
که کمتر از هشت فرسخ است در انجا بقدر ده روز بماند یا انجا محل وطن او است شبهه
نیست در اینکه در این رفتن هم تمام میکند و اگر چنین نباشد پس اگر بقدر چهار فرسخ
میرود در همان روز یا شب بر میگردد قصر میکند و اگر قصد برگشتن در ان روز را
ندارد و از مقصدی که میخواهد باینجا برود تا برگشتن بخانه اش هشت فرسخ است شبهه
جمع میکند میان قصر و تمام و اگر از انجا تا خانه اش بقدر هشت فرسخ باشد
شبهه نیست که در مراجعت قصر میکند خلافی که هست در اینست که در رفتن بان مقصد
که کمتر از مسافت هشت فرسخ است باز قصر میکند که منضم بمراجعت باشد یا نه
احوط جمع است مگر در صورتیکه بقدر چهار فرسخ یا زیاده تا از مقصد باقی مانده
باشد و قصد مراجعت در همان روز را داشته باشد که قصر میکند در جمیع و اگر کمتر

مسافت ۸ فرسخ

باشد

باشد جمع میکند در رفتن و قصر میکند در مراجعت و فرقی نیست در اعتبار
قصد مذکور میان انکه بالاصالة باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند
ایشان هر چند بران راضی نباشند بلکه مجبور باشند سیم انکه قصد مسافت
را مستمر بدارد تا بمنتهی شدن مسافت پس اگر اراده برگشتن نماید پیش از
رسیدن بچهار فرسخ یا متردد شود در رفتن باید نماز را تمام کند و اگر بیرون رود
بقصد مسافت و بعد از ان از برای اتفاق بیفتد انتظار رفقای راه و رفتن او
موقوف بر رفتن ایشان شود پس هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر رفته باشد قصر
میکند اگر همان روز بر میگردد و الا جمع میکند بلکه احوط جمع است مطلقا مگر انکه
اراده ماندن ده روز و بیشتر در انجا نماید یا متردد بماند تا سی روز که تمام میکند
و اگر بقدر چهار فرسخ نرفته باشد تمام کند چهارم انکه جمع نکند با قصد مسافت
عزم بر ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نیز عوض شود او را این اراده در بین
راه که اگر هر یک رو دهد باید تمام کند نماز را و در حکم اراده ماندن است در بین
اقل مسافت بوطن خود رسیدن و مراد بوطن چیزیست که در عرف بگویند وطن
او است و وطنیت حاصل میشود بچند چیز یکی انکه از بلد یا قریه وطن پدر یا مادر
او باشد یا مطلق محل سکنای ایشان و این شخص نشو و نما کند در انجا از کوچکی بدون
قصد رفتن از انجا و دیگر انکه خود این شخص در بلدی یا قریه سکنی کند با قصد همیشه
ماندن در انجا و مدتی هم بگذرد که عرفا او را از اهل این محل خوانند چه انکه غرض او
تحصیل معاد باشد از علم و عبادات یا تحصیل معاش از کسب و صنعت و تجارت و
در هیچیک از این دو قسم شرط نیست که مالک ملک یا منزلی باشد و یکی دیگر جائی است
که شخص در انجا ملکی یا منزلی را مالک باشد یا مالک بشود و قصد استمرار ماندن را

قصر ۴ فرسخ

هم در انجا داشته باشد و شش ماه هم در انمحل مانده باشد بقسمی که نماز را تمام کرده
باشد با قامه چه اقامهای متفرقه یا متصله تفاوتی که در این اقسام هست اینست
که در آخری هرگاه عدول از ماندن در انجا کند از وطن بودن خارج نمیشود مگر بعزم خروج
ان ملك با قصد عدول بخلاف دو قسم اول که بعدول کردن از ماندن در انجا با
کذشتن زمانی از وطنیت خارج میشوند خصوص در صورتیکه قرار وطن خود را
در جای دیگر بدهد مثل صحابه حضرت رسول که از مکه معظمه مهاجرت فرمودند
بمدینه طیبه که بعد از مهاجرت بمدینه منوره و توطن در انجا در رجوع بمکه در مکه
قصر مینمودند و اگر مالك ملکی در محلی باشد یا مالك شده باشد و شش ماه هم
با قصد اقامه اگرچه بتفریق باشد در انجا مانده باشد بدون قصد استمرار ماندن
پس احوط باحتیاط شدید اینست که هر زمان که وارد انجا بشود بدون قصد اقامه یا
کذشتن سی روز جمع کند میان قصر و اتمام بلی مجرد ماندن در بلدی یا قریه بدون
قصد استمرار ماندن و بدون مالك ملکی بودن هرچند سالها بماند برای تحصیل
علم یا تجارت این باعث وطن بودن انجا عرفا یا شرعا نمیشود و احوط اینست که بعد از
تحقق وطنیت در هر یك از اقسام مذکوره و عدول کردن از دوام ماندن در انجا و
وطن بودن ان هر زمان که از سفری وارد انجا شود در صورت اقامه نکردن و نکذشتن
سی روز جمع کند میان قصر و اتمام پنجم انکه صاحب وطنی و مستقری باشد که
صادق اید از انجا بی عیال یا با عیال بسفر رفته است پس اعراب بادیه نشین و ایلات
در غالب و لایات که چنین نیستند و همیشه با عیال و خانه از خیمه و مخوان و سایر
اموال از دواب و غیرها از مرتعی بمرتعی میروند قصر نماز و افطار روزه ایشان نمیباشد
بلی هرگاه بعضی از ایشان چه با عیال چه بی عیال از ایل خود جدا شده بسفر حج یا زیارت

در بیان قصر و اتمام

یا تجارت

یا تجارت یا تحصیل علم و غیر ذلك بروند حکم مسافرت بر ایشان جاری میشود و با
اجتماع سایر شروط قصر و صوم میکنند بلکه چنین است اگر بعضی از ایشان برای پیدا کردن
مرتع و منزل بحد مسافت شرعیه بسمتی بروند که قصر میکنند ششم انکه سفر
عمل او نباشد چون مکاری و ملاح و قاصد و تاجریکه همیشه در سفر است و فرقی
نیست در اینکه شخصی که عمل او سفر است داخل یکی از عناوین مذکوره باشد یا نه
و این متحقق میشود باینکه دو سفر بکند در یکی از عناوین مزبوره یا غیر این پس قصر
میکند در سفر اول و دوم اگرچه در دوم احوط جمع است هرچند که داخل در یکی
از عناوین مزبوره باشد و در سفر سیم بی شبهه تمام میکند و مدار و مسئله بر اینست
که در عرف بگویند سفر عمل او است و شرط نیست که سفر او اکثر باشد از حضر او و هم
چنین شرط نیست که مکلف سفر را عمل خود قرار بدهد پس اگر کسی قرار بر خود داشته
باشد که عمل او مسافرت باشد لکن نقد برود بسفر که بگویند سفر عمل او است باید
قصر بکند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل انکه مکاری بزیارت برود یا بحج
قصر میکند و هم چنین قصر میکند هرگاه زیاد تنه برود مثل جابا دار اگرچه احوط
در اینصورت تمام نمودن نماز است پس بعد از قصر و منقطع میشود حکم مذکور بقصد
ماندن ده روز چه در وطن باشد چه در غیر وطن بلکه بده روز هرچند بدون نیت
باشد هرگاه در وطن باشد و عود بتمام میکند در سفر سیم چنانچه در سفر اول باید
قصر کند و در سفر دوم تمام نماید و احوط جمع است و در حکم قصد ده روز است تردد
داشتن در حرکت در مدت سی روز و هرگاه ده روز بی قصد در موضعی ماند و
نماز را تمام کرد نظر بندانستن حکم مسئله باعث برگشتن وجوب قصر نمیشود هفتم
انکه سفر او حرام نباشد مثل فرار نمودن و گریختن غلام و سفر کردن زن بدون اذن

فصل در بیان قصر و اتمام

شود و مستلزم ترک واجبی هم نباشد مثل تارک نماز جمعه یا تعیین وجوب آن بعد
از دخول وقت مثل تا یک اداء دین واجب با مطالبه و تمکن از اداء و غیر ذلک بنابر احوط
و نه غایت آن حرام باشد مثل سفر از برای ضرر مسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال
ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضر نیست معاصی که در سفر واقع میشود بر سبیل اتفاق
مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود و هم چنین است سفری که منافی
با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم واجبی که در سفر میسر نشود که باعث تمام
نمودن نیز نمیشود و در حکم شرط مذکور است صید کردن لهو پس اگر سفر رود
از برای این مطلب باید نماز را تمام کند و اگر بجهة قوت عیال خود باشد قصر کند
بلکه هرگاه بجهة تجارت باشد نیز و قصر خالی از رجحان نیست و احوط جمع است میان
قصر و اتمام هشتم آنکه دور شود از دیوار شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار
یا نشنوند اذان شهر یا قریه او و معتبر در صدا مؤذن و چشم نظر کننده و گوش
شنونده و بلد متوسط است چنانچه معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد
و غوغا و هرگاه ببیند دیوار یا مؤذن یا شنونده نباشد بنابر تقدیر و فرض کند
که بر فرض بودن حال چه نحو بود و چه نحو نبود و فرق نیست در این شرط در میان رفتن
و برگشتن هر چند احوط در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تأخیر کند نماز را
تا وارد شود تا وارد شود بمنزل و فرق نیست در شرط مذکور میان بلد توطن
و بلد اقامه و بلدی که سی روز با تردید در آن مانده باشد و هرگاه سفر سفر معصیت
باشد یا عقب صید لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد و از آنجا
قاصد مسافت سفر شرعی باشد که باید قصر کند پس در اینجا محل ترخص نمیباشد قصر
میکند بشروع در آن سفر چه آنکه عود ببلد خود نماید و چه آنکه بجای دیگر رود

در بعض نسخ فصل نهم است [?]

فصل واجب است قصر بعد از تحقق شرایط گذشته و معین است بر عالم بآن شرایط
مگر در چهار موضع که مکه و مدینه و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهداء باشد
که در آنها مخیر است میان قصر و اتمام و دویم افضل و اول احوط است و اگر تمام نماید نماز را
در محل قصر با علم بآنکه واجب است قصر فاسد است نماز و واجب است اعاده نماید اگر وقت
باقیست و قضا اگر وقت گذشته است و اگر جاهل بود بواجب بودن قصر و تمام کرد اعاده
و قضا ندارد هر چه تقصیر کرده باشد در فهمیدن مسئله چه نکرده باشد و این در وقتی
است که جاهل باصل حکم قصر و اتمام باشد و هرگاه جاهل باصل حکم نباشد و
جاهل بمحل آن باشد یا بسایر احکام قصر یا جاهل باشد بواجب بودن تمام کردن و
قصر کند در محلی که تمام باید بکند آن نماز باطل است و اگر فراموش کرده باشد واجب
بودن قصر را و تمام کند اعاده کند در وقت اگر بخاطرش بیاید و قضا ندارد اگر وقت
بیرون رفته باشد **فصل** بعد از آنکه مکلف داخل شد در عنوان مسافری که حکم
او قصر است منقطع میشود حکم سفر او مگر بیکی از قواطع و آن چهار چیز است اول
آنکه برسد بوطن خود دویم آنکه داخل در عنوان کثیر السفر شود و تفصیل هر یک
گذشت سیم آنکه قصد ماندن ده روز در موضعی نماید چه در معموره چه در بلد و چه
در ده و چه در صحرا از کوه و دشت بشرط آنکه محل اقامه خود را زیاده از حد و اندازه
معین و محدود ننماید و لکن اگر برگشت قصد او از ماندن قصر کند مادامی که یک
نماز چهار رکعتی را تمام نکرده باشد و اگر یک نماز را تمام کرده باشد تمام کند تا
در آنجا هست و شرط نیست در اقامه بیرون نرفتن از حد ترخص و منافی نیست این
معنی اقامه را بالنسبه بملحقات و لواحق از باغات و مزارع و امثال آنها در صورتیکه جزو
قریه دیگر نباشند هر چند باغات و مزارع بلد و قریه یا دو قریه متصل بیکدیگر

در بعض نسخ فصل دهم است [?]

باشند بلکه محلات بلاد عظیمه در صورت انفصال از یکدیگر با اتصال در صورت خروج
بلد از متعارف بلدان چون اسلامبول اگر در جانبی اقامت کرده باشد جانب دیگر آن
چون قریه بلد تابع اقامت نیست مقیم در یکی از آن نمیتواند بجای دیگر برود بلکه اقامه
در مجموع هر دو یا هر سه نمودن صحیح و قاطع سفر قبل نیست چهارم آنکه بماند در
جائی چه شهر و چه غیر از حتی در دریا بآن نحوی که مذکور شد در مدة سی روز تمام
بغیر از تلفیق باشبهای داخله در آن بطریق تردید در ماندن و رفتن هیچ سفری
که در دست داشت یا بسفر دیگر مثل اینکه از مقصد بسفر تجارت دیگر برود و هم
چنین بسفر مراجعت بمنزل خود پس بعد از گذشتن سی روز بنحو مذکور تمام
کند نماز او بگیرد روزه را و حکم سفر سابق او منقطع میشود **فصل** هرگاه
مسافر بیرون برود از محل اقامت یا محل تردید تا سی روز بکمتر از مسافت قصر هر چند
بانضمام مراجعت باشد چون چهار فرسخ پس اگر قاصد اقامت در آن محل یا در محل اقامه
اولی یا در مقر سی روز باشد اشکالی در حکم تمام کردن نیست و هم چنین است هرگاه
از مقصد وطن یا از حدود محل تخصص آن وطن باشد و اگر چنین نباشد پس اگر قصد
ماندن ده روز در آنمحل یا مراجعت از آنجا بمحل اقامت یا رفتن بجای دیگر نکرده است
هر چند در این فرض بقدر هفت فرسخ رفته باشد باز تمام میکند چون حکم سفر
اول منقطع شده است و هنوز قصد سفر ثانی بقصد مسافت شرعیه نکرده است.
و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته باشد با قصد مراجعت بمحل اقامت بدون اقامه جدیده
در آن محل و بی قصد اقامه در محل اقامه اولی لکن با قصد مراجعت ببلد خود پس
اگر بلد اقامه در بین راهی که ببلد او میرود باشد و این شخص هم انشا سفر را از آن محل
خارج کرده باشد اگر چه چند روزی خیال ماندن در محل اقامت اولی داشته باشد

در بیان قصد اقامت

پس در خروج از آن مقصد قصر میکند با شرایط قصر و در رفتن بآن مقصد جمع
کند میان قصر و اتمام بلکه چنین است هرگاه انشاء سفر را از همان محل اقامت کرده باشد
و اگر آن محلی که از موضع اقامت بآنجا رفته است در بین راه مسافرت او ببلد خود باشد
پس اگر انشاء سفر را از بلد اقامه کرده باشد و قصد مراجعت بآن بلد را هم نداشته بود
لکن اتفاق افتاد که مراجعت بآنجا بآن بلد را هم نداشته بوده نمود در این فرض اشکالی در قصر
نمودن نیست هر چند در بلد اقامه باشد بلی در این فرض اشکال در صورتیست
که با انشا سفر از بلد اقامت قصد عود بآنجا بعد از رفتن بکمتر از مسافت داشته باشد احوط
جمع میان قصر و اتمام است و اگر انشا سفر را از بلد اقامه نکرده اعم از اینکه انشا سفر را
در آن محلی که از بلد اقامت بآنجا رفته است کرده باشد با قصد عود ببلد اقامت یا هیچ انشا
سفر نکرده باشد جمع میکند میان قصر و اتمام و اگر کسی در نظر داشته باشد که در دهات
و مزارع چند مدتی بماند مثل چهار ماه و پنج ماه و امثال آن و در هیچ یک اراده
ماندن ده روز نداشته باشد و دورترین مجموع آنها بقدر هشت فرسخ نباشد باید
تمام نماید و احوط علاوه نمودن قصر است و این در صورتیست که مسافت تا ده اول
بقدر هشت فرسخ نبوده باشد و اگر باشد و با قصد و سایر شروط قصر رفته باشد
حکم بعکس میشود که در همان دهات قصر بکند و احوط جمع است و اگر بخواهد
از مشقت جمع میان قصر و اتمام آسوده شود در یکی از آن دهات قصد اقامه کند و قاصد
یک اقامه دیگر بعد از فراغ از تمام گردش خود در همان اقامه اولی باشد **کتاب الزکوة**
کتابیست در زکوة مال و بدن و خمس و در آن سه مبحث است **مبحث اول**
در زکوة مال و در آن چند باب است **باب اول** در شرایط زکوة و آنچه زکوة بآن
تعلق میگیرد و در آن دو فصل است **فصل اول** شرط است در وجوب زکوة مال مالک

کتاب الزکوة

بودن نصاب و بلوغ و عقل و ازادی و متمکن بودن از تصرف دران پس واجب
نمیشود در مالی که مشترک میان دو نفر یا بیشتر باشد و سهم هریک کمتر از نصاب
باشد و اکر شک کند در بودن ان بمقدار نصاب اظهر و احوط وجوب فحص است
و همچنین واجب نیست بر مجنون و نه بر طفل حتی بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة
در غلات و کاو و کوسفند و شتر طفل و مجنون بلکه در مال التجارة طفل هرکاه
ولی او برای او تجارت نماید ضعیف است بلی در مال التجارة طفل سنتست چنانچه
در غلات طفل نیز سنت است و اکر شک کند در بلوغ یا عقل با عدم ثبوت عقل
پیش از ان حکم میشود بعدم ان و همچنین واجب نیست بر بنده هرچند قابل شویم
بمالک شدن ان مطلقا و هرکاه ازاد شد جزئی از او واجبست بر او در انچه دران
جزء دران سهم تحصیل نموده باشد و همچنین واجب نیست در انچه مالک متمکن از
تصرف نمودن دران نباشد اکرچه عدم تمکن در بعضی از سال زکوة باشد در انچه
کذشتن سال دران معتبر است یا در وقت تعلق زکوة در انچه کذشتن سال دران
معتبر نیست و انتها در وقتی است که بسهولت نتواند تصرف نماید هرچند بصرف
بعض از مال باشد و اکر باین نحو متمکن است از تصرف احوط دادن زکوة است در
صورتیکه انچه استیفا میشود بقدر نصاب باشد لکن اخراج زکوة همین قدر هم
واجب نمیشود مکر بعد از کرفتن ان و مثل است هرکاه قادر بر بیع ان باشد نه بر
تصرف غیر ان که زکوة واجب نیست اکرچه احوط است و همچنین واجب نیست در
وقف عام و خاص و مال مفقود چه حیوان و چه غیر حیوان و نه در مالیکه بقرض
داده باشد بلی اکر یکی از نقدین بماند نزد مقترض تا حلول حول زکوة ان بر
سیدن بحد نصاب بر مقترض است نه بر قارض چه مقترض مسامحه نماید

نیز مستحب است زکوة

در رد

در رد کردن وجه قارض در کرفتن بلکه با قصد فرار قارض از دادن
زکوة یا از زکوة بر او نیست مکر تبرع اینکه بعد هذا و از مثل قرض
قرض کیرنده و احوط اعتبار اذن اوست و واجب میشود بر کافر و صحیح نیست از او و
باسلام ساقط میشود از او هرچند عین زکوة موجود باشد **فصل دوم**
در انچه زکوة دران واجبست و ان نه چیز است طلا و نقره و کوسفند و شتر و
کاو و کندم و جو و مویز و خرما و شرطست در واجب شدن زکوة در اینها بودن هریک
بقدر مقدار نصاب و نیز شرطست در پنج اول کذشتن سال و متحقق میشود بدخول
ماه دوازدهم و وجوب بان مستقر نمیشود و منزلست بنابر احتمال قوی و
احوط استقرار و عدم تزلزلست و ماه دوازدهم از سال اول محسوبست نه از سال
دویم و اکر در تمام سال نصاب مستمر نماند واجب نمیشود زکوة و شرطست در طلا
و نقره انکه مسکوک بسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیمه باشد یا
جدیده رایج باشد در معامله یا نه خلیط باشد یا صاف باشد و شرطست در کوسفند
و شتر و کاو انکه در تمام سال چرنده باشند در علف صحرا نه معلوفه و مدار هر
یک بر صدق اسم است عرفا و اکر در یکماه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند
بصحرا مثل اکثر کوسفند عراق و خراسان و ازربایجان از سائمه بودن بیرون
روند و متحقق میشود معلوفه بودن بخوردن چیزیکه مملوک باشد چه از خریده
باشند یا از باغ و کوه و صحرا چیده باشند ملک مالک باشد یا غیر مالک چه بازن
هریک باشد یا نه غیر مالک عوض بخواهد یا نه و کوسفند اینکه در مراتع دیکر
از کوه و صحرا اباحه دادن میچرانند از سائمه بودن خارج نمیشوند بخلاف اینکه زرع
از بونجه و غیر ان اخریده کوسفند دران بچرانند در یکماه یا بیشتر از معلوفه محسوب

زکوة دادن ... که ... مستحب است ... زکوة بانها

میشوند واظهر در اولاد که اقوی در ابتداء سال انها از زمان تولد و نتاج است و
مدتی شیر مادرها را میخورند وشیر مملوک است مطلقا خاصه اگر مادرهای
انها معلوفه باشند با وجود این هرگاه بعد از قطع شیر یا با شیر بچرند تا اخر سال
خود شان هرچند قدر قلیلی کمتر از یکماه علف باینها بدهند از سائمه محسوبند
وتابع مادرها در معلوفه بودن وسائمه بودن نیستند وشرط دیگر در خصوص
شتر وگاو اینست که کارکن نباشند هرچند سائمه باشند وفرق در کار کردن
نیست میان زراعت کردن وابکشی وسواری واسیا کردن ونه در میان انکه مالک
انها را بر عمل داشته باشد یا غیر باذن مالک باشد یا نه ومدار بر صدق عرفست و
شرطست در غلات که گندم وجو ومویز وخرما باشد اینکه مالک انها پیش از وقت
وجوب مالک شده باشد چه بزراعت یا غرس یا مساقات وچه به بیع یا هبه یا صلح
یا مهر یا بخوان پس اگر منتقل شود یکی از انها بشخصی بعد از تعلق وجوب زکوة
بر مالک است وواجب نمیشود زکوة در غلات مگر در بعد از وضع خراج سلطان هرچه
بگیرد وهم چنین اجاره ملک از زمین واب وغیر ذلک اگر مال زارع نباشد وبعد از
اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب باشد وچه اخراجات بعد تعلق
واجرت زمین کندن وخاشاک وقوة دادن بزمین ونهر کوبیدن ولای روبی قنات
بلکه اصلاح خرابه ان کردن واجرت عوامل ومستحفظ زراعت وانچه موقوف علیه
زراعت باشد از ابتداء عمل تا بتصفیه دانه وخشکانیدن انگور ورطب از این بابست
واحوط عدم اخراج غیر خراج سلطان از اهل خلافست واعتبار میشود نصاب
بعد از اخراج جمیع واما اگر سلطان از شیعه بلکه هر کسی حتی دزد ببرد جمله از غله را
بدون اینکه از مالک تفریطی واقع شده باشد زکوة انچه را که برده اند بر مالک نیست

وباقی

وباقی هم هرقدر باشد باید زکوة انرا بدهند اگرچه خیلی کمتر از نصاب باشد بلکه اظهر
اینستکه در استثناء خراج سلطان سنی واعتبار رسیدن باقی بحد نصاب اقتصار
شود بر اراضی خراجیه ودر غیر ان از اراضی مملوکه حکم او را حکم سلطان شیعه دانسته
ودر مابقی هرچه باشد زکوة بدهند اگرچه بعید نیست که جمیع انچه را که بحکم جائر از
زارع میگیرند از جمله مؤن ومخارج زرع وحفظ زرع محسوب دانیم که علاوه بر استثناء
ان قرار اعتبار رسیدن بحد نصاب در انچه برای زارع باقی میماند باشد لهذا فرقی
نباشد میان انکه از اصل غله سهم سلطان را بگیرند یا در عوض وجه نقد یا چیز دیگر
بگیرند که همه را باین جهة مستثنی نمایند وبعد از ان باقی اگر بحد نصاب باشد زکوة
بدهند واحوط اعتبار نصابست پیش از وضع مطلق اخراجات حتی مخارج
زراعت تا زمان تصفیه غله وخشکیدن ثمره واظهر در وضع مخارج که از غله
یا ثمره بقیمت موضوع میشود ملاحظه قیمت تصفیه غله وجمع ثمره وخشکیدن
است واحوط اعتبار اقل قیم است در صورة اختلاف ان در حین اخراج زکوة اگر
هرگاه قیمت اجناس مختلف شود باید اعتبار بحال اول باشد **باب دوم** در نصاب
هریک از اجناس زکوی ومقداری که باید از هریک اخراج شود ودر ان چند فصل است
فصل اول در انچه متعلق بغلاتست از گندم وجو وخرما ومویز ونصاب در
غلات منحصر بیکی است وپیش از رسیدن بان هرچند قلیلی باشد چیزی واجب
نیست چنانچه هرچه زاید بر نصاب باشد واجب است در ان هرچند قلیلی باشد و
نصاب پنج وسق است وهر وسقی شصت صاع است وهر صاعی چهار مد است وهر
مدی دو رطل وربع عراقی وان صد وسی درهم است وهر درهمی نصف مثقال شرعی
وخمس ونصف مثقال صیرفی وربع عشر است ومثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفیست

ومثقال صیرفی یکمثقال یک مثقال وثلث شرعیست پس نصاب سیصد صاع شد
وهر صاعی هزار وصد وهفتاد درهم وان هشتصد ونوزده مثقال شرعیست وشش
صد وچهارده مثقال وربع صیرفی پس مجموع از صد وهشتاد وچهار هزار ودویست و
هفتاد وپنج مثقال صیرفی شد وان بمن تبریزی هشت عباسی دویست وهشتاد وهفت
من نیم وپنج مثقال است ومقداریکه باید اخراج نماید عشر است در غلات بعد از
رسیدن بنصاب اگر در ابخوردن ان زراعت موقوف بر چرخ ومانند ان نباشد
مثل زراعتی که باب بارش عمل میاید یا باب نهری که از چشمه وقناة ورودخانه بر آن جاری
کرده باشند واگر در ابخوردن احتیاج بچرخ ومانند ان باشد مثل زراعتیکه
باب چاه عمل می اید یا باب نهریکه باید از چرخ کشیدن از اب بان د نصف عشر باید داد
واگر زراعتی در بعض اوقات از اب نهر بخورد ودر بعضی اوقات از آب چاه ومانند ان
پس اگر از هر باب مساوی دیگری ابخورده باشد سه ربع عشر باید بیرون کنند
واگر یکی ازان دو بیشتر باشد تابع انست پس اگر از آب چرخ زیادتر اب داده اند نصف
عشر بدهند لکن این در وقتی است که زیادتی هر جانبی بحدی باشد که در عرف
اسناد ابخوردن زرع را بان جانب بدهند مثل انکه زرع اب باران یا اب چرخ ویا
ابجاری بنامند وهر گاه زیادتی جانبی باین حد نباشد احتیاط این است که از عشر
کمتر ندهند وباید دانست که اخراج سه ربع عشر در صورتیست که زرع واحد از
دو قسم ابخورده باشد واگر زرعها مختلف باشند چه در محل مختلفه وچه در محل واحد
وزرع هر محلی بقسمی ابخورده باشند مثلا نصف زراعت از اب باران یا ابجاری اب
خورده باشد ونصف دیگر از ابکشیدن بچرخ اب داده باشند پس هر قسمی حکم خود را
دارد که انچه باب دستی ابخورده است نصف عشر زکوة انست وانچه باب باران یا جاری آب

در زکوة غلات

[illegible]

خورده

خورده است زکوة ان عشر است واین در صورتیست که دو قسم زرع در خرج ودخل
با زکوة جمیع را سه ربع عشر میتوان محسوب داشت اما در صورت اختلاف باین نحو حسا
صحیح نیست هر یک علیحده باید ملاحظه نمود ووقت تعلق وجوب زکوة در گندم و
جو صدق اسم است وظاهر حصول انست به بستن دانه ودر مویز انگور رشد انست و
در خرما بسر شدن انست که زرد یا سرخ میشود واگر تاخیر بیندازد کسی دادن زکوة را
در گندم وجو از پاک شدن ودر انگور ورطب رطب مویز شدن وخرما شدن بی عذر
ضامنست وتا خبر تا بتصفیه دانه وخشک شدن مویز وخرما جایز است بدون
ضمان وزکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد هر چند در مال التجارت باشد وجایز
نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان واگر تعلق گرفت زکوة بمالی وهالک گرد
باید بیرون شود زکوة از اصل مال واگر دینی بر میت باشد با زکوة پس اگر هر دو
زائد بر ترکه نباشند اشکالی نیست هر دو وامید هند واگر هر دو یا یکی از این دو زاید
بر ترکه باشند پس اگر تعلق حق زکوة بعین را بمعنی شریک بودن مستحق با مالک دانیم
اخراج زکوة مقدم میشود بر دین چون مقدار زکوة مال غیر است واگر از ترکه میت نیست
واگر بطریق شرکت ندانیم بلکه تعلق حق رهن دانیم یا تعلق دیگر واصل زکوة ولی بدر
ذمه باشد چنانچه اظهر نزد احقر است باز میتوان گفت که زکوة مقدم میشود بجهة
سبق تعلق حق و میشود که از باب دین دیگر تبرء داشت نظر بضعف تعلق حق دیگر
بطریق غرما قسمت کنند فقرا با دیان چنانچه شهید ره در بیان فرموده است و
احوط صلح است وجایز است بیرون کردن زکوة را از قیمت بقیمت روز که میدهد
مگر انکه قبل از ان بذمه گرفته باشد بدینه واین اگر مستقل کرده باشد حق فقراء را
بخود بوجه معینی اشکالی ندارد والا محض بذمه گرفتن وباخود دادن که وجه نقدی

[illegible]

[در زکوة طلا و نقره است]

مثلا امید هم مشکلست که کفایت کند در لزوم قیمت زمان قرار دادن بلکه بر این فرض
همان قیمت وقت ادا کردن را باید داد و احوط انست که بر این فرض هر قیمتی که زیادتر
است بدهند **فصل دوم** در نصاب طلا و نقره از برای هر یک دو نصابست
نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفیست و نصاب دویم هر سه مثقالست و در
نصاب اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن ان و در نصاب دویم عشر مثقال
شرعیست و نصاب اول نقره دویست درهم است و ان صد و پنج مثقال صیرفی
است و نصاب دویم ان چهل درهم است و ان بیست و شش مثقال صیرفیست و ان
معتبر است بعد از نصاب اول تا هر جا که برسد و هم چنین است حکم در نصاب دویم
طلا و از نصاب اول باید بیرون رود دو مثقال صیرفی و پنج ثمن ان و از نصاب دویم
نیم مثقال صیرفی و ربع عشر ان وضابطه کلی از برای اخراج زکوة طلا و نقره انست که از
چهل یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب و لکن بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات
قلیلی زیاد داده میشود و ما دامیکه مال بنصاب اول هر یک از طلا و نقره نرسد یا در
میان دو نصاب باشد و انرا تمام نکرده باشد چیزی در ان نمیباشد و در حکم طلا و نقره
است در نصاب و در قدر یکه اخراج باید بشود مال التجارت و منافع مستغلات
فصل سیم در نصاب شتر از برای ان دوازده نصابست اول تا پنجم هر یک پنج شتر
است و در هر نصابی یک گوسفند باید بدهد و نصاب ششم بیست و شش است و در
ان واجبست که شتری داده شود که داخل در سال دویم شده باشد و نصاب هفتم

[در بیان زکوة ابل است]

سی و شش است و در ان واجبست که داده شود شتری که داخل در سال سیم شده
باشد و نصاب هشتم چهل و شش است و در ان واجبست داده شود شتری که داخل
در سال چهارم شده باشد و نصاب نهم شصت و یک است و در ان باید داده شود

شتری

شتری که داخل در پنج شده باشد و نصاب دهم هفتاد و شش است و در ان دو شتر
باید داده شود که هر یک داخل در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود و یک
و در ان دو شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب
دوازدهم صد و بیست و یکست پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل
در سال چهارم شده باشد و در هر چهل باید داده شود یک شتر که داخل در سال
سیم شده باشد و انچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد در ان چیزی نیست
و انچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده باشد **فصل چهارم** در نصاب

[در بیان زکوة گاو و گوسفند]

گاو و گوسفند در گاو دو نصابست اول سی و دویم چهل و بعد از چهل مخیر است
در اختیار کردن چهل و سی هر گاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست و اگر
ممکن نباشد معینست اعتبار انچه فرو گرفتن در ان بیشتر است و در هر سی گاو
یک گاو یک ساله باید بدهد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل گاو یک گاو ماده که
داخل در سال سیم شده باشد و در گوسفند پنج نصابست اول چهل و در ان یک
گوسفند باید داد دویم صد و بیست و یکست و در ان دو گوسفند باید داد سیم
دویست و یکست و در ان سه گوسفند باید داد چهارم سیصد و یکست و در ان
چهار گوسفند باید داد پنجم چهارصد است و در ان و بیشتر از ان هر صد گوسفند
یک گوسفند باید داد و هر گوسفند نر اگر چاق کرده باشند از برای خوراک و قوچ
را که از برای کشیدن بماده نگاه داشته باشند داخل در نصابست و گوسفند را
که در مصرف زکوة میدهند اگر نر باشد باید داخل در سال سیم شده باشد و اگر ماده
باشد کفایت میکند که هفت ماه ان تمام شده باشد و احوط انستکه سال را تمام
کرده باشد و گوسفند بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست هر چند سنی که

در بیان مستحقین زکوة

واجب نیست مخصر در ان باشد مکر انکه همه چنین باشند باین نحو که همه عیب دار یا همه بیمار یا همه پیر یا انکه همه کوسفندها از دو قسم از این سه قسم یا همه از این سه قسم باشد که در اینصورت از همینها اخراج میشود و مراعات احتیاط در اخراج انکه قیمت ان زیاد تر است اولی است و کافی نبودن این سه قسم اختصاص بکوسفند بلکه در زکوة کوسفند ندارد پس در زکوة شتر که کوسفند باید داد و در خود شتر در جائیکه شتر باید داد و همچنین در زکاو با زیر و بیمار و عیب دار کافی نیست مکر انکه همه بنحو مذکور در کوسفند از این اقسام باشند

باب سیم در مصارف زکوة و شروط و کیفیت دادن ان و در ان چند فصل است

فصل اول در مستحقین زکوة و ایشان هشت صنفند

اول و دوم فقراء و مساکین و ضابطه که بان توان زکوة بایشان داد انست که مالک مؤنه سال خود و عیال خود نباشند نه بالفعل و نه بالقوة از صنعت یا کسب خود یا عمل لایق بحال غیر منافی با اشتغال بواجبی و یا از منافع و نماء از مستغلات یا تکیه موافق شان خود محتاج باشد بنکاه داشتن اصل ان و یا انکه هر کاه انرا بفروشد و از وجه اصل ان صرف کذران خود نماید سال دیکر یا دو سال دیکر شده حاجت بهم رساند که در ضیق شده و عسر و حرج بیفتد پس چنین شخص فقیر است و تکلیف نمیشود بفروختن مستغل خود در صورت مرقومه بخلاف غیر ان که فقیر شرعی نیست و همچنین صاحبان مکاسبی که از کسب لایق بحال ایشان قادر بر تحصیل مؤنه سال باشند از ان بدون عسر و حرج فقیر و مسکین نیستند و اکر اکتساب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد و مقدمات ان باشد فقیر است و اکر کسی خانه و کنیز و غلام و حیوان سواری داشته باشد و همچنین از اسباب خانه و فروش و ظروف و کتب علمی یا عملی از قران و ادعیه بلکه اسباب تجمل هر قدر که محتاج بان باشد در جهة

کذران و در جهة حفظ مقام و شان اینها منافی فقر او نیست و استحقاق زکوة دارد و تکلیف بفروختن اینها ندارد و اکر کسی ادعای فقر بکند و صدق یا کذب او معلوم باشد عمل بمقتضای ان نماید و اکر حال او مجهول باشد مسموع است قول او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد لکن با امکان مطلقا احوط استعلام حال او است بتحصیل ظن غالب بلکه احوط مطالبه بینه عادله است خصوص در صورتیکه بسبب داشتن وجه نقدی یا مستغل غیر محتاج الیه بلکه توانائی عمل و اکتساب لایق بحال مسبوق بغنی و عدم حاجت بوده باشد که ترک اثبات فقر ننمایند **سیم** کسانیکه تعیین شده اند از جانب امام ع یا مجتهد از برای کرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و محاسبه و کتابت و حمل نمودن و بخوان و هر چند غنی باشند **چهارم** جماعتی از کفار که تالیف کرده شود قلوب ایشان از برای جهاد و ظاهر بقاء این سهم است در حضور امام و در عصر غیبت محل خلاف است **پنجم** غلامیکه در نزد اقای خود در تحت شدت و مشقت و ازار باشد انرا از مال زکوة میتوان خرید و ازاد کرد بلکه مطلقا میتوان خرید و ازاد نمود اکر یافت نشود سایر اصناف مستحقین زکوة و همچنین در استخلاص بنده که مکاتب باشد و از دادن تمام وجه مکاتبه یا بعض ان عاجز باشد ان وجه را از مال زکوة توان داد و وقت نیت در این قسم مقارن دادن ثمن است نه وقت خواند صیغه عتق و معتبر است استدامت نیت تا بحصول عتق و عتق بدون صیغه واقع نمیشود **ششم** کسانیکه قرض دار باشند و عاجز از دادن ان باشند هر چند که از برای مؤنه سال داشته باشند که اکر ان را صرف نمایند عاجز از قوت سال شوند و احوط تقدیم دین است و دادن زکوة بعد از ان بایشان از سهم فقراء هر چند اقرب انستکه پیش از اداء دین از سهم

در بیان مستحقین ... بر فقرا است

در بیان ... مستحقین ... باشند

فقرا هم نیز بایشان میتوان داد بشرط آنکه آن وجه را در معصیت صرف نکرده باشند
هفتم مطلق خیر است مثل پل ساختن و مسجد بنا نمودن و مدرسه ساختن از
برای مشغول شدن طلبه علوم دینیه و تعمیر کردن هر یک از اینها و اعانت نمودن حجاج
و زوار بشرط عاجز بودن ازان هرچند اگر نروند بتوانند تحصیل معیشت سال خود
و عیال خود بنمایند هشتم اشخاصیکه غنی باشند در ولایت خود و بغربت افتاده
باشند زکوة بایشان میتوان داد بشرط آنکه سفر ایشان از معصیت نباشد و شخصی
نباشد که ازاو قرض بگیرند و قدرت نداشته باشند که چیزی که در ولایت داشته
باشند بفروشند فصل دوم شرط است در جمیع اصناف مگر صنف چهارم
مطلقا و صنف هفتم فی الجمله که اثنی عشری باشند مطلقا بلکه احوط آنستکه عادل
باشند هرچند بعید نیست عدم اعتبار آن و این در غیر صنف سیم است و اما
در ایشان عدالت معتبر است چنانچه شرط بودن عدالت در صنف چهارم بر
تقدیر شرط بودن عدالت در زکوة گیرنده نیز بی اشکال است و اطفال شیعه را
در صورت فقر ایشان از زکوة میتوان داد مگر در صورتیکه پدر و مادر غنی داشته
باشند و نفقه ایشانرا بدهند و اگر ندهند میتوان ایشانرا الزام نمود بدادن نفقه
اطفال فقیر ند و نیز شرط است در گیرنده زکوة آنکه هاشمی نباشد مگر آنکه زکوة دهنده
هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت ایشانرا نکند و برین تقدیر جایز است گرفتن بقدر
کفاف و لکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورتست و نیز شرط است اینکه واجب النفقه
دهنده زکوة نباشد مثل پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و جایز است
که زن زکوة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر از باب نفقه بمصرف او برساند
فصل سیم بدانکه متوجه بیرون کردن زکوة میشود مالک یا وکیل یا وصی او

یا امام ع یا عامل چه از قبل امام ع باشد چه قبل از مجتهد عادل بلکه سنت است
بردن در نزد امام ع چنانچه سنت است بردن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت
خصوصا در اموال ظاهره مثل غلات و انعام ثلثه و شرط است در زکوة نیت قربت
مثل سایر عبادات و آن داعی است نه اخطار و معتبر است مقارنت باین معنی که سابق
بر عمل نباشد هرچند بفاصله کمی باشد پس اگر در حین عمل غافل باشد که چه میکند
کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید مادامیکه عین باقی باشد یا قصد منافی داشته باشد
مثل ریا و قبل از تلف عین نماید کفایت میکند بلکه با علم گیرنده به بودن وجه از بابت
زکوة بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتساب دین پس اگر امر کند احدیرا
در محضر خود که بده بفلان فلان مقدار گندم مثلا و در نظر از بابت زکوة باشد
کفایت میکند و در صورتیکه واسطه آلت باشد نه از باب توکیل و بعنوان کفایت میکند در آن
مطلق صدور فعل هرچند بواسطه طفل غیر ممیز و بی شعور و مجنون بلکه حیوان
باشد مادامیکه غفلت و نسیان و رجوع از داعی از برای مالک روی ندهد و
اینها در حکم مباشرت مالک است عمل او و کفایت میکند براین تقدیر نیت مالک
و حاجت به نیت واسطه نیست چه حاضر باشد مالک در حال دادن یا نه و اگر
حاضر نباشد مالک و مستحضر نیز نباشد احوط آنستکه در حین دادن بوکیل نیت
کند و وکیل در حین دادن بارباب زکوة قصد کند که میدهم این زکوة را بنیابت از
موکل خود قربة الی الله و واجب نیست قصد تعیین جنس زکوة و نه تعیین نوع
مثل زکوة فطره و نه وجوب در واجب و نه سنت در سنت مگر در وقتیکه تعیین
مکلف بر توقف بران داشته باشد و واجب نیست قسمت نمودن زکوة در میان اصناف مذکوره
بلکه اگر بیکنفر از صنفی بدهد مجزیست و در زکوة نقدین بلکه غیر آن بنابر احوط

ببکنفر کمتر از انچه از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون رود ندهند وان ثمن
وربع مثقال صیرفی است در طلا و دو مثقال ونیم ویکثمن مثقالست در نقره چنانچه
گذشت واگر مقداری که باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور باشد یا انکه اخراج
نماید مقدار مذکور را ببشتر را و باقی مانده کمتر از مقدار مذکور باشد مراعات
ان لازم نیست اگرچه احوط در صورت دویم مراعاتست باینکه باقی نکذارد کمتر را
واز برای طرف اعلی تحدیدی نمیباشد بنابر مذهب معظم اصحاب هرچند احوط انست
که زیاده بر کفاف مصارف سال او وعیال او بانها ندهند چنانچه بناء اکثر ایشان در
خمس اینست وافضل انستکه زکوة را در بلد مال صرف نمایند بلکه احوط عدم
نقلست مگر در صورتیکه در ان بلد مستحق نباشند وبراین تقدیر جایز است
بلکه واجب میشود نقل ببلدی که در ان مستحق باشد اگر میسر نباشد در ان بلد
رسانیدن بمصارف ان واگر نقل ببلد دیگر خواهند نمایند با ضمان جایز است
واگر نقل ننمود ودر انجا باهل استحقاق رسانید مجزیست هرچند نقل را حرام بداند
واگر در راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامنست وجایز نیست
تاخیر در رسانیدن بارباب ان از وقت وجوب ان مگر در حال عذر مثل انتظار
مستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف در ان هرچند غایب نباشد
یا خوف ضرر یا غرامت واگر تاخیر کند در رسانیدن با وجود مستحق ضامنست و
اجرت کیال ووزان زکوة با مالکست **مبحث دویم** در زکوة فطره است ودر
ان دو بابست **باب اول** در مکلفین بان وشرایط تعلق ان ودو فصل است
فصل اول واجبست زکوة فطره بشرط بلوغ وعدم وعقل اغماء وازاد
بودن وغنی بودن واخیر شرط وجوبست نه صحت بخلاف غیر ان از سایر شروط

زکوة فطره است

که شرط

که شرط وجوب وصحت است چنانچه اسلام شرط صحت است نه وجوب وغنی بودن
متحقق میشود بمالک بودن مالی که اخراجات سال خود وعیال خود وعیال
نماید ویا اینکه صنعتی یا کسبی داشته باشد که بتدریج اخراجات سال از ان بعمل اید
وهمچنین است اگر بشغل وعمل لایق بحال خود بتواند مدام معیشت خود وعیال
خود را در سال بان بدون عسر وحرج موافق شان وزی خود بکذراند ومعتبر
است مالک بودن مقدار زکوة فطره را زیاده بر اخراجات سال هرچند احوط
عدم اعتبار است واحوط از ان انستکه مقدار زکوة را مالک باشد زیاده از
قوت یکشبانه روز خود وترک نکند دادن زکوة را بلکه هرگاه قادر بر مقدار زکوة
زیاده از یکنفر نباشد باین نحو کند که اول از برای خود بدهد ببعضی از عیال
خود وهریک از ایشان بدیگری بدهند واخر ایشان یکی از ایشان بدهد یا بغیر ایشان
وهمه اینها در صورت فقر مستحب است واین در وقتی است که عیال او تمام مکلف
باشند والا خود او بمکلفین از عیال خود میدهد وشخص گیرنده باو می بخشد واو
بقصد زکوة یک یک از مکلفین از عیال خود باین شخص میدهد بعد از ان
خود بنهج مرقوم وهرگاه کافر اسلام اختیار کند در شب عید زکوة او ساقطست
واگر پیش از دخول شب عید باشد واجبست دادن وهمچنین است حکم طفل
هرگاه بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیر غنی شود یا بنده را مالک شود یا
مولودی از برای او متولد شود ومعتبر است در ان نیت وکفایت میکند در ان
قربت وتعیین اگر معین نباشد وعلاوه نمودن وجوب در صورت وجوب احوط
است **فصل دویم** واجبست دادن زکوة از برای خود وهرکه عیال او باشد
باختیار او نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده

از بیان ... مکلفین فطره

باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین مهمان هرچند یکشبه باشد از غروب
بلکه مغرب وارد شود و صدق اسم مهمان بر او بکند عرفاً هرچند هنوز غذای او را
نخورده باشد و احتیاط آنستکه مهمان نیز بدهد مگر اینکه از جمله عیال او
محسوب شود که احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهمان وقتیست که بر سبیل غصب داخل
بر صاحب خانه نشود و الّا بر خود او واجبست و هر کسیکه زکوة فطره او بر دیگری
واجبست زکوة از ذمّه او ساقطست و اگر هر دو فقیر باشند از هر دو ساقطست
و اگر معیل فقیر باشد و عیال غنی باشد پس اگر معیل فقیر فطره عیال غنی را بدهد
بعید نیست که بر آن عیال غنی چیزی نباشد و اگر ندهد احوط بلکه اقوی وجوب
زکوة است بر آن غنی چه زن باشد و چه مهمان و چه غیر ایشان و اگر خرج زن با خود
باشد بواسطه مقاطعه کردن یا ناشزه بودن او واجبست زکوة خود را بدهد و
اگر خرج او با غیر شوهر او باشد چون کنیز یا عیال غیر شده باشد در عرف زکوة او با
آن شخص است و همچنین است حکم غیر زن از آنها که واجب النفقه شخصی میباشند
از قبیل پسر و پدر که خرج آنها با خود ایشان باشد یا عیال غیر آن کسی باشد که نفقه
بر او واجبست و امّا غلام هرگاه عیال مولی نباشد بلکه عیال غیر او باشد زکوة
بر آن غیر است و اگر عیال کسی نباشد مثل غلام گریخته اظهر عدم وجوب فطره او است
بر مولی و احوط آنستکه مولی بدهد و فرقی نیست در تعلق وجوب زکوة عیال
میان غایب بودن از ایشان و حاضر بودن در نزد ایشان باب دوم در جنس زکوة
فطره و مقدار آن و وقت بیرون کردن و مصرف آن و در آن دو فصل است فصل اول
جنس آن منحصر است در قوت غالب انسان از گندم و جو و خرما و مویز و کشک و
برنج و نان هر یک از اینها و شیر و عدس و نخود و غیر آن و افضل بیرون کردن

فصل در جنس زکوة فطره است

زکوة است

زکوة است از خرما چنانچه حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید هرگاه بدهم
یکصاع از خرما دوست تر میدارم از دادن یکصاع از طلا و بعد از آن مویز و قوت
غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بهمین ترتیب و مراعات آن خوب
است و اگر از برای فقیر چیزی از این اجناس انفع باشد سنتست اختیار آن و اگر
زکوة را از جنسی داد و بعد از آن معلوم شد نقصان آن واجبست تمام کردن
آن را از همان جنس و کفایت میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد
از برای فقیر چیز فاقد قوت غالب باشد زکوة دهنده چه بنا شد و اولی آنست که قیمت
را از نقره بدهند هرچند فرق در میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیز نیست و معتبر
در قیمت وقت بیرون کردنست نه وقت واجب شدن و بقیمت بلد دادن زکوة
نه بلدی یا محلّی که وطن است و ملاحظه بلد زکوة دهنده میشود نه بلد غایبی که
زکوة او را میدهد و احوط در صورت اختلاف بلدین آنستکه همان جنس را بدهند
خاصه در صورتیکه غایب بوکالت از جانب آنکسی که زکوة او بر او واجب شده است
زکوة را بدهد و جایز است از برای کسیکه باید از چند نفر زکوة بدهد هر یکی را از
جنسی بدهد اما قدر زکوة که باید داده شود از برای هر نفری یکصاع است از جمیع
اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفیست و از بسنگ
تبریزی هشت عباسی یکمن الّا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع مثقالست
فصل دوم در واجب شود زکوة فطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر رمضان
و اولی جدا کردن زکوة است در شب و احوط و افضل پس انداختن زکوة است
تا پیش از نماز عید و جایز نیست پس انداختن از ظهر روز عید و احتیاط شدید
در عدم تاخیر از نماز عید است چه اوّل وقت نماز کند چه آخر وقت و اگر پس انداخت

فصل در وقت وجوب فطره

از نماز بدون جدا احوط انست که بدهد بقصد قربت وقصد نماید که اگر وقت باقیست اداء واگر قضا باید داد قضا واگر نه تصدق باشد چنانچه هرگاه بدون جدا کردن تاخیر کرد تا ظهر احوط انستکه بدهد با قصد اینکه بر فرض ثبوت قضا قضا باشد و با عدم ثبوت قضا صدقه باشد واگر بتعیین مقدار زکوة کسی نماید بایستکه جدا کند انرا از مال خود و واجب است رسانیدن چه وقت زکوة بکند ردوچه نکند ردو اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عدم فقیر یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد وجایز است جدا کردن زکوة را چه مستحق یافت شود چه نشود اگرچه احوط رسانیدن است بمستحق با وجود ان و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و اولی انست که انرا در غیر مصرف فقراء صرف ننمایند وجایز نیست که که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهند مگر در صورتیکه جمع شوند فقراء این قدر که نفری یکسر فطره نرسد که جایز است کمتر دادن وجایز است که بیکنفر اینقدر بدهند که غنی شود و اولی انست که اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان بر غیر ایشان مقدم بدارد و در جواز دادن انرا باولاد مؤمنین و شرط بودن عدالت در غیر ایشان و واجب النفقه دهنده زکوة بودن و نقل نمودن انرا از بلدی ببلد دیگر بعد از اخراج و تعیین ان بنحویست که در زکوة مال اشاره شد اگرچه تاکید در ترک نقل و صرف ان در بلد دهنده زکوة در زکوة فطره بیشتر است مهما امکن ترک نشود و همچنین وجوب رسانیدن انرا بغیر هاشمی مگر انکه دهنده زکوة هم هاشمی باشد که میتواند بهاشمی وغیر هاشمی بدهد حتی در زکوة عیال هاشمی که هاشمی نباشد اگرچه احوط دراین فرض دادن انست بغیر هاشمی وچون بعض شبهات در کرند ه

زکوة

زکوة میشود و علما از ابحر میدانند بهتر انست که در زمان غیبت زکوة را تسلیم مجتهد جامع الشرایط نماید بولایتی که از جانب فقراء دارد تا با هل استحقاق ان بقانون شرع برساند و میشود که زکوة دهنده وکیل کند مجتهد را در رسانیدن زکوة بفقیر با اعلام توکیل چون در اینصورت ان مجتهد هم باید قبل از ظهر و علی الاحوط قبل از نماز عید انرا برساند بفقیر بخلاف صورت اولی که از باب ولایت بر فقراء قبض کند که هر وقت جایز است بدهد بفقیر شرعی و در هر دو صورت اولی در حق مجتهد قبض نکردنست بهتر انستکه امینی را برای ان معین کند که او گرفته بهر کس که ان مجتهد اذن بدهد برساند

مبحث سیم در خمس است و در ان دو بابست

باب اول در انچه خمس بان تعلق میگیرد و در شرایط ان بدانکه چیزهائیکه خمس در ان واجبست هفت چیز است **اول** مالیست که از کفار حربی در جهاد بدست بیاید خواه عسکر جمع نموده باشند یا نه از جمله منقولات باشد یا نه اینها در وقتی است که جنگ باذن امام باشد و اگر چنین نباشد و در حال غیبت باشد یا از برای مجرد غارت باشد نیز مثل سابق است و اگر ممکن باشد اذن از امام مثل حال حضور امام و جنگ از برای دعوت باسلام باشد ظاهر انست که مال مخصوص امام است و همچنین در اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند واجبست بیرون کردن خمس ان و تتمه ان در حکم منافع مکاسب است و شرطست در جمیع صور ان که مال ماخوذ مال مسلمی یا مال ذمی که بواسطه دادن جزیه یا گرفتن امان از مسلمی محترم نباشد یا متعلق حق مسلمی و معاهدی نباشد والا بر گیرنده حلال نیست و خمسی ندارد **دوم** معادنست چون معدن طلا و نقره و مس و سرب و اهن و قیر و نفط و عقیق و فیروزج و غیر اینها حتی نمک و گوگرد

واحوط دادن خمس است از گل سرخ و گل سرشور و سنگ اسیا و اهک و گچ هرچند اظهر عدم جریان حکم معدن است بر انها لکن از باب منافع مکاسب خمس بانها تعلق میگیرد و در قسم اول که از معادن است معتبر است بنا بر اقوی نصاب بعد از وضع مؤنه و مصارف اخراج ان از معدن بلکه مؤنه تصفیه ان تا بحدی که مندرج در اسم جوهر یا ان معدنی بشود هرچند تمام تصفیه نشده باشد و نصاب ان بنا بر مشهور نزد متاخرین یکدینار شرعی که سه ربع مثقال صیرفی باشد و این احوط است از قول باینکه نصاب ان بیست دینار باشد که مختار جمعی است و احوط از همه عدم اشتراط نصابست مطلقا و هرگاه از معادن متعدده اخراج میکنند پس اگر از همه یک جنس اخراج میشود چون طلا یا نقره یا از یکمعدن دو سه جنس چون طلا و نقره و مس اخراج شود شرط نیست که از خارج از هر معدنی یا هر جنسی بحد نصاب باشد بلکه بحد نصاب بودن مجموع کافیست اما اگر از معادن متعدده اجناس مختلفه اخراج میشود که از هر معدنی جنسی خارج میشود معتبر است که هر یک بحد نصاب باشند بعد از وضع مؤنه مختصه بخود ان مثل ان مثل اینکه از معدنی فیروزج اخراج شود و از معدنی مس یا سرب یا قیر یا نفط و غیر ذلک سیم مالیکه در زیر زمین کرده باشند بجهة ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد و همچنین هرگاه یافت بشود در خرابه و معلوم نشود که بجهة ذخیره دفن شده است یا بجهة محفوظ بودن چند وقتی لکن بموت دفن کننده یا خراب شدن محل باقی مانده در زیر زمین بلی هرگاه معلوم باشد که محض محفوظ بودن دفن کرده است بحکم گنج نیست و فرق نیست که در بلاد کفار حربی باشد یا غیر حربی اثر اسلام بران باشد یا نباشد در زمین موات باشد یا معموره و اباد و هرگاه در بلاد اهل اسلام باشد پس در اینصورت خالی نیست از اینکه یا یافت

شده است در زمین موات یا در خرابه که مالک ندارد یا در زمینی که مالک دارد و بر غیر تقدیر اخیر لازم است خمس و باقی مال یابنده است چه اثر اسلام براو باشد یا نباشد و اما در صورت اخیر پس اگر مالک یا متصرف در زمین اگرچه غاصب باشد غیر از یابنده مال باشد پس اگر علم دارد براینکه کسانیکه متصرف در ان زمین بوده اند احدی از ایشان مالک ان مال نبوده اند بواسطه اثار طول مدت یا نداشتن امثال اینقدر مال و غیر ذلک که در اغلب اوقات حاصل است مال مال مالک میشود چهار خمس ان از او یکخمس از ان خمس است و اگر علم ندارد بحال متصرفین قبل رجوع نماید بمتصرف سابق تر از متصرفین در ان زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو بدهد بدون مطالبه و بینه و اماره چه متعدد باشد مدعی یا واحد و اگر انکار نماید بمتصرف سابق رجوع نماید اگر او ادعای ملکیت نماید حکم ان نیز حکم سابق است و همچنین حکم در سایر متصرفین از مالک و غیر مالک و احوط انستکه مطالبه اماره چنانچه در لقطه معتبر است نماید و در اینجا نیز وجوب خمس بعد از وضع مؤنه اخراج است و نصاب در این قسم بیست دینار یا قیمت بیست است از هر چیز که باشد و همینکه بعد از وضع مخارج بحد نصاب رسید باید خمس داد هرچه و هر قدر باشد و نصاب دوم نقد نیز در اینجا نیست چهارم انها چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و اما انچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در اب تحصیل شود حکم ان حکم سایر چیزهائیست که بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از روی اب گرفته شود خمس در ان واجبست بدون اعتبار نصاب و نصاب در این قسم نیز یکدینار شرعی است که هیجده نخود باشد پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب و زیادتی منافع هر زراعت و کسب هرچند کم باشد

کردن وهیمه وپوشش کندن یا آوردن وفروختن وسقائی کردن واجیر شدن حتی
بعبادات وتعلیم اطفال وعلف چیدن از صحرا وکرز نکبین وعسل کوهی جمع نمودن
وعملکی کردن وفاصدی نمودن وجعاله بر عملکی کرفتن اما زیادتی انچه از کم بجهت قوت
سال خود وعیال خود تدارک کرده باشد از ما کولات چون کندم وبرنج یا غیر ان چون زغال
وهیزم وکاه وجوبا بد خمس انها را بدهد وصوتی که عین انها و یا نحو اهی که انها را
خریده باشد از منافع اکتساب او باشند وزیاد امدن انها هم از باب تقصیر وزیاد تنک کرفتن
بر خود وعیال نموده باشد پس هر کاه عین جنس یا عوض ان از باب هدایا و تعارفات
دیکر یا موروث وبخواب باشد و یا انکه زیاد امدن بواسطه تنکی بر خود وعیال ونحو
دیکر باشد دران زیاده خمسی نیست هر چند که در فرض اخیر احوط خمس دادنست و
نیز خمسی نیست در مقداری از لباس که از منافع کسب خریده بود وبعد از انقضای
سال بماند وهم چنین در ظروف وفروش وکتب واثاث البیت وحیوان سواری
وغلام وکنیز که بماند بعد از سال مثل خانه که خریده باشد ومهر زن حتی زینتیکه بعقد
انقطاع کرفته ونحو انها از هر چیزی که وضع ان بر تقا و استمرار است پس توزیع نمیشود
بها انها بر حسب سنوات ودر مثل میراث وهبه وهدیه ومهر وعوض خلع وخمس وزکوة
وصدقه مندوبه وچیزیکه بجستن یا بوصیت منتقل شود بشخص ونماء وقف وصیدیکه
بخاطر خود بیاید بخانه وبی زحمت بدست بیاید در هیچ یک خمس نیست ودر محض زیادتی
قیمت بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در ربح نیز اکر حاصل شود بدون قصد اکتساب
مثل انکه املاکی را خرید ومقصود او زراعت بود نه فروش انها یا اصلا منفعت در
انها در نظر نداشت وبهم رسید یا مالی بارث بکسی منتقل شد وبدون اطلاع زیادتی
بهم رسانید یا منفعتی بران مترتب شد خمس واجب نیست وهر کاه جنسی از اجناس
شخصی خمس نیست در نما مالیکه خمس انرا داده باشد

زکوة را بخمس کرفت وبعد بنصاب بود وسال بر انها کذشت واجب میشود بر
او زکوة چنانچه اکر مالی را بزکوة بکیرد وبا صل نمال یا نماء از عین شود واجب میشود
خمس در زیادتی نماء ان از مؤنه سال او وعیال وجه واجب النفقه او باشند یا نباشند
پس وجوب خمس در این قسم در زائد مخارج سال او وعیال او است که مؤنه ومصارف سال
وضع میشود وهم چنین وضع میشود مخارج حیوانی که محتاج بان است وباید اشتن
ان کرایه ان واجرت خدمتکاران ودوا وغذای بیماران از خود وعیال واجرت
طبیب بلکه سایر مصارف اتفاقیه در سال چون مخارج دفن وکفن اموات از عیال
ومصارف تعلیم اطفال وختنه کردن ایشان بلکه مخارج زن اوردن برای ایشان
وضیافات متعارفه موافق شان خود پس لازم نیست اخراج خمس از وجه امثال
این مصارف که از ما بقی این خرجها را بکند ودر خرج معتبر است میانه روی بحسب حال
شخص پس اکر زیادتی نماید محسوب بر او میشود واکر تنک بکیرد بر خود زیادتی و
ضع میشود بتفصیلی که ذکر میشود هر چند احوط عدم وضع است مطلقا و
داخل میشود در اخراجات سال قیمت کنیز وغلام وحیوان سواری وظروف وکتب
ولباس ومسکن ورخت خواب که معتبر است در جمیع اینکه لایق بحال شخص باشد و
در اخر سال نباید خمس انها وامثال انها را داد واز جمله اخراجات است صدقات و
خیرات وهدایا واخراجات اسفار طاعات از زیارات وحج مستحب ودر انها میانه روی
ولیاقت بحال شخص شرط نیست مکر در اخراجات سفر خود اکرچه احوط اشتراط است
مطلقا واز انجمله است انچه ظالم میکیرد بقهر وغلبه وخسران تجارت وزراعت
دران سال وخصوصا خسران در یک تجارت وزراعت واحوط اقتصار بر اخیر است و
هم چنین از مؤنه است انچه بر او لازم شود بنذر وشبه ان وکفارات واخراجات حج

خمس زیادتی عین

واجب اگر در ان سال بهم رسد و اگر بتدریج جمع شود پس در سال اخر بهم رسد داخل
مؤنه ان سالست نه انکه از سنوات قبل جمع شده باشد و اگر در ان سال معذور شود
از رفتن محسوب میشود از مؤنه و اگر تاخیر نماید بعصیان بر او محسوب است از مؤنه هرچند
احوط عدم احتسابست چنانچه احوط بلکه اقوی عدم احتسابست در خصوص مصارفی
که اگر بکند از مؤنه محسوب میشود لکن با نکردن چندان نقص شان و خلاف زی او نباشد
مثل سفر زیارات رفتن و عطاء بارحام و غیر ایشان نمودن و عروسی کردن برای خود یا
اولاد و اقارب و امثال این امور پس در صورت ترک خمس وجه مصارف مذکوره را باید
بدهند و اما دین پس دین در ان سال از مؤنه است و همچنین از سال سابق اگر قدرت
بر اداء ان حاصل نشود مگر در این سال بخلاف انکه اگر در سابق قادر بود بر دادن و
تاخیر نمود تا این سال هرچند و جایز دست و بیرون رود که بر این تقدیر از مؤنه
محسوب نکنند احوط است و احوط اگر نگوئیم اقوی انستکه در اخراج دین چه از سال
سابق باشد یا سال حصول زیادتی و نماء اقتضا شود بر دیونی که برای مخارجی
که از منافع بجارت وضع میشود که قرض نموده باشد نه غیر انقسم دین مثل
اینکه قرض کرده ملکی و عقاری یا حیوانی یا رختی یا جواهری یا غیر اینها خریده باشد
و الا سد باب این نوع از خمس خواهد شد با انکه غالب در تعلق خمس همین قسم است
و اگر کسی بتواند اخراجات خود را بکذراند از غیر منافع مکاسب مزارع مثل مال ارثی
و نحو ان لازم نیست که اخراجات را وضع نماید از غیر منافع بلکه جایز است که وضع نماید
انرا از خصوص منافعی که خمس بان تعلق میگیرد هرچند بهتر انست که مخارج را تقسیم
و توزیع کند بر منافع مکاسب و غیر ان بالنسبه و مراد بسال در اینجا سال قمری کامل
است و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر در ابتدا سال

شروع

شروع در کسب کردن است و معتبر نیست در وجوب این قسم خمس نصاب و نه
انقضاء سال لکن جایز است تاخیر تا باخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام
که تاخیر تا باخر سال جایز نیست ششم از اموریکه خمس در ان واجب شود زمین زراعتی
بلکه مطلق زمینی است که بخرد ذمی انرا از مسلمی که باید خمس انرا از او گرفت حتی انکه
اگر همان مقدار خمس که قیمت از زمین را بخرد باز باید خمس انرا بدهد و هکذا بلی الاظهر
اختصاص حکم مذکور است بصورت خریداری نه صلح و هبه و نحو ان هرچند
تعمیم حکم در جمیع چنانچه جمعی از علما فرموده اند بعید نیست اما گرفتن خمس از قیمت
ان پس اظهر موقوف بودن است برضای ذمی بلی جایز است که خمس زمین را در دست
ذمی بگذارند و خمس منافع و اجرت المثل انرا بگیرند اینها در وقتی است که زمین
زرع باشد و اگر خانه و دکان و کاروانسرا باشد که صاحب اعیان باشند پس اگر
اخذ خمس را از اصل زمین کردند حکم بازاله اعیان و بنا نمیتوان نمود بلکه اجرت انرا فی
بودن انها را در انجا باید بدهند و متولی گرفتن این خمس امام است یا نایب او یا مطلق
وکیل هر یک یا عدول مؤمنین هم بلکه خود سادات با نبودن دیگران سهم خود را
میتوانند بگیرند بلکه مطلقا میتوانند سهم خود را بگیرند هفتم مال حلالیست که
مخلوط بمال حرام شده باشد چه از نقدین یا غیر ان حتی در ممزوج در مثل روغن و شیره و شیر
در صورتیکه صاحب ان نشناسد حتی در جمع محصوری و مقدار حرام هم زیاده بر مقدار خمس
نباشد یعنی علم بزیادتر بودن قدر حرام از پنج یک ان مال مخلوط بحرام نداشته باشد
پس اگر مالک انرا بشناسد بشخصه خمسی نیست باید حق او را باو بدهند چه کمتر از مقدار
خمس باشد چه زیادتر بصلح نمودن یا تقسیم و نحو ان و در صورت راضی نشدن مالک
حاکم شرع اجبار بر چنین صلحی مینماید بلکه با عدم امکان از خود حاکم صلح میکند

در بیان خمس [illegible]

درصورت مطالبه مالک دیگر در تصرف او و بنا بر بودن مال بر اختلاط چون اجبار بر قسمت مال مشاع اگرچه بعضیشان بلکه غصب نمودن مال غیر اختلاط بحرام در مال حاصل شود و اگر مظنه داشته باشد که مالک فلان شخص است پس اگر از شهادت عدلین یا شیاع است مقدار مال غیر را باو بدهد والا اگر فقیر باشد بعنوان مظالم باو بدهد که بر فرض مالک نبودن تصدق ازمالک باشد و اگر بداند مالک را در جمع محصوری واجب است استرضاء جمیع بصلح یا هبه و با عدم امکان باز مقام اجبار است و مظنه بحکم علم است اگر از طریق شرعی چون شهادت عدلین یا شیاع حاصل شده باشد والا معتبر نیست و همچنین ثمری ندارد علم یا مظنه چه از طریق شرعی یا غیر آن اگر بمالک بودن شخصی در جمع غیر محصوری حاصل شود و اگر مالک را بهیچ وجه نشناسد پس اگر مقدار حرام را میداند همان قدر از مختلط را بمظلمه بدهد بفقیری و احوط استیذان از حاکم شرع است چه زیاده بر خمس باشد یا کمتر و اگر نداند مقدار حرام را لکن اجمالا بداند که کمتر از خمس است همان قدر را بدهد و احوط دادن است بسید فقیری و اگر همین قدر بداند که زیاده بر خمس نیست خمس میدهد و اگر بداند که زائد بر خمس است باید اخراج کند قدری که یقین کند بخالص شدن باقی مال مختلط از حرام و احوط آنست که بسید فقیر بدهد و ما هرچند که احتیاط در ندادن مجهول المالک و مطلق مظالم بسادات میدانیم لکن در مقام چون احتیاط در رعایت جانب خمس زیادتر است عطاء بسادات را احوط دانستیم و باید دانست که آنچه مذکور شد در کفایت مقدار خمس در مال مختلط در صورتی است که باقی مال مورد مال خمسی چون ارباح مکاسب و نحو آن نباشد والا باید خمس باقی را بدهد نیز و اگر مال مختلط زکوی باشد بعد از اخراج خمس زکوة باقی را میدهد بلکه قدری

زیادتر بدهد تا علم حاصل کند باینکه زکوة قدری که در جانب خمس زده است داده شده مگر اینکه این شخص خود هم سید باشد که دادن این زیاده لازم نیست و اگر تمام باقی از خمس مال زکوة باشد فقراء با سیدی مصالحه نمایند و همچنین در مال وقف که متولی صلح بلی در وقف خاص بعید نیست که موقوف علیهم اکتفا بالخراج نمایند خمس نمایند و نیز باید دانست که بعد از همه اعمال مذکوره اگر مالک معلوم شود پس اگر امضا کند عمل او را یا ابراء کند مالک مختلط را اشکالی نیست و اگر نکند در رفع ضمان مالک و برائت ذمه او اشکال است احوط اگر نگوئیم اقوی دو دفعه دادن باین مالک است چنانچه در لقطه بعد از تصدق چنین است باب سیم در کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرایط ارباب خمس و نحو آنست بدانکه خمس بشش قسم منقسم میشود سه سهم از امام و این در این عصر متعلق بحضرت صاحب الامر است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن سبیل است و شرطست در صحت خمس نیت بنحوی که در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او و همچنین در آنچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است و باقی احکام نیت بنحویست که در زکوة گذشت و لازمست تعیین اگر متعدد باشد در ذمه او خمس از سهم امام و غیر امام و در سهم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و بقبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیت نموده بود بغیر آن و شرطست در اصناف غیر از امام اینکه اثنی عشری باشند و اما عدالت شرط نیست و همچنین شرطست که از اولاد هاشم که جد پیغمبر است باشند هرچند از اولاد علی بن ابی طالب نباشند و کفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم بودن و این معتبر است از جانب پدر نه از طرف مادر و نیز از انتساب بنا و بولد شبهه نیز از سید خمس میتوان داد و شرطست در یتیم فقر و در ابن سبیل در خصوص بلدی

فصل در بیان کیفیت قسمت خمس

کہ خمس میکیرد نہ در غیر ان بلد چنانکہ در زکوة کذشت وقیمت دادن سہم غیر امام
واجب نیست لکن احوط است وجایز نیست بنابر احوط اکر نکوئیم اقوی زیاده از مونہ
سال بفقراء سادات وایتام ایشان دادن چنانچہ جایز نیست بابن السبیل از ایشان
زاید از حاجت دادن ومعتبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است وفرقی نیست در
وجوب خمس در زمان حال حضور امام وحال غیبت ونہ در میان سہم امام وغیر امام
وجایز است رسانیدن مالک سہم غیر امام را بارباب ان واما سہم امام اختیار ان
با مجتہد عادل است ومصرف ان تتمہ اخراجات سالیانہ سادات است واکر ممکن
نباشد رسانیدن بمجتہد عادل ونہ حفظ نمودن تا انکہ بامام برسد جایز است کہ
خود یا عدول مؤمنین از بابت مذکور بسادات بدہند خاتمہ در بیان سایر
صدقات است واجب نیست تصدق کردن غیر انچہ ذکر شد مکر انکہ بنذر وعہد
یا یمین یا کفاره برکسی واجب شود وحکم اینہا بعد از این مذکور میشود ولکن سنت
موکد است تصدق کردن بقدر طاقت وکنجایش حال شخص در چیز داری بشرط بلوغ
وعقل وجواز تصرف در مال ونیت قربت وایجاب وقبول ہر چند فعلی باشد وقبض
باذن مالک وشرط نیست در کرفتن تصدق مستحب فقر وجایز نیست پس کرفتن
تصدق وافضل در ان مخفی دادن است مکر انکہ متہم شده باشد در میان مردم بترک
مواسات یا انکہ قصد او اظہار متابعت نمودن مردم باشد او را واما در تصدق
واجب افضل است مخفی نداشتن وسنت است ابتدا بچیز دادن پیش از سؤال و
مخفی شدن از فقیر بحجابی یا بظلمتی وسنت است نیز تصدق نمودن در وقت
حاجت ودر ماه رمضان وبر اقارب خود خصوصا ایتام ایشان وبر بنی ہاشم
خصوصا علویین از ایشان وسنت است تصدق نمودن در اول روز واول شب و

در روز جمعہ ودر ماه رمضان وبدست خود دادن خصوصا از برای مریض وامر نمودن
مریض بلکہ غیر مریض نیز فقیر را کہ دعا کند از برای او وسنت است بذل نمودن
چیزی را کہ نزد او محبوب باشد واختیار نمودن از برای تصدق کردن بر کزیده اموال
او ومساعده نمودن برسیدن تصدق بفقیر وسنت است تقبیل نمودن دہنده
دست خود را بعد از تصدق کردن وتقبیل نمودن چیزی را کہ تصدق نمود بعد
از دادن بفقیر ومکروه است اظہار احتیاج وفقر ومؤکد است کراہت در سؤال
نمودن در مجالس ومکروه ہست رد نمودن سائل وجایز است تصدق نمودن
باہل ذمہ بلکہ راجح است خصوصا ہرکاه خویش شخص باشد وہمچنین است حکم
غیر شیعہ از سایر اہل اسلام وجایز نیست زکوة کرفتن بر بنی ہاشم مکر در حال ضرورت
مکر زکوتی کہ از بنی ہاشم باشد وحرام نیست بر ایشان صدقات واجبہ غیر زکوة
از مندورات وکفارات ونحو اینہا ہر چند احوط نکرفتن است بلکہ نداشتن ہر چند
اقوی جواز است واما صدقہ مندوبہ جایز است کرفتن ودادن بایشان بی اشکال

مقصد چہارم در صوم وان از امور دینیست کہ میباید ومنقسم میشود
بواجب ومندوب ومکروه وحرام ودر ان چند بابست **باب اول** در بیان شرایط و
لواحق ان ودر ان دو فصل است **فصل اول** در ذکر شرایط وجوب وصحت بطریق
اجمال کہ تفصیل انچہ در ابواب سابقہ مذکور نشده است مذکور میشود دیکر
میکوئیم شرط است در وجوب روزه چند چیز **اول** و**دوم** بلوغ وعقل **سیم**
مسافر نبودن بسفری کہ نماز در ان قصر باشد **چہارم** سلامتی از مرض بلکہ جمیع
مضاری کہ بترسد شخص بسبب انہا بر نفس محترمی یا عرض محترمی یا از تلف چیزی کہ حفظ
ان واجب باشد یا از مشقت شدیدی کہ نتواند متحمل ان شد عادة ومثل اینہا بچہ

سابقاً مستی یا بیهوشی که غالب بر حواس شده باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس
و شرطیست در صحت روزه نیز چند چیز **اوّل** آنچه شرطست در وجوب مگر بلوغ که از
طفل ممیز چه دختر چه پسر روزه صحیح است و واجب نیست **دوّیم** و **سیّم** ایمان و
اسلام **چهارم** آنکه آن زمان قابل باشد از برای روزه مثل عید فطر و اضحی نباشد
و زمانی که گنجایش یکماه و یکروز نداشته باشد نباشد در جائیکه دو ماه متتابع واجب
واجب باشد و همچنین شهر رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن پس اگر
دانسته روزه غیر ماه رمضان از در ماه رمضان قصد نماید نه از آن محسوبست و نه
از ماه رمضان اگرچه جاهل باین حکم باشد امّا اگر نمیدانست که این روز از ماه رمضان
است یا سهو نموده قصد غیر آن کرده باشد آن روزه صحیح و از ماه رمضان محسوب میشود
و اگر در بین بفهمد قصد را برگرداند **پنجم** آنکه کسی که روزه سنت میخواهد بگیرد
قضا ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل کفاره آن و بعنوان در ذمه او نباشد اگر قضا از غیر
نباشد و اگر استیجار باشد بلکه مطلق تحمل ضرر ندارد **ششم** اذن از برای زن و
غلام و کنیز در روزه مستحب و امّا در واجب موسع اذن معتبر نیست بلکه مخالفت
ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوبست در آن و شرطست در صحت روزه مستحب اذن
فرزند عدم نهی پدر و مادر و خصوصاً با تألم ایشان **هفتم** اجتهاد یا تقلید در
حکم روزه که میخواهد بعمل بیاورد در جزء آن یا شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد
مثل وجوب روزه ماه رمضان بلکه هرگاه علمی باشد ضرور نیست در آن تقلید چه
در روزه و چه در غیر آن از عبادات و غیر عبادات و هرگاه اصل مطلوب بودن آنرا شرعاً
بداند و نداند که از روی وجوب یا غیر آن واجبست یا مستحب میتواند اتیان بان عمل نماید
بقصد قربت مطلقه و امّا در معرفت اجزاء و شروط روزه مثل اینکه اگر داند دانستن آنها و

ندانستن اینکه جزو شرط در صحت میباشند یا در کمال جایز است اتیان بجمیع نماید
بدون تقلید بلکه جایز است اتیان بعملی از عبادات و غیر عبادات که بداند هیچ جزئی
یا شرط صحیحی خارج از آن نیست هرچند که شخص آنرا نشناسد چنانچه اگر غافل محض باشد
و آنچه در واقع باید امساک نمود امساک نموده باشد بقصد قربت روزه اش صحیح است
و همچنین در سایر عبادات لکن در روزه سنت بلکه مطلق سنن چه روزه و چه نماز
و چه دعا و چه غیر اینها همین که بداند که حرام نیست و مطلع شود بر فتوی باستحباب از یکی
از علماء شیعه یا حدیثی در استحباب آن به بیند یا قول بوجوبی باشد با اطلاع بر عدم
وجوب آن از مجتهد خود میتواند آنرا بقصد استحباب یا قربت مطلقه بجا بیاورد و لذا این بابت
آنچه در کتب شیعه باشد از سنن امّا بشرایط مذکوره باین معنی که تقلید و احتیاج به
تقلید در خصوص اینها نیست بلی لازمست تقلید در جواز تسامح در کلیه موارد مذکوره
باین معنی که تقلید کند که در چنین موارد اتیان بعمل بقصد استحباب یا مطلق قربت نماید
ششم نیت قربت است بتفصیلی که در وضو و غیر آن گذشت بدانکه صحیح نیست روزه
بدون چیزی از شروط صحت و وجوب مگر بلوغ که اظهر صحت است از غیر بالغ با
احراز سایر شروط امّا استحاضه پس خالی بودن از آن نه شرط وجوبست و نه شرط
پس صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه هست بر او از غسلهای روز و شب را بجهت
نماز بعمل بیاورد و احوط آنست که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن
پنبه و بعنوان هرچند صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد و امّا آنچه موقوفست
صحت روزه بر آن از غسل ظاهر آنست که همان غسلهای روز است و همچنین غسل
شب گذشته اگر پیش از فجر بعمل بیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیست در صحت
روزه بلکه اظهر صحت روزه است اگرچه غسل فجر را بعد از طلوع فجر بجا آورد و احوط

همان تفصیل است و اما غسل شب پنجم داخل در صحت روزه گذشته نباشد هر چند
احوط مراعات آن است نیز و همچنین هرگاه بعد از نماز ظهر و عصر خون به بیند شرط
نیست روزه آن روز که قبل از غروب غسل بکند اگر چه احوط است و اگر بعد از نماز صبح
خون به بیند پس اگر استحاضه کثیره است صحت روزه آن روز مشروط بغسل است
که از برای ظهرین بجا می آورد و اگر متوسطه است پس بنابر مختار در باب استحاضه که در این
صورت لازم نیست غسل کردن برای ظهرین بجهة حدث اکبر بودن آن صحت آن روزه آن
روز موقوف بر این غسل است اما بنابر غیر مختار که وجوب غسل را برای خصوص نماز
صبح میدانند محتمل است که باز صحت روزه را موقوف بر غسل در این روز بدانند و
اما شرط است در صحت روزه هر جا که توقف بر غسل دارد اینکه غسل را برای نماز بجا آورد
یا نه جمعی شرط دانسته اند و اظهر عدم اشتراط است و شرط نیست پیش انداختن غسل
نماز صبح را بر طلوع فجر و فرق نیست در این حکم اینکه برای نماز ظهرین یا عشائین غسل کرده
باشد یا نکرده باشد بنابر اظهر و فرق نیست در شرط بودن غسل در استحاضه کثیره و
متوسطه و وضو در استحاضه قلیله شرط نیست اما از مریض پس صحیح نیست روزه
اگر متضرر شود بروزه گرفتن و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن و کافیست در
حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسی که مفید ظن باشد قول آن هر چند کافر باشد و
از مسافر صحیح نیست روزه واجب مگر سه روز بدل هدی و هیجده روز بدل بدنه از برای
کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمداً و روزه که نذر کرده باشد
گرفتن آن را در حضر و سفر هر دو یا سفر تنها که صحیح است چنین نذری و اما در روزه
مندوب قول بکراهت مکروه است روزه در مدینه از برای حاجت خالی از قوت نیست لکن ایشان
بان در ماه رمضان نمیتوانند کرد و اگر روزه بگیرند صاحبان اعذار سابقه مجزی نخواهد

بود از ایشان و واجبست بر ایشان قضا مگر مسافری که جاهل بحکم باشد پس مجزیست
روزه از او بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در اثنای روز بمسئله واجب
است افطار نمودن و جاهل در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالاً یا بدانند
بودن چیزی اسفر فصل دوم باید افطار کند حایض و نفسا هرگاه حاصل شود
عذر ایشان در جزئی از روز هر چند قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع شود لحظه
بعد از طلوع فجر و واجب نیست بر طفل در وقتی که بالغ شود و کافر مسلم شود در اثناء
روز تمام کردن روزه لکن مستحبست بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و
و بالغ شود بغیر مبطل بلکه احوط در آن عدم ترک است مطلقا و بر کافر اگر پیش
از ظهر مسلم شود و افطار ننموده باشد و همچنین است حال دیوانه و بیهوش اگر
زایل شود دیوانگی و بیهوشی از ایشان در اثنای روز و اما مریض و مسافر پس اگر
برطرف شود مرض دیوانگی و بیهوشی از ایشان در اثنای روز مرض و حاضر شود مسافر
پیش از ظهر و افطار نموده باشد پیش از آن واجب نیست بر ایشان روزه و نه صحیح
و اگر افطار نکرده باشند واجبست بر ایشان تمام روزه و اگر حاصل شود عذر
ایشان در اثناء روز پس مریض افطار کند چه پیش از زوال چه بعد از زوال و اما
مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید چه در شب نیت سفر
نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را لکن احوط آن
است که سفر ننماید پیش از ظهر مگر در صورتی که نیت سفر را در شب نموده باشد
و هرگاه نیت نکرده باشد در شب تمام نماید روزه را و قضا کند و مرد پیر و زن پیر
هرگاه عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان روزه چه متعسر
افطار نمایند و همچنین است حکم کسی که صاحب مرض است که سیراب نمیشود و

نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز که جایز است سیراب خوردن ولکن واجبست
در هر یک از اینها در صورت مشقت بودن روزه بر ایشان تصدق نمودن از هر روزی
یک مد از طعام و شرط نیست علاوه بر این در اخیر یأس از بهبود از مرض و واجب نیست قضا بر
مرد پیر و زن پیر مطلقا چه بر ایشان آسان شود روزه گرفتن بعد یا نه اگرچه در صورت
اولی قضا اگر دو نیست و اما صاحب ناخوشی عطش پس اگر برء از مرض از برای او حاصل شود
در بین آن رمضان و رمضان آینده واجبست بر او قضا و واجب نیست اگر برء حاصل نشود
و همچنین واجب است افطار نماید و ترک روزه کند زن حامله که وضع حمل او نزدیک
باشد هرگاه بترسد بر خود یا بر فرزند در شکم یا بر هر دو از ضرر چه از تشنگی باشد
چه از گرسنگی و همچنین زنی که شیر میدهد طفل را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر
طفل بسبب روزه گرفتن و تصدق نماید زن در عوض هر روزی یک مد از طعام و قضا
کند بعد از زوال عذر و فرقی نیست در مرضعه میان مادر و مستاجره و متبرعه در تعلق
صدقه و در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده و هرگاه ممکن نباشد
بدل آن برای مرضعه یا رفع ضرر از طفل نمیتواند افطار نماید و لازمست که تصدق
از مال مرضعه باشد و اگر جماعت مذکوره که بایست افطار نمایند روزه را بگیرند
روزه ایشان باطل است و مسقط قضا نیست در جاییکه قضا داشته باشد باب دویم
در بیان حقیقت روزه است و در آن چند فصل است **فصل اول** در زمان روزه
اول وقت آن طلوع صبح صادق است که باید ترک نماید از آن وقت اموری را که خواهد
آمد مگر جماع که باید ترک کند آنرا پیش از صبح هرگاه زمان وسعت نداشته باشد از برای آن
و غسل نمودن از جنابت و در حکم جماع است استمنا و آخر وقت آن بنا بر اقوی و
احوط برطرف شدن حمره مشرقیست که از سمت راس بگذرد و باید از باب مقدمه

در بیان حقیقت روزه

علیه

علیه قدری از شب را از آن جانبین اجتناب نماید از مفطرات **فصل دوم** در نیت
روزه بدانکه کفایت میکند در آن قصد نمودن روزه قربة الی الله و تعیین آن هرگاه
معین نباشد و اما قصد وجوب و استحباب و اخطار ضرور نیست و ترک آن مبطل
روزه است چه بر وجه عمد باشد یا نه مگر در مثل یوم الشک اگر بعد معلوم شود
که از ماه رمضان بوده باشد چنانچه می آید پس کفایت میکند در نیت ماه رمضان
اینکه امساک میکنم از اموریکه می آید قربة الی الله بدون قصد وجوب و تعیین اگر
بداند که ماه رمضان است و اگر نداند و روزه بگیرد به نیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم
شود که از ماه رمضان بود کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و مثل
رمضان است در این حکم و در عدم حاجت بتعیین با علم آن نذر معین و عهد و
یمین و استیجار و اما کفارات و نذر مطلق و روزه مندوب و محتاج است بتعیین و
وقت نیت در شب است هرچند در جزء آخر آن باشد و کفایت میکند هرگاه در
اول طلوع صبح از این قصد برنگردد و نیت روزه کند صادق داعی بر امساک مخصوص
در زمان مخصوص با او باشد و قصد منافی آن نداشته باشد پس لازم نیست سعی
نمودن در تحصیل اول فجر و نه مقارن نمودن با اخطار نمودن صورت روزه را در ذهن
و اگر ترک نماید عمدا نیت را تا داخل صبح شود روزه او صحیح نیست و قضا بر او
واجب است نه کفاره و همچنین باطل است روزه هرگاه در شب نیت کند که فردا
افطار میکنم مگر آنکه پیش از طلوع صبح از این قصد برگردد و نیت روزه کند و هرگاه
بعد از نیت روزه منافی آنرا بعمل آورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید
نیت ضرور نیست هرچند آن فعل جماع باشد اینها که ذکر کرد در روزه واجب معین است
مثل رمضان و نذر معین در حال اختیار اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که روز

در بیان نیت روزه

اول ماه رمضان است یا آن روز روز نیست که نذر معین نموده است یا فراموش
نموده باشد نیت را پس وقت نیت باقی است تا بظهر و واجبست بر کسی که علم بهم رساند
بوجوب روزه و مفطری بعمل نیاورده باشد یا بخاطرش آید بعد از فراموش نمودن
آنکه فوراً نیت کند و اگر نه روزه او باطلست اما روزه واجب غیر معین پس جایز است
تجدید نیت نمودن در آن تا بزوال در وقتی که منافی بعمل نیاورده باشد و روزه او
صحیح است و بظهر شدن فوت میشود وقت آن و اما در مندوب پس جایز است نیت
نمودن تا پیش از غروب فقط اگر بعد از نیت چیزی از روزه مانده باشد و کفایت میکند
نیت روزه رمضان پیش از دخول ماه چه بیک روز چه بیشتر و جایز است در اول شهر رمضان
نیت روزه گرفتن تمام ماه را نماید لکن اکتفا باین ننماید بلکه در هر شب نیت علیحده
نماید و منعقد نمیشود در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان نه در حضر و نه در سفر و نه
واجب باصل شرع و نه بنذر و نحو آن و نه مندوب و اما اگر جاهل بدخول شهر رمضان
باشد مثل یوم الشک یا فراموش نموده باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه اگر
واقع شود در نذر معین غیر آن بجهل یا سهو اسقاط مینماید از او و کفایت میکند از آنچه نیت
از شده است و در حکم است عهد و یمین و سنت است روزه روز سی ام شعبان
هرگاه شک عارض شود میان آنکه از شعبانست یا از رمضان و اگر نیت نماید یوم الشک را
از ماه رمضان منعقد نمیشود و همچنین هرگاه تردید نماید میان روزه رمضان و شعبان
مگر آنکه در نیت مرتب کند احدهما را بر دیگری باین نحو که در صورت بودن آن روز از ماه
رمضان از رمضان باشد و در صورت نبودن روزه مستحب باشد و اگر در یوم الشک
ظاهر شد از ماه رمضان بودن آن با عدم نیت روزه رمضان پس اگر پیش از زوال باشد و
مفطر بعمل نیاورده باشد تجدید نیت کند و آن مجزیست از روزه ماه رمضان و اگر بعد

از ظهر

از ظهر معلوم شود واجبست امساک کردن و قضا گرفتن عوض آن و اگر نیت روزه
نماید و غافل شود از آن روز یا بخوابد یا فراموش نماید روزه از او مجزیست و روزه
او صحیح است و همچنین است هرگاه نیت مفطری نموده باشد در اثنای حال در یکی
در یکی از صور مذکوره و افطار نکرده باشد بخلاف آنکه اگر نیت خروج از روزه نموده
باشد بالفعل یا قصد ریا بجزئی از آن نماید روزه او باطلست و اگر طفل بحد بلوغ
برسد پیش از ظهر تجدید نماید نیت روزه را و روزه از او مجزیست بخلاف آنکه
که اگر بعد از ظهر بحد بلوغ برسد مجزی نیست از روزه و واجب نه و واجبست بر او قضا
فصل سیم در بیان آنچه باید از آن امساک نمود چه پیش از زمان روزه مثل بقاء
بر جنابت از آنچه می باید از محرمات که اگر بفعل آورند روزه باطل میشود و آن نه چیز
است اول و دوم خوردن و آشامیدنست که هر یک مفسد روزه و موجب قضا
و کفاره میباشند مطلقا چه معتاد باشد ماکول و مشروب مثل نان و آب و چه غیر معتاد
مثل خاک و سنگ ریزه و فشرده درخت چه کثیر باشد چه قلیل مثل بقیه غذا که در
بن دندانها میماند و اگر سهواً فرو برد باطل نمیشود هرچند مقصر باشد در
خلال کردن اگرچه احوط خلال کردنست چنانچه احوط قضا نمودنست هرگاه
خلال نکرده باشد و مبطل نیست فرو بردن آب دهن هرچند طعم بهم رساند از مثل
قند زدن و مصطکی بشرط آنکه جزئی از اجزای آنها در آب دهن یافت نشود و فرو بردنست
در حکم آب دهن میان آنکه فرو برد بطریق عادت یا جمع نماید در دهن و فرو برد
و اما نخامه و نخاعه که از دماغ و سینه کنده میشوند پس اگر بفضای دهان نرسیده
فرو برد عیبی ندارد و اگر بفضای دهان رسیده آنها را فرو بردن نهایت اشکال دارد
بلکه بطلان روزه قوی است و اگر بیرون آورد آب دهن یا نخامه یا نخاعه را و فرو برد

مبطل است وهم چنین است بی ضرر غیر و مضر نیست مکیدن انکشتر بجهة رفع
تشنکی وغیران وهم چنین جایز است طعام بجهة طفل و دانه و نان در حلق مرغ و کبوتر
و بخوان نمودن نان زبان را دهان وچشیدن نمک شوربا وامثال ان مادامیکه عمدًا چیزی
فرو نبرد واحوط واولی ترک این امور است بدون ضرورت وحاجت واکر بدون اختیار
بحلق او فرو رفت چیزی در این مواضع باطل نمیشود روزه هر چند بجهة غرض صحیحی نبوده
باشد ولکن احوط ترک اختیار است بلکه احوط واقوی قضا کردنست وجایز است
مضمضه کردن از برای روزه دار هر چند بجهة غیر وضو باشد بلکه هر چند بجهة خنده
شدن باشد ولکن افضل ترک انست در غیر وضو ومکروهست که مبالغه وتکرار
کند ومستحبست که بعد از مضمضه سه مرتبه اب دهان را بیندازد وهر کاه کسی
مضمضه کند واب بحلق او فرو رود پس اکر عمدًا فرو برد روزه او باطلست وموجب
قضا وکفاره است واکر عمدًا نباشد پس اکر در وضوی نماز واجبی باشد بر او چیزی
لازم نیست وهم چنین است اکر بجهة مداوی یا ازاله نجاست باشد یا انکه بعد از
چیز خوردن باشد واما اکر در وضوی نافله باشد لازم است قضا ان وهم چنین
است اکر مضمضه را بعنوان عبث ولغو یا از برای خنک شدن دهن کرده باشد و
اب بحلق او فرو رفت واما استنشاق پس اکر بسبب ان داخل شود اب در حلق بر او
چیزی نیست واکر عمدًا فرو برد یا چیز دیکر را در دماغ بریزد وبداند که فرو میرود دیکر
احوط واقوی بطلان روزه است اما غیر دهن ودماغ از منافذی که بالخلقه راه دارد
باندرون یا بواسطه زخمی راه باندرون برساند پس اکر بانسد ان راه حلق باشد که تعدی
او منحصر باین منفذ بشود اشکالی در ابطال روزه بایصال از چنین منفذی باندرون
باندرون نیست چیز جامد باشد یا مایع وباعدم انحصار پس با اعتیاد باز بطلان

اظهر

اظهر است وباعدم اعتیاد حکم ببطلان مشکلست مکر در احتقان بمایع که نیز
متعارف کرد ان مبطل است بنا بر اظهر واما از مخرج بول پس بر فرض وصول چیزی
از انجا باندرون حکم ببطلان نمیتوان نمود وجایز است مسواک کردن حتی بچوب
تر بلکه سنت است مطلقا ولکن اکر نمود مسواک را بیرون بیاورد مادامیکه مسواک را
میکند واکر بیرون اورد ان را رفع کند اب دهن اکر بر روی انست یا انکه باز ادخال
از در دهان اب دهان را بیندازد وفرو نبرد وهم چنین است هر چیزی که از بیرون
بیرون میاورد وثانیا در دهان میکذارد از انکشتر وسنک ریزه وریسمان خیاطی
وجولاهی سیم جماع کردنست وان مفسد روزه است چنانچه موجب قضا وکفاره
است نیز مطلقا چه در قبل وچه در دبر چه در فاعل وچه در مفعول هر چند مفعول
مرد باشد چه انزال بشود چه نشود وهم چنین در فرج حیوانات واکر محتلم شود در
روز روزه مفسد روزه نیست وتعجیل در غسل هم لازم نیست چهارم کذب بر
خدا ورسول وائمه علیهم السلام است که مبطل روزه وموجب قضا وکفاره است ولکن
در وقتی مبطل است که بداند کذب است ونسبت او را بدهد بیکی از ایشان وهر کاه
اعتقاد کذب بودن نداشته باشد ونسبت بدهد ودر واقع کذب باشد مبطل
نیست ونه موجب قضا وکفاره است واحوط الحاق نمودن حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام است بسایر معصومین علیهم هر چند اظهر عدم الحاق است واما کذب بر غیر
خدا ورسول وائمه علیهم السلام پس موجب قضا وکفاره نمیشود هر چند بر سایر انبیا
واوصیای ایشان باشد پنجم ارتماس در ابست که مبطل روزه وموجب قضا وکفاره
است وحاصل میشود ان بفرو رفتن در اب بلکه بفرو بردن سر در اب هر چند بدن
یا موی سر بیرون باشد از اب وفرقی نیست در میان روزه واجب ومستحب در انشا ونه

در میان آنکه بدفعه عرفیه سر بزیر آب کند یا آنکه هر جزئی را در وقتی زیر آب کند که مجموع
در یک حال زیر آب نباشد که بر این تقدیر نه حرام است و نه مفطر لیکن اگر سر در زیر
آب نماید بقصد غسل کردن غسل او باطل است چه آب برسد بجوف او یا نرسد چه
مسدود باشد منافذ سر یا نباشد اینها همه بر تقدیر عمد بودن ارتماس است و اما
اگر سهوا ارتماس نماید باعث فساد روزه نمیشود هر چند که آب داخل جوف او شود
مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر شود و مبادرت ننماید به بیرون آوردن سر
از آب و غسل در هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهوا در آب غصبی پس اگر متذکر
غصبیت آن نبوده یا از اصل نمیدانسته است که مغصوب است صحیح است غسل و
روزه او و اگر متذکر غصبیت آن بوده صحیح است روزه او و لکن غسل او باطل است
ششم رسیدن غبار است بحلق و حلق آن مخرج خا نقطه دار است و آن موجب
قضا و کفاره است چه غبار حلال باشد مثل آرد یا حرام مثل خاک هر گاه خود
برساند آن را بحلق یا باعث شود مثل آنکه آن موجب رسیدن باشد مثل آنکه بایستد
در موضعی که غبار باشد و حفظ ننماید از خود بخلاف آنکه هر گاه حفظ نماید از
خود بنحوی که باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار در حلق او داخل شده است که
ضرر ندارد و معتبر نیست در آن غلیظ بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن
بحس بصری بنا بر احوط اگر چه حکم ببطلان در غیر غلیظ از آن نمیتوان نمود و جمعی
الحاق نموده اند بغبار دود و بخار را اگر غلیظ باشد و احوط اجتناب است بلکه خالی
از قوت نیست خصوصا اگر بطریق تلذذ و تغذی باشد مثل دود قلیان و شطب هفتم
قی کردن و آن موجب قضا است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار قی نماید
بر او چیزی نیست و اگر بطریق ضرورت شده باشد عقاب ندارد لکن مفسد روزه است

ومدار

ومدار در آن بر صدق عرفیست پس نیست از این باب بیرون آمدن هستهٔ و
کرم و نحو آنها و هم چنین هر گاه غذا یا آب بیرون آید بحلق و بر گردد مضر نیست
و اگر در رفضاد ... بیاید باز ابر یزد و اگر عمدا فرو برد قضا و کفاره واجب است
بر او هشتم استمنا یعنی اخراج نمودن منی بغیر جماع از خود و واجب میشود بآن قضا
و کفاره و هم چنین است عملی که سبب انزال بشود عادة هر چند قصد انزال
بآن نشود و اگر قصد انزال داشته باشد بفعلی و منی بیرون نیاید فعل حرام
کرده است لکن روزه اش صحیح است و اگر بنظر کردن و نگاه کردن خارج شود
منی هر گاه قصد انزال باشد یا آنکه عادة او خروج منی باشد موجب قضا
و کفاره میباشد چه بحلال باشد چه بحرام و هم چنین حال گوش دادن بصدای زن
و سخن آن و تخیل جماع و نحو آن هر گاه باعث خروج منی شود و اگر قصد انزال
نداشته باشد بفعلی و نه بحسب عادة مطلقه یا عادة این شخص باعث نزول منی باشد
پس اگر انزال نشود اشکالی نیست نه روزه باطل است و نه فعل حرامی کرده است
اگر اصل عمل حرام نباشد و اگر انزال شود اتفاقا پس در بطلان روزه خلافست
احوط بلکه اقوی وجوب قضا است بلی هر گاه بدون نظر یا لمس یا تخیل نزول منی
شود چیزی بر او نیست مثل محتلم شدن در روز و روزه است نهم احتقان بمایع
است و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و در صورت حاجت و
ضرورت اقوی بطلان روزه است خاصه و احتقان بجامد که شیاف باشد حرام و
مفسد روزه نیست اگر چه احوط ترک است نزد هم بقاء بر جنابت عمدا تا
صبح چه باحتلام باشد یا بغیر آن چه بیدار بماند یا بخوابد بقصد ترک غسل در شب
با تمکن از غسل یا تیمم و این موجب بطلان روزه است چه در رمضان یا قضاء آن یا غیر

ابنها از روزهای واجب چه معین باشد بنذر یا غیر آن وچه موسع باشد بلکه در
روزه که تتابع شرط است مفسد تتابع است چون بتقصیر افساد صوم کرده او خلاف
تتابع نموده وموجب کفاره هم هست در خصوص صوم رمضان وهر روزه که در ابطال
از کفاره باشد چون نذر معین بالاصل یا بالعرض ودر توقف داشتن صحت روزه
مستحب بر غسل جنابت یا غسل حیض ونفاس تامل است اقوی عدم توقف است اگر
چه مجنب شدن در روز عمداً وامدن خون حیض ونفاس مبطل است ومثل تعمد
بقاء بر جنابت است مجنب شدن در زمانی از شب که وقت وسعت غسل یا تیمم
نداشته باشد یا انکه قادر بر غسل یا تیمم نباشد یا فاقد طهورین باشد واگر
اعتقاد قطعی یا ظنی داشت که وقت وسعت دارد وخود را جنب کرد یا انکه تاخیر کند
در غسل یا تیمم باین اعتقاد پس از ان معلوم شود که وقت نداشته است چیزی بر او نیست
بلی اگر بی مراعات وفحص این اعتقاد را کرده بوده است قضا کند روزه ان روز را او
تعمد بقاء بر حدث حیض ونفاس که پس از پاک شدن عمداً تاخیر غسل یا تیمم کند
تا صبح مثل تعمد بقاء بر جنابت است در بطلان روزه ووجوب قضا بلکه کفاره
بنا بر اقوی ... استحاضه کثیره ومتوسطه در صورت انقطاع پس تاخیر غسل
در انها تا صبح موجب بطلان صوم وکفاره نیست اگر چه احوط قضا است در روزه
که قضا دارد بلکه احوط کفاره است بلی اظهر توقف صحت صوم است بر غسل انقطاع
استحاضه اگر چه بعد از صبح غسل کند چنانچه موقوف بوده است بر غسل صبح در صورت
عدم انقطاع ان وهر گاه جنب وحایض ونفسا متمکن از غسل در شب نباشند واجب
است تیمم کنند بلکه واجب است تیمم را باقی بدارند تا صبح که نخوابند ومحدث بحدث
اصغر نشوند وفاقد طهورین یا غیر متمکن از غسل وتیمم بسبب دیگر حکم او در روزه

حکم

حکم نماز نیست که از او ساقط باشد اگر چه گذشت که احوط بلکه اقوی عدم ترک تیمم
است بی طهارت پس واجب است که روزه را بگیرد وصحیح است روزه بدون حاجت بقضا
اگر چه قضا نیز احوط است وحرام نیست در حق او تعمد بقاء بر جنابت یا حدث حیض و
نفاس بدانکه بحکم تعمد بقاء بر جنابت یا حدث حیض ونفاس بدانکه بحکم در وجوب قضا
وکفاره است خوابیدن جنب بعد از علم بجنابت خود با قصد غسل نکردن یا بیدار نشدن
یا بخوابد با اعتیاد بر بیدار نشدن وهمچنین در صورتیکه احتمال ندهد بیدار شدن را
در زمانیکه بتواند غسل یا تیمم را بجا بیاورد قبل از صبح بلکه در صورتیکه احتمال
بیدار شدن وبیدار نشدن متساوی باشند در نظر مکلف وبیدار نشود تا
صبح احوط قضا بلکه کفاره است اما خوابیدن بعد از جنابت با قصد بیدار
شدن وغسل کردن واعتیاد بر بیدار شدن یا قطع یا ظن با ... ن با اعتقاد بدرک غسل در شب
یا تیمم پس از ان اتفاق بیفتد که بیدار نشود یا وقتی بیدار شود که متمکن از غسل
یا تیمم نباشد پس این ضرر ندارد در روزه اش صحیح است اگر چه واجب موسع باشد
چون قضاء رمضان ونذر مطلق یا کفاره واحوط قضا بلکه کفاره است و
هر گاه در خواب بیدن خواب وهم غافل از غسل کردن باشد یا متردد باشد در اینکه
غسل خواهد کرد یا نه یا انکه بیدار خواهد شد یا نه پس بیدار نشود تا صبح روزه اش
باطل است وقضاء ان لازم است ودر لزوم کفاره تامل است اما در خواب دوم که
بعد از بیدار شدن از این خواب دوم باز بخوابد وبیدار نشود تا صبح پس بنا بر مشهور
منصور واجب است قضا وکفاره اگر چه قاصد غسل کردن باشد بلکه هر چند از
عادت او بیدار شدن باشد وبیدار نشود وحکم خوابهای بعد هر چه باشد همین
است که مذکور شد واگر غافل شود از جنابت خود یا نداند که محتلم شده است و یا انکه

فراموش کند جنابت خود را یا غافل شود از غسل کردن یا فراموش کند انرا و یا نداند
که شب روزه است یا فراموش کند انرا پس حکم بقضا و کفاره نمیتوان نمود اگرچه قضا
احوط است باب سیم در احکام است و دران چند فصل است فصل اول

انکه انچه مذکور شد که مبطل روزه است در وقتی است که بعمل اورد انرا از روی عمد
و اختیار پس هرگاه فراموش کند روزه بودنش را یا ملتفت نباشد و مفطری را بجا اورد
روزه او باطل نمیشود و اگر بداند که روزه است لکن فراموش کرده باشد مبطل بودن
چیزی را یا انکه از اصل ندانسته باشد که ان مفطر و مبطل روزه است و انرا بجا اورد
اقوی وجوب قضا و احوط وجوب کفاره است بلکه وجوب کفاره در صورت تقصیر
در یاد گرفتن حکم مسئله در کمال قوت است و ازین قبیل است اینکه با انسیان
از روزه مفطری را بجا اورد و بگمان باطل شدن روزه عمدا افطار کند یا انکه بگمان
اینکه روزه مستحب است افطار کند بعد معلوم شود که واجب بوده است قضا لازم
است و همچنین باطل نمیشود هرگاه بدون قصد و اراده فعل مفطری از او واقع
شود مثل انکه پشه پرواز نماید و در حلق او داخل شود غبار غلیظ در حلق او در
محلی که احتراز از ان ممکن نباشد و همچنین هرگاه بیفشرند در حلق او چیزی را یا اینکه
بزنند او را اگر بی اختیار و بی قصد شود و بخورد و اگر او را بترسانند بضرر بر نفس
یا عیال یا مال خود یا از جهت ضرر دینی و بنحویکه لایق بحال او نباشد تحمل ان
و قرائن شهادت بدهد که اگر افطار نکند چنان خواهد شد پس اگر افطار نماید روزه
او باطل است و قضا بر او واجب است بدون کفاره و مثل این است تقیه از مخالفین
در روز عید فطر ایشان که شرعا ثابت نباشد و حکم بافطار نمایند و اما در مقام
تقیه در حکم مفطر بودن چیزی مثل بقاء بر جنابت مثلا یا اینکه انتهاء روز بغروب

روزه هم مبطل نیست

استتار قرص است پس اگر تقیه کند در تناول انچیز یا قبل از مغرب شرعی افطار
کند از باب تقیه روزه اش صحیح است و قضا و کفاره بر او نیست و احوط قضا کردن
است و اگر شک داشته باشد در اینکه چیزی مبطل روزه است یا نه مثل اینکه
مجتهد است و ممکن نمیشود او را فهمیدن حکم ان یا مقلد است و دستش بمجتهد
نمیرسد جایز نیست تناول ان چیز و اگر تناول نماید بعد معلوم شود که مبطل بوده
است قضا و کفاره هر دو لازم است بلی اگر معلوم شود که مبطل نبوده است قضا
و کفاره نیست اگرچه احوط است فصل دویم در بیان مفطراتی که حرام نیست
ارتکاب انها و لکن موجب قضا میشود نه کفاره و انها چند چیز است اول افطار کردن
پیش از تفحص از صبح با قدرت بر ان که جایز است تا یقین بطلوع صبح ندارد و لکن
اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا بر او لازم است نه کفاره و اگر ملاحظه
و تفحص نماید و مطمئن شود بباقی بودن شب یا قدرت بر ان نداشته باشد و بعد
معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست بر او قضا و نه کفاره و مخصوص است
حکم بصحت بر تقدیر تفحص نمودن بشهر رمضان و هر واجب معین اما در غیر اینها
اکتفا بچنین روزه نمیکند بلکه احوط در غیر رمضان قضا گرفتن است در هرجا
که قضاء ان رسیده باشد دویم اعتماد نمودن بر قول کسیکه خبر بدهد که شب است
و بان مطمئن شود و مظنه بقول او بهم رساند و مفطر بعمل اورد و بعد معلوم شود
که صبح طالع بوده و اگر علم بهم رساند یا انکه خود تفحص کند قضا لازم نیست سیم
اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید و
چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا نه کفاره
و اگر معلوم نشود که افطار در روز واقع شده است حکم ببطلان روزه و قضا نمیشود

در بیان مفطراتی که روزه را باطل میکند

در بیان ... رمضان

اگرچه مظنه بهم رساند که در روز شده است چهارم آنکه یقین کند بقول کسی
هرچند که عادل نباشد باینکه مغرب شده است و افطار کند بعد معلوم شود
که در روز افطار کرده است واجب است قضا کند اگرچه این شخص کور باشد یا
بعد در دیگر معذور از فحص باشد و یا اینکه دو شاهد عادل شهادت داده باشند
بدخول شب و اگر یقین نکرده افطار نمود احوط و اقوی آنست که کفاره هم بدهد مگر
در کور بلکه مطلق معذور و مگر در صورت شهادت عدلین پنجم آنکه بواسطه
تاریکی هوا اعتقاد کند که مغربست و افطار کند و معلوم شود که در روز
بوده است قضا لازم است بلکه در صورت عدم یقین بشب خصوص در صورت
شک قوی احوط کفاره است نیز بلی اگر تاریکی بواسطه ابر شدید باشد و افطار
کند با قطع یا ظن قوی قضا و کفاره لازم نیست و با شک هر دو لازم است
و در عدم کفایت روزه در این صور فرقی میان روزه ماه رمضان و غیر آن نیست بلی
لزوم قضا یا کفاره در صورتی است که معلوم شود افطار در روز واقع شده است
والا حکم بقضا نمیشود اگرچه در غیر صورت قطع بوقوع در شب احوط است ششم
کذشتن که داخل کردن آب در دهن بجهت تبرید یا بعبث یا در مضمضه وضو مستحب
اگر آب فرو رود آن روزه را قضا کند **فصل نهم** حرام است روزه واجب معین
بالذات را افطار کردن بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان
و نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین را پیش از زوال چه قضا
شهر رمضان باشد چه غیر آن و قضا چه از خود باشد چه از غیر و از غیر چه بر وجه
تبرع باشد و چه بر وجه ولایت و چه بر وجه استیجار و مکروه است افطار نمودن بعد
از زوال در غیر قضا شهر رمضان و در آن حرام است و اگر مضیق باشد وقت قضا

معین است اتمام آن و لازم میشود کفاره اگر باطل کند قبل از زوال و بعد از زوال
بتکرر موجب آن اگر واقع شود در ایام متعدده و اگر در آخر ماه رمضان افطار کند و
بعد ثابت شود که روز عید است در آن کفاره نیست و اگر مردی زن خود را اکراه
نماید بر جماع و هر دو صائم باشند واجب است دو کفاره بر زوج و اگر زن اطاعت
شوهر نموده باشد واجب است بر هر یک یک کفاره **فصل چهارم** در علامات اول
ماه رمضان است و آن چند چیز است **اول** دیدن هلال پس هر که دید ماه را واجب
شود بر آن روزه هر گاه یقین داشته باشد بدیدن هرچند دیگری ندیده باشد دوم
کذشتن سی روز از هلال شعبان که در این صورت واجب شود روزه هرچند هلال
شهر رمضان دیده نشود و همچنین هلال شوال معلوم میشود بکذشتن سی روز
از هلال ماه رمضان **سیم** شهادت عدلین هر گاه موافق باشند در شهادت
در وصف هلال و شهادت بدهند بدیدن و موقوف نیست قبول آن بر حکم حاکم
شرع بلکه مقبول است شهادت ایشان هرچند حاکم شرع رد نماید شهادت ایشان را بجهت
عدم معرفت بر حال ایشان یا بسبب اشتباه در امر ایشان **چهارم** شیاع باینکه جمعی
بگویند که ما دیدیم و ثابت میشود بآن هلال با حصول علم و هرچه علم بآن حاصل
شود و در اکتفاء بعلم حاصل از قواعد نجوم تامل است **فصل پنجم** شرط است در
وجوب قضا بلوغ و عقل و اسلام و ایمان پس واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه و بیهوش
و کافر مگر آنکه ادراک نمایند آنها اول صبح صادق را با شرایط و اما حایض و نفسا پس
واجب است بر هر یک قضا و همچنین بر کسیکه خواب رفته باشد در تمام روز و نیت
نکرده باشد روزه را بعد از وجوب بر او و عدم قیام غیر روزه مقام آن و کسیکه
فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بکذرد بر آن چند روز یا کل ماه که واجب است

بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل آن تا شب واجب نیست بر او قضا و هم
چنین واجبست قضا بر مرتد چه ملی باشد چه فطری و واجب نیست بر سنی و غیر سنی از سایر
فرق اسلام که محکوم بکفر نیند مثل خوارج و غلات مگر آنچه فوت شده از ایشان یا
اخلال رسانیده باشند بان بنا بر مذهب خود هرچند بنا بر مذهب شیعه صحیح باشد
و وجوب قضا فوری نیست و مستحب است تتابع در ان واجب نیست چه از یکسال
بگذرد یا بیشتر لکن سنت است و روزه مستحب صحیح نیست از کسی که در ذمه او روزه
واجب باشد مگر آنکه قادر نباشد بر واجب

دیر بتر دران

تمت که صحیحست

کتاب المعاملات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین **و بعد** چون
تکمیل و تهذیب نفوس و اخلاق مرتبط و منوط بعبادات و اجتناب از محرمات بلکه مکروهات
است و غصب و ظلم از اشد محرمات و وقوع آن در اب و زمین و لباس از شروط صحت طهارت و
نماز است و این موقوفست بر دانستن بسیاری از مسائل معاملات و تجارات چنانچه حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین در اوقاتیکه تشریف فرمای کوفه بودند بعد از فراغ از تعقیبات
نماز صبح بر هر سر بازاری باواز بلند میفرمودند معاشر الناس الفقه ثم المتجر لهذا لازم
دانست که مختصری از مسائل معاملات از اقسام بیع و اجاره و شراکت و مضاربه و مزارعه و مساقاة
و ضمانت و کفالت و حواله و رهن و پاره از مسائل اطعمه و اشربه در این رساله مذکور داریم
تا بندگان الهی بدانند که شرط رضای ایشان در معاملات پس از رضای خداوند تعالی است
و در این کتاب چند مطلب مشتمل بر چند فصلی یاد میکنیم **مطلب اول** در مطلق تجارت

هکل

فصل علم تجارت از جهت عروض احکام تکلیفیه بر پنج قسم میشود **اول** تجارت واجبه است
که بجهة حفظ نفس خود و عیال واجب النفقه باشد و بغیر تجارت ممکن نباشد اتیان بعبادات
واجبه چون خریدن آب برای طهارت و لباس و تحصیل مکان مباح برای نماز **دویم** تجارت
مستحبه است که غرض از آن وسعت دادن بر عیال و احسان بفقراء و ضیافت غرباء و مطلق
مؤمنین و بناء مساجد و مدارس و پل و رباط و نحو اینها باشد **سیم** تجارت مباحه است
که غرض محض توفیر و توفیر روزی خود و عیال بدون غرض شرعی باشد **چهارم** تجارة مکروهه است
که غرض از ان امر مکروهی باشد یا در شریعت نهی تنزیهی از خصوص آن رسیده باشد مثل صرافی
و غصابی و کفن فروشی و غلام و کنیز فروشی و حبس غله نمودن بلکه مطلق فروش غله و حجامی
و حجامت کردن با شرط اجرت و هم چنین قابله شدن و اجرت گرفتن بر جهانیدن حیوان نر بر
حیوان ماده و معامله کردن با کسانیکه اجتناب از مال حرام ندارند خصوص ظلمه و با
کسانیکه پست فطرة و پست طبیعتند که باک ندارند از آنچه با ایشان یا در حق ایشان گفته
میشود یا ایشان بد بگویند میگویند چون غالب اهل این زمان یا کسانیکه صاحب عیب
باشند چون خوره و پیس و معامله با کردها و لرها و با اهل ذمه از یهود و نصاری و اجرت گرفتن
بر تعلیم قرآن و تجارت کردن در دریا و کشیدن تخم حیوانات **پنجم** تجارت حرام است و این
چند چیز است **اول** فروختن و خریدن هر چیزی که عین آن نجس باشد چون خوک و سگ
مگر سگ شکاری و سگ پاسبان گله و سایر حیوانات و پاسبان باغ و خانه که بیع اینها
جایز است و خود هبه یا صلح بلا عوض است که عوض مقصود اعلیحده هبه و صلح نماید و
بول و غایط انسان و هر حیوان حرام گوشت و هم چنین شراب و عرق و خون حتی از حلال گوشت
مگر خون متخلف در ذبیحه و از حیوانی که خون جهنده نداشته باشد چون ماهی و اگر قسام
مارها و هم چنین پشه و مردار هر قسم حیوانی که خون جهنده داشته باشد و هم چنین اجزاء

میته از پوست و روده و سایر اجزا اینکه جان در ان حلول داشته پس این صاعوریها
که در غالب از اسب و قاطر و الاغ مردار میکنند جمیعاً و معامله و مطلق استعمال حتی بدون
رطوبت حرام است و پول ثمن سحت و حرام است و هم چنین است پوست تازه کان یا قطع
قطعه اینکه از بلاد کفر می اورند یا از دست کافر گرفته شود اگرچه در بلاد اسلام باشد
یا انکه ان بیابانی یا جاده برداشتند چون گوشت پخته یا نا پخته یا جلد دباغی شده بلکه جلد
کتاب و کارد و شمشیر و غیر ذلک همه اینها بظاهر شرع نجس و معامله و استعمال انها حرام
و ثمن انها سحت است بلی اگر بواسطه تصرف یا اثری بیقین حاصل شود که از دست مسلمی
که بی مبالاتی او معلوم نباشد گرفته شده است یا افتاده است یا انکه بیقین بهم رسد
که مسلم انرا تذکیه کرده است بظاهر بیع و استعمال ان جایز است و پاکست اگر بیقین
بعروض نجاستی یکو مثل ملاقات کافر با رطوبت حاصل نباشد پس چربی و کره و پنیر و چرم
و روغن و شمعی که از حیوانات گرفته از غیر بلاد اسلام میاورند جمیع اینها نجس و بیع و
مطلق استعمال و ثمن انها حرام نعوذ بالله من شر یوم الحساب و محض دخول انها در بازار
مسلمین یا گرفتن انها از دست مسلم با علم باینکه از ان بلاد اورده میشود هیچ وجه
ثمری ندارد و هم چنین بودن مسلم در بلاد ایشان بعد از انکه بازار بازار کفر و بلد
کفر است فائده ندارد و اگر چیزی که پاک بوده متنجس شود پس اگر قابل تطهیر باشد بغیر
طریق استحاله و انقلاب مثل جامدات معامله انها جایز است اگرچه تطهیر نکرده باشد
و اگر قابل تطهیر نباشد چون شکراب و دوشاب و اب غوره و سرکه و گلاب و هر مایعی غیر از
اب که نجس شده باشند که چه قابل طهارت نیست لکن جایز است بیع ان برای سوزانیدن
چه در زیر سقف یا زیر اسمان یا برای چرب کردن شتر و بنجر بایدش و با ید بخرید از اعلام داد که
نجس است ی و دویم مبایعه الات اعمال محرمه است چون ساز و نقاره و نی و سورنا و

[illegible]

موزکان و طبل لهو و نرد و شطرنج و بت و صلیب و مانند اینها بلکه لازم است شکستن
اینها و احترامی که باعث ضمان شکننده شود ندارند و در حکم اینها است اجاره دادن
خانه یا کشتی یا مال بارکش را برای عمل حرام مثل حمل و نقل شراب و سواری ظالم برای ظلم
و بعید نیست که از این قبیل دانیم اجاره دادن برای حمل و نقل اعیان نجسه چون جلود
میته و روغنهای نجس که از بلاد کفر میاورند و هم چنین مبایعه الات حرب بدشمنان
دین در حال جنگ با مسلمین و فروختن انگور و خرما و نحو انها برای شراب
کردن چه با شرط صریح یا ضمنی و مطلق قرار در مبایعه و هرگاه بر این قرار نباشد
لکن بداند که شراب میکند اگرچه اقوی جواز است لکن احوط ترک است و اظهر انستکه
این حرمت مقتضی فساد معامله است که عوض باقی بر ملک غیر و بدون اذن مجدد صاحبان
حرام است بر بایع و موجر سیم مبایعه چیزهائیست که نفع معتدبه حلال در انها
نباشد چون موش و عقرب و وزغ و خرچنگ و جوجه سنگ پشت و مار و مورچه و مگس و زنبور
و سایر حشرات و مین بلکه جمعی از ان قبیل شمرده اند بیع مسوخات را مثل فیل و خرگوش و میمون بلکه
شغال و روباه و امثال اینها ظاهر است لهذا جواز مبایعه اینها قوی است بلکه چیزی
است مبایعه غیر اینها از امور مذکوره و غیرها در وقتی که انتفاع حلالی منظور باشد
چهارم هر عملی است که بخصوصه نهی از ان یا معامله ان وارد شده باشد مثل ساختن
صور مجسمه انسان و سایر حیوانها بلکه احوط اجتناب از هر صوره جسم داری است بلکه
اظهر وجوب کسر و تغییر چنین صورتها است و هم چنین حرام است غنا کردن چه در
اشعار و چه در مراثی و قرائت قران و دعا و اذان و غیر اینها و موضوع غنا مرجوع
بعرف است و ظاهر صدق است بر هر صوت نیکوئی که مشتمل بر ترجیع و بطرب ورنده
باشد و احوط اجتناب است از اوازهای مشتبه خصوص در صورتیکه افراد یقینی الغنا در

اینها را اگر لکن انتفاع حلال اینها بعد از ... [illegible]

نداشته باشد اگرچه اقوی جواز است هرچند در صورت اخیر خالی از اشکال نیست و مشهور
اصحاب استثنا فرموده‌اند غنای زن مغنیه و اجرت گرفتن او را در خصوص مجالس عروسی
برای خصوص زنان در صورتیکه با باطل در نفس الفاظ چون دروغ و در خارج چون
آلات لهو و در محل دخول مردان نباشد بلکه جماعتی در اینصورت نیز جایز دانسته‌اند که هرگاه
امور خارجیه حرام باشد نه از لوازم مذکوره و بعضی حدی را هم در صورت مخصوص است در میان اعراب
برای تند رفتن شتران استثنا فرموده‌اند و اقوی عدم جواز است مطلقا و اخبار مجوزه
محمول بر تقیه یا محامل دیگر است و چنانچه اصل این عمل حرام است و همچنین حرام است
نیاحه بباطل و اجرت آن و هجو کردن یکی از مؤمنین را باشعار و اجرت بر آن و همچنین
هجو کردن مؤمنین چه بشعر و چه بکلام مسجع و مقفی و اخذ اجرت بر آن و هجای کفار و
سنیان از فرق مسلمین که احترامی در مذهب حق ندارند جایز است بلکه هجای مؤمنین
نیز در صورتیکه ردع ایشان از معاصی موقوف بهجا باشد و همچنین حرام است غیبت
کردن مستورین از اهل ایمان و اخذ اجرت بر آن مگر از باب تظلم نزد کسیکه امید رفع ظلم یا
اعانت و یا شماتت خوف احترامی بر آن نگذارده باشد یا بجهت نهی از منکر که بشنود ترک کند و غیر ذلک
از صور مستثنا غیبت و همچنین حرام است دروغ گفتن و نمامی و سخن چینی کردن و اذیت نمودن
بدشنام دادن و اجرت گرفتن بر آن مگر دروغ برای اصلاح فیما بین دو نفر یا جمعی از مسلمین
بلکه جواز آن بجهت دفع شر زنان و اطفال نیز وارد است و همچنین حرام است سحر و شعبده
کردن و اخذ اجرت بر آن و بر تعلیم آن و از جمله سحر است بستن مردان و عداوت انداختن میان
شوهر و زن و غیر ایشان باعمال مخصوصه بهتان و تسخیر ملئکه و اجنه بلکه مطلقا ارواح نیز
و همچنین حرام است متشبه شدن مردان بزینت و زی زنان و پوشیدن لباسهای مخصوصه
ایشان و همچنین برعکس بپوشند زنان لباس مخصوص مردان را و این مختلف میشود باختلاف

بلدان و مکان و زمان و در لباس مشترک اشکالی نیست و آنچه مردان در مجالس شبیه لباس
زنان میپوشند محل اشکال است **پنجم** اجرت گرفتن بجا آوردن عمل واجب است در حق اجیر
چه واجب عینی باشد مثل نماز و روزه یا واجب کفائی مثل غسل اموات و کفن و دفن ایشان
مگر در جهاد با کفار که جایز است با وجوب کفائی آن در حق فاعل نیز در صورت وجوب عینی
در حق او و همچنین است اذان در صورت جواز آن و همچنین ادای شهادت نمودن یا امر
و حکم کردن و غیر اینها از واجبات شرعیه اما معاملات و صناعات که نظام معاش موقوف
بر اینها است پس اینها از واجبات توصلیه میباشد که منافات با اخذ اجرت و عوض ندارند
بلکه شرع اینها و رواج اینها در اینصورت است و فی الحقیقه واجب هم قسم آنست در صورت
وجوب و الا با وجود من به الکفایه مستحب است اشکالی در اخذ عوض بر اینها نیست **فصل**
هرگاه تجارت واجب باشد و عمل آن یا ترتب آثار بر آن موقوف بر تعلم اسباب و شروط
آن بوده باشد واجب میشود تعلم مسائل آن از باب مقدمه و الا مستحب است که مسائل آنرا
یاد بگیرد تا در ربا و بحرام از محرمات واقع نشود و نیز مستحب است که غرض از تجارت خود را
امور راجحه در شرع قرار دهد مثل وسعت بر عیال و اطفال و اعانت و رغایب امور
دینی و سایر خیرات و مبرات از بنای مساجد و رباطات و امثال اینها و حرص زیاد در تحصیل
مال بتجارات شدیده یا مستغرقه اوقات خود نداشته باشد و نیز مستحب است که بعد
نشستن بسم الله بگوید و حمد خداوند بجا آورد و شهادتین بگوید و از خداوند مسئلت
نعمت حلال و تجنب از حرام نماید و خود را در پناه خداوند قرار دهد از ظلم کردن و مظلوم
شدن و ضرر کردن و تکبیر بگوید بعد از خریدن و بخواند دعائی چند را که در این مقام
وارد است و نیز مستحب است که تسویه کند میان مشتریها و تفاوت نگذارد مگر آنکه
تفاوتی بین در علم یا عمل داشته باشند و نیز مستحب است که برای خود کم بگیرد و بغیر زیاد

بدهد بمحل یکه وزن یا مقدار مجهول نشود و مستحبست اجابت کند بایع یا خریدار
یکدیگر را در طلب فسخ و اقاله نمودن و امور مستحبه دیگر نیز هست **فصل** مکروه
است که فروشنده مدح کند مال خود را و مشتری مذمت آن کند و بعکس در ثمن و مکروهست
قسم یاد کردن هر یک از متبایعین و نشستن در محل تاریکی که عیب مبیع ظاهر نشود و نفع
گرفتن از کسیکه وعده احسان باو کرده باشد بلکه مکروهست نفع گرفتن از مؤمن مطلقا
مگر بقدر گذران خود در ایام معامله و معامله کردن بین الطلوعین از طلوع صبح صادق
تا طلوع افتاب و داخل شدن در بازار قبل از دیگران و معامله کردن با مردمان پست
و پست فطرة و با اشخاصیکه نقصی یا مرضی در بدن ایشان باشد و مباشرت و وکیل شدن
در صورتیکه خوب مسلط بر صحیح آن نباشد و زیاد کردن قیمت در وقت صدا کردن دلال
و هراج کننده بلکه صبر کند تا سکوت نماید و داخل شدن در معامله برادر دینی که مشغول
گذرانیدن انست و از جمله مکروهها بلکه بعضی از حرام دانسته اند اینست که وکیل شود
شخص حاضر از جانب غریب وارد متاع دار و از جمله انها تلقی رکبان است که برود جلو قافله
متاع دار برای خریداری و حد آن تا چهار فرسخ است و همچنین مکروهست احتکار و آن
حبس کردن خریدار است غله را از گندم و جو و خرما و کشمش و روغن برای گران فروختن
در صورت احتیاج مردم و جمعی از حرام دانسته اند و نوع آن باینست که حاکم حکم میکند
براو که بیرون اورد و بفروشد بدون اینکه حاکم تعیین قیمت کند و با امتناع خود حاکم
میفروشد **مطلب دویم** در بیع است که در غالب اصل تواقل است و غیر آن را بر آن
قیاس میتوان نمود مگر در بعضی از امور **فصل** بدانکه بیع بر دو قسم است ربوی و غیر ربوی
و بتقسیم دیگر نیز بر دو قسم است عقدی که مشتمل بر ایجاب و قبول است و غیر عقدی
که معاطاة باشد و بتقسیم دیگر چهار قسم است اول نقد که عوضین هر دو حاضرند

بیع بر دو قسم است

یعنی

یعنی مؤجل بزمان متاخر در استحقاق یا اداء نیستند **دویم** نسیه که مبیع حاضر و
نقد است و ثمن متاخر و مؤجل است **سیم** سلف که عکس دویم است **چهارم** کالی بکالی
که عکس اولست باینمعنی که عوضین هر دو مؤجل بزمان بعدند چه متساوی یا متفاوت
و این اخیر بدون خلاف باطل است پس صحیح همان سه قسم اولست و بتقسیم دیگر نیز بر
چهار قسم است کلی بکلی که عوضین هر دو کلی معلوم بوصف یا ملاحظه نمونه میباشند
و جزئی بجزئی که عوضین هر دو شخص حاضر مشاهد یا موجود در مکان دیگر و مشاهد
رؤیت سابقه یا نمونه باشند **سیم** بیع کلی بجزئی است که مبیع از قسم اول و ثمن از قسم دویم
باشد **چهارم** عکس سیم که بیع جزئی بکلی باشد و بتقسیم دیگر باعتبار اخبار از سرمایه
چهار قسم است **اول** مرابحه که بایع میفروشد با آنچه براو تمام شده است از ثمن و اجرة حمال
و نقل و کرایه محل حفظ و غیر ذلك و نفع معین از قرار ده یك یا ده دو مثلا **دویم** تولیه است
که اخبار میکند از سرمایه با مصارف و بهمان قدر میفروشد **سیم** مواضعه است که با اخبار
بسرمایه بکمتر از آن میفروشد **چهارم** مساومه است که بدون ذکر سرمایه بمبلغی که تراضی
بر آن کنند میفروشند و بتقسیم دیگر باعتبار خصوص مبیع باز چهار قسم میشود **اول**
بیع حیوان که مبیع مملوك از انسان یا حیوانست که زنده باشند **دویم** بیع ثمار که مبیع
میوه بر سر اشجار باشد و در حکم انست بیع زرع و سنبل **سیم** بیع نقدین که چنانچه
ثمن از نقدین است مبیع نیز از آنست اگر چه مسکوك نباشند **چهارم** سایر مبیعاتست
از ظروف و اقمشه و فروش و غیر ذلك **فصل** در بیان شرایط بیع از خریدن و فروختن است
و آن چند چیز است **اول** آنکه بایع و مشتری باید هر دو بالغ باشند و معامله اطفال
با اطفال صحیح نیست اگر چه مبیع حقیر یا طفل ده ساله باشد بلی اگر طفل بمنزله آلت باشد
برای فروشنده یا خریدار که بلوغ و سایر شروط معامله از معلومیت و غیر آن در خود آن

بیع بر چهار قسم است

... بمعامله نماید که ورثه یا معتاد بمجهول نشود و مستحب است اجابت کند بایع یا مشتری را
یکدیگر را در طلب فسخ و اقاله نمودن و امور مستحبه دیگر نیز هست **فصل** مکروه
است که فروشنده مدح کند مال خود را و مشتری مذمت آن کند و بعکس در ثمن و مکروه
قسم یاد کردن هر یک از متبایعین و نشستن در محل تاریکی که عیب مبیع ظاهر نشود و نفع
گرفتن از کسیکه وعده احسان باو کرده باشد بلکه مکروه هست نفع گرفتن از مؤمن مطلقا
مکروه است که از ان خود را تمام معامله و معامله کردن بین الطلوعین از طلوع صبح صادق
تا طلوع آفتاب و داخل شدن در بازار و قبل از دیگران و معامله کردن با مردم ادنی کسی
و اهل عاهات و با سفها و بکسیکه تعیین نام ... بدن ایشان باشد و مباشرت و کیل
در صورتیکه خوب مسلط بر صحیح ان نباشد و زیاد کردن قیمت در وقت صدا کردن دلال
و امر کشیدن بلکه صبر کند تا سکوت نماید و داخل شدن در معامله برادر دینی که مشغول
کرده است و احتکار مکروه است بلکه بعضی از حرام دانسته اند اینست که و کیل شود
شخص حاضر از جانب غریب در متاع و از جمله انها تلقی رکبان است که پیش رفتن
متاع را از جهت خریداری و جلب آن تا مجتمع فروش است و هم چنین مکروه هست حبس
طعام که حرام دانسته اند از گندم و جو و خرما و کشمش و روغن بر آنکه گران فروشد
در صورت احتیاج مردم و جمعی از حرام دانسته اند و رفع آن باینست که حاکم حکم بکند
بطعام فروختن او در صورت بد و بانکه حاکم تعیین قیمت بکند و با امتناع خود حاکم
میفروشد **مطلب دویم** در بیع است که نزد غالب اصل بوده است و غیر آن داخل
میتوان نمود سکوت بعضی از امور **فصل** بدانکه بیع بر دو قسم است ربوی و غیر ربوی
و بتقسیم دیگر نیز بر دو قسم است عقدی که مشتمل بر ایجاب و قبول است و غیر عقدی
که معاطاة باشد و بتقسیم دیگر چهار قسم است اول نقد که عوضین هر دو حاضر ند

بیع

یعنی موجل بزمان متاخر در استحقاق یا اداء نیستند دویم نسیه که مبیع حاضر و
نقد است و ثمن متاخر و موجل است سیم سلف که عکس دویم است چهارم کالی بکالی
که عکس اول است باین معنی که عوضین هر دو موجل بزمان بعدند چه متساوی یا متفاوت
و این اخیر بدون خلاف باطل است پس صحیح فقط سه قسم اول است و بتقسیم دیگر نیز بر
چهار قسم است کلی بکلی که عوضین هر دو کلی معلوم بوصف یا ملاحظه نمونه میباشند
و جزئی بجزئی که عوضین هر دو شخص حاضر مشاهد یا موجود در مکان دیگر و مشاهد
در وقت نمونه یا نمونه باشند سیم بیع کلی بجزئی است که مبیع از قسم اول و ثمن از قسم دویم
است چهارم عکس سیم که بیع جزئی بکلی باشد و بتقسیم دیگر باعتبار اخبار از سرمایه
چهار قسم است اول مرابحه که بایع میفروشد بانچه بر او تمام شده است از ثمن و اجرة حمال
و محل نگاه داشتن و غیر ذلک و نفع معینی از قرار ده یک یا ده دو مثلا دویم تولیت است
که اخبار میکند از سرمایه با مصارف و بهمان قدر میفروشد سیم مواضعه است که با اخبار
بسرمایه بکمتر از ان میفروشد چهارم مساومه است که بدون ذکر سرمایه بمبلغی که تراضی
بر ان کنند میفروشند و بتقسیم دیگر باعتبار خصوص مبیع باز چهار قسم میشود اول
بیع حیوان که مبیع مملوک از انسان یا حیوان است که زنده باشند دویم بیع ثمار که مبیع
میوه و سایر اشجار باشد و در حکم است بیع زرع و سنبل سیم بیع نقدین که جنس
ثمن از نقدین است مبیع نیز از ان است اگرچه مسکوک نباشد چهارم سایر بیعهاست
از ملبوس و مفروش و غیر ذلک **فصل** در شرایط بیع از خریدار و فروشنده
و ان چند چیز است اول انکه بایع و مشتری باید هر دو بالغ باشند و معامله اطفال
با اطفال صحیح نیست اگرچه مبیع حقیر یا اطفال ممیز باشد بلی اگر طفل برای ...
برای فروشنده یا خریدار که بلوغ و سایر شروط معامله از معلومیت و غیر ان در خود ان

بد بهمه بجد بکره وزن یا مقدار مجهول نشود و مستحبست اجابت کند بایع یا خریدار
یکدیگر را در طلب فسخ و اقاله نمودن و امور مستحبه دیگر نیز هست **فصل** مکروه
است که فروشنده مدح کند مال خود را و مشتری مذمت ان کند و بعکس در ثمن و مکروهست
قسم یاد کردن هر یک از متبایعین و نشستن در محل تاریکی که عیب مبیع ظاهر نشود و نفع
گرفتن از کسیکه وعده احسان باو کرده باشد بلکه مکروهست نفع گرفتن از مؤمن مطلقا
مگر بقدر گذران خود در ایام معامله و معامله کردن بین الطلوعین از طلوع صبح صادق
تا طلوع افتاب و داخل شدن در بازار قبل از دیگران و معامله کردن با مردمان پست
و پست فطرة و با اشخاصیکه نقصی یا مرضی در بدن ایشان باشد و مباشر زن و کیل شد
در صورتیکه خوب مسلط بر صحیح ان نباشد و زیاد کردن قیمت سر وقت صدا کردن دلال
و هراج کننده بلکه صبر کند تا سکوت نماید و داخل شدن در معامله برادر دینی که مشغول
کذرانیدن انست و از جمله مکروهات بلکه بعضی از حرام دانسته اند اینست که وکیل شود
شخص حاضر از جانب غریب وارد متاع دار و از جمله انها تلقی رکبان است که برود جلو قافله
متاع دار برای خریداری و حد ان تا چهار فرسخ است و هم چنین مکروهست احتکار و ان
حبس کردن خریدار است غله را از گندم و جو و خرما و کشمش و روغن برای گران فروختن
در صورت احتیاج مردم و جمعی از حرام دانسته اند و رفع ان باینست که حاکم حکم میکند
براو که بیرون اورد و بفروشد بدون اینکه حاکم تعیین قیمت کند و با امتناع خود حاکم
میفروشد **مطلب دویم** در بیع است که در غالب اصل نواقل است و غیران را بران
قیاس میتوان نمود مگر در بعضی از امور **فصل بدانکه** بیع بر دو قسم است ربوی و غیر ربوی
و بتقسیم دیگر نیز بر دو قسم است عقدی که مشتمل بر ایجاب و قبول است و غیر عقدی
که معاطاة باشد و بتقسیم دیگر چهار قسم است اول نقد که عوضین هر دو حاضرند

یعنی مؤجل بزمان متاخر در استحقاق یا اداء نیستند دویم نسیه که مبیع حاضر و
نقد است و ثمن متاخر و مؤجل است **سیم** سلف که عکس دویم است **چهارم** کالی بکالی
که عکس اولست باینمعنی که عوضین هر دو مؤجل بزمان بعدند چه متساوی یا متفاوت
و این اخیر بدون خلاف باطل است پس صحیح همان سه قسم اولست و بتقسیم دیگر نیز بر
چهار قسم است کلی بکلی که عوضین هر دو کلی معلوم بوصف یا ملاحظه نمونه میباشند
و جزئی بجزئی که عوضین هر دو شخص حاضر مشاهد یا موجود در مکان دیگر و مشاهد
رؤیت سابقه یا نمونه باشند **سیم** بیع کلی بجزئی است که مبیع از قسم اول و ثمن از قسم دویم
باشد **چهارم** عکس سیم که بیع جزئی بکلی باشد و بتقسیم دیگر باعتبار اخبار از سرمایه
چهار قسم است **اول** مرابحه که بایع میفروشد با نفع بر انچه تمام شده است از ثمن و اجرة حمال
و نقل و کرایه محل حفظ و غیر ذلک و نفع معین از قرار ده یک یا ده دو مثلا **دویم** تولیه
که اخبار میکند از سرمایه با مصارف و بهمان قدر میفروشد **سیم** مواضعه است که با اخبار
بسرمایه بکمتر از ان میفروشد **چهارم** مساومه است که بدون ذکر سرمایه بمبلغی که تراضی
بر ان کنند میفروشند و بتقسیم دیگر باعتبار خصوص مبیع باز چهار قسم میشود **اول**
بیع حیوان که مبیع مملوک از انسان یا حیوانست که زنده باشند **دویم** بیع ثمار که مبیع
میوه بر سر اشجار باشد و در حکم انست بیع زرع و سنبل **سیم** بیع نقدین که چنانچه
ثمن از نقدین است مبیع نیز از انست اگر چه مسکوک نباشند **چهارم** سایر مبیعات است
از ظروف و اقمشه و فروش و غیر ذلک **فصل** در بیان شرایط بیع از خریدن و فروختن است
و ان چند چیز است **اول** انکه بایع و مشتری باید هر دو بالغ باشند و معامله اطفال
با اطفال صحیح نیست اگر چه مبیع حقیر یا طفل ده ساله باشد بلی اگر طفل بمنزله الت باشد
برای فروشنده یا خریدار که بلوغ و سایر شروط معامله از معلومیت و غیران در خود ان

دونفر اصیل موجود باشد و این بسته بقرار داد میانه ایشان است مثلا مشتری بگوید که
هر وقت این طفل یا طفل دیگر یا هر کسی این مهره یا چوب خط را میاورد نان یا گوشت مثلا
بده بیاور و در قرار قیمت و غیر آن را خود داده اند و اگر بخواهند با این احوال صیغه هم بخوانند بهتر است
که احدهما دیگری را وکیل کنند که خود او وکالة و اصالة بنا بر جواز اتحاد موجب و قابل یا آنکه غیر را
وکیل کنند در اجرای صیغه و صیغه بخوانند **دویم** آنکه بایع و مشتری هر دو عاقل باشند ادراك
خوبی و بدی بکنند **سیم** آنکه هر دو رشید و با هوش باشند که نفع و ضرر و طرز خرید
و فروش را بدانند **چهارم** آنکه طرفین مختار و غیر مجبور و با قصد و شعور باشند و شایبه اکراه و اجبار
و غفلت بر وجه غلط یا خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق چون اکراه حاکم شرع بر فروختن
کسی اگر احتکار بکند یا آنکه شخصی امتناع کند از دادن دین خود با تمکن یا از دادن نفقهٔ واجب
النفقه خود بلی هرگاه آن کسیکه او را اجبر کرده اند بر مبایعه بعد از مبایعه اجازه بکند آن مبایعه صحیح است
و احوط اعادهٔ صیغه است **پنجم** آنستکه بایع و مشتری هر یك مالك مالی باشند که خرید و
فروخت میکنند یا در حکم مالك باشند از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که
ولی صغار و مجانین و غائبین است و مانند اینها است و وکیل یکی از اینها یا از مالك
پس هرگاه شخصی مال غیر را بدون اذن او و بدون ولایت شرعیه و بدون وکالت از
جانب ولی شرعی و بدون ملاحظه حسبه و احسان در صورتیکه حسبة لله راهی داشته
باشد بفروشد یا اینکه از برای غیر چیزی برین وجه بخرد آن معامله لزوم بهم نمیرساند
بلکه صحت و لزوم آن موقوفست باجازه و امضاء مالك هر چند این شخص از جانب خود
فروخته باشد مثل غاصب و سارق و جمعی در صحت اجری با امضاء مالك اشکال فرموده
اند احوط تجدید صیغه است با مالك یا وکیل یا ولی و بلکه این احتیاط خوبست در هر دو
فرض و معاملهٔ فضولی با اجازهٔ مالك صحیح است بلکه لازم اگر شرط خیاری در آن نشده

باشد و ظاهر اینست که اجازهٔ مالك کاشف است از صحیح بودن عقد نه اینکه باعث
انتقال ملك باشد پس نماء که بعد از عقد و پیش از اجازه حاصل بشود در مبیع مال مشتری
است و در ثمن مال بایع است بلی با عدم اجازه اصل مال هر کس با نماء آن میرسد **ششم** آنست
که مبیع و ثمن آن معلوم باشند بوزن یا کیل متعارف معلوم یا شمارش یا مانند اینها که رفع
جهالت کند و بسبب آن فریب نخورند در صورت امکان و با تعذر وزن یا مانند آن یا
تعسر اینها جایز است که بوزن یا کیل غیر متعارف یا بعنوان اعتبار کنند و بعد بحساب از اشتهر
کنند یا آنکه تخمین و جزاف نشود و بهتر آنستکه در امثال این صورت مصالحه کنند اگر از امثال
این ابهام مسامحه کنند بلی هرگاه ثمن یا مثمن از جمله چیزها باشد که مبایعهٔ اینها بوزن و
مانند آن نباشد کافیست مشاهدهٔ اینها یا ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب بکند **هفتم**
آنستکه جنس ثمن معین باشد و مفوض بخواهش هر یك یا دیگری نباشد **هشتم** آنست
که مالك هر یك از ثمن و مثمن قادر باشند بر تسلیم یا تسلیم اینها و کفایت میکند قدرت
بر تسلیم یا تسلم ضمیمهٔ اینها لکن احوط بلکه اقوی اختصاص اکتفاء بقدرت بر ضمیمه است بعد از عدم یا
کنیز گریخته **مطلب سیم** در ربا بعضی از احکام تکلیفیه معامله است **فصل** ربا بر یا آنست
که حرام است که مبایعه بلکه مطلق معاوضه حتی صلح و نحو آن علی الظاهر که مشتمل باشد
بر ربوا و مرویست که یك درهم آن اعظم است از هفتاد زنا که با محرم خود چون مادر و خواهر
خود بکند و آن عبارتست از زیادتی یکی از دو عوض که یکجنس باشند و موزون یا
مکیل باشند در زمان صاحب شریعت هر چند در زمان مبایعه چنین نباشند و اگر
حال آن در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان مبایعه در جمیع بلاد
موزون باشد یا مکیل باشد همین حکم را دارند و اگر در بعضی بلاد موزون یا مکیل باشند
و در بعضی نباشند در آن بلد یکه موزون یا مکیل میباشند اخذ زیاده ربا است

و در بلدی دیگر خلافست و احوط انست که دران بلد نیز بر وجه معاوضه اخذ زیاد ننمایند
لکن این حکم در صورتی است که بواسطه تصرف دران از مکیل و موزون بودن در معامله
خارج نشده باشند چون کرباس و قدک و نمد و سایر فروش دیگر این حکم را ندارند چه هر یک
از اینها بمثل خود معاوضه کنند چون قدک بقدک یا هر یک با اصل از معاوضه کنند چون
قدک را با پنبه و نمد را با پشم و نحو آن **فصل** باید دانست که گندم و جو اگر چه فی الحقیقه
دو جنسند چنانچه در باب زکوة در حساب نصاب و اخراج زکوة هر یک مستقلا حکم خود را
دارند لکن در ربا باب یک جنس محسوبند که در معاوضه احدهما بدیگری باید مساوی
باشند چنانچه پست از هر جنسی با خوب از آن یک حکم دارند و نیز باید دانست که فرع و حاصل
از هر جنسی بحکم اصل است گندم و آرد و انگور و شیره و سرکه و آب غوره و شیر و ماست
و پنیر و روغن و دوغ و کشک هر فرعی تابع اصل است لکن در معاوضه هر یک از آن اجناس
بمثل یا بفرع در صورت خشک بودن هر دو یا تر بودن هر دو اشکالی نیست و در صورتیکه
یکی تر و دیگری خشک باشد خلافست تفصیل آنستکه در بیع خرمای خشک برطب آن
مشهور و معروف عدم جواز است با مساوات در وزن و همچنین اگر منضم کنند برطب چیزی را
که جبران رطوبت آن کند و مخالف شاذ و نادر است اما در بیع انگور بمویز و کشمش و هم
چنین انجیر با انجیر خشک و هر میوهٔ تازه بخشک آن پس مشهور ایضا منع است و این احوط
بلکه اقوی است و در رطوبت عارضی که در احدهما باشد چون گندم و برنج تر خیسیده
با خشک از آنها اشکال زیادتر است بلی در مثل گوشت تازه با گوشت خشکیده و خرمای
خیکی با خرمای خشک غیر خیکی اشکال عدم جواز ضعیف است اگر چه احتیاط در هر حال اخوط
است و در معاوضه گندم یا جو با آرد آنها با نان خشک بلکه تازه با تساوی اشکالی
نیست و همچنین در معاوضه گندم بهریسه و برنج باش و طبیخ با تساوی بواسطه ضمیمه

داشتن طرف ناقص در هریسه و اش پس هرگاه هریسه و اش زیادتر باشد بحدیکه گندم و
برنج از معادل طرف مقابل زیاد کند و برنج باشد معامله صحیح نیست و احتیاط در جمیع صور
خلاف ضم ضمیمه است بهر دو جانب یا بیکی از طرق تخلص از ربا که مذکور میشود **فصل**
مورد ربا که بتفاضل باطل و با تساوی عوضین در وزن یا کیل صحیح است جنس واحد است
جنس واحد است عرفا مگر در گندم و جو که با دو جنس بودن آنها در عرف تفاضل در معاوضه
آنها بدیگری جایز نیست چون اصل جو گندم بوده است و اختلاف صفت فائده ندارد دیگر
پس جمیع اقسام گندم یک جنس محسوبند و باید با تساوی بیکدیگر معاوضه کنند و همچنین
اصناف برنج و انگور و خرما و انجیر و سایر اثمار و اما گوشتها پس مدار اتحاد جنسی در آنها بر
اصل حیوان است نه صدق گوشت پس همه اقسام گوسفند یک جنس محسوبند حتی میش و بز و گوشت
احدهما را باید بدیگری باید تساوی فروخت و جمیع اقسام گاو ها یک جنسند حتی گاو میش با
با سایر گاو ها و همچنین جمیع شترها و همچنین جمیع اقسام ماهیها پس در بلادی که آنها
بوزن بفروشند و وحشی از هر جنس حیوان را جمیع علماء مذهب غیر اهلی از آن جنس
دانسته اند پس تفاضل در اهلی و وحشی جایز و احوط اجتنابست و در گوشت خود اینها تفاضل
جایز نیست و جایز است تفاضل در گوشت از جنسی با جنس دیگر چون گوشت گوسفند با گو
گاو و یا شتر و گو یا گوشت با دل و جگر یکی باشند دنبه و پیه اگر چه از یک حیوان باشند
پس تفاضل در معاوضه گوشت با دنبه و پیه جایز بخلاف تفاضل در خود دنبه و پیه از
یک جنس حیوان و تفاضل در گوشت بلکه دنبه و پیه و روغن حاصل از آن با شیر و پنیر
و روغن حاصل از شیر جایز است خود حیوان اصل شیر و حاصل از شیر است نه گوشت آن
بلی تفاضل در دنبه با روغن آن و در شیر با روغن حاصل از آن که از یک جنس حیوان باشند
جایز نیست و روغن بنفشه و نیلوفر و یاسمین بحکم اصل روغن است که از گوسفند باشد

یا از گاو و اختلاف این کلها ثمری ندارد پس تفاضل در روغن بنفشه که از گوسفند باشد
مثلا با روغن گوسفند جایز نیست و با روغن گاو جایز است بلی روغن کرچک و روغن کنجد
و روغن بید و روغن بادام مختلفند با یکدیگر و متحدند با اصل خود که از ان میگیرند
فصل در هر جا که تفاضل را ممنوع دانستیم فرقی نیست که فاضل از خود ان جنس باشد یا
از غیر ان از ربا باشد یا غیر ان مثلا چنانچه معاوضه یکمن گندم بیکمن و یکسیر از گندم
از گندم جایز نیست و با انضمام یکسیر برنج و یکعدد جوز هم جایز نیست بلکه ضم شرط موجب
زیادتی در احد عوضین مثل شرط استحقاق مالی یا عملی مثل صیاغة خاتمی جایز نیست
مگر انکه در هر جانب بتساوی باشد و اما شرط اجل پس ان مطلقا جایز نیست چه در جانب
واحد چه نسیه یا سلف موجب زیادتی است و در هر دو جانب معامله کالی بکالی است
که اجماعا باطل است بلکه جمعی اشتراط اجل را در باب نسیه در معاوضه جنسین مختلفین
چون گندم و برنج نیز منع فرموده اند و اقوی جواز است با کراهت و احوط ترک است حتی
در غیر مکیل و موزون از معدود و غیر معدود چون قماش و حیوان و مانند ان که اخذ
زیاده در اینها نقدا جایز است بدون کراهت و در نسیه خلافست و قول بجواز با کراهت
اشهر و اقوی است و ایضا باید دانست که در متحقق شدن ربا در معدودات چون تخم مرغ
و گردو خلافست و اقوی عدم انست و احوط اجتناب است از اخذ زیاده در معاوضه امثال
اینها بهر وجهی که خواهد باشد و همچنین در معاوضه حیوان بگوشت اخذ زیاده ننمایند
علی الاحوط خصوصا اگر کشته باشد فصل بعد از انکه اصل معامله ربویه محکوم ببطلان
شد واجبست بر هر یک از متبایعین که در عوضین را بصاحب اول رد نمایند در صورتیکه در
زمان معامله عالم بوده باشد که ربوا حرام است و جماعتی اختصاص داده اند همان مقدار
زائد را بوجوب رد و اظهر اولست اگرچه احوط در غیر زائد نقل جدید است در عوضین

هر حال

بهر حال اگر در اینصورت صاحب مال را بشناسد باید باو رد نماید و اگر در میان جمع محصور
باشد و تعیین نتوانند باهم مصالحه کنند یا حلیت اخذ کنند و اگر صاحب مال را نشناسد
و قدر مال ربوا را بداند مثل مال مجهول المالک بان عمل کند باینطریق که اگر ان مالک مجهول
معلوم است ظالمست در ان مال رد مظالم بدهد و اگر تمام مال حلال او بود لکن برذمه او
مظلمه بوده باشد حاکم شرع بعنوان تقاص از جانب فقرا اخذ نماید و رد مظلمه بدهد
و اگر معلوم نیست که ان مال مجهول ظالم نیست یا مجهول الحال تصدق بدهد و اگر قدر
مال ربوا و مالک ان هر دو مجهول بالمره باشد خمس انرا بسادات و مجتهد عادل بدهد و
اگر در زمان معامله حرام بودن ربوا را نمیدانسته پس در حلیت تمام ان مال خصوصا زیاده
که موجب باشد است چون در قرض خلاف و اشکالست اگرچه اشهر حلیت انست لکن
احتیاط را استصحاب عالم بودن در حال معامله ترک ننمایند پس در ربا قرضی زائد را رد
کنند و در ربا معاوضه تمام عوض را فصل چنانچه ربا در جمیع معاوضات از جنسین
نیست مثل دو جنس معدود و مشاهد در حق جمله از متبایعین هم نیست اگرچه عوضین
از ربا شند چون پدر و پسر که اخذ زیاده برای هر یک جایز است و اظهر انستکه پسر پسر و
هکذا و جد بحکم پدر است بلکه اظهر انستکه دختر هم حکم پسر را دارد نه اولاد دختر اگرچه
پسر باشند و همچنین ولد رضاعی که این حکم را ندارد چنانچه مادر هم داخل در این حکم نیست
و احتیاط در غیر پدر و پسر ضم ضمیمه است یا تخلص دیگر و همچنین در میان شوهر و زن معقوده
بعقد دوام اگرچه مطلقه باشد بطلاق رجعی و اقوی الحاق منقطعه است که شامل اینها
زنی ادامی هم بشر متصرف در امور خانه اند و احوط در مطلقه و مطلق منقطعه رعایت تخلص
است و الا اخذ زیاده ننمایند و نیز ربا نیست میان مسلم و مسلمه و کافر و کافره حربی اگر مسلم
اخذ زیاده نماید نه عکس و در ذمی خلافست اشهر و اقوی ثبوت ربا است میان او و مسلم و

وذمی اگر ترک جزیه دادن نمایند یا اخلال بیکی از ارکان آن کنند ومعاهد ودر امان مسلمین
هم باشند داخل حربی میباشند **فصل** باید دانست که ممکن است خلاص شدن از ربوا
در زمان معامله بچند طریق **اول** آنکه تغییر جنس بدهند مثل اینکه ریالرا با اشرفی معاوضه
نمایند پس از آن اشرفی را بدهند وریال دیگر که منظور بود اخذ نمایند ویا اینکه جنس را
بنقد معاوضه نمایند وپس از آن نقد را بدهند وآن جنس که مقصود بود اخذ نمایند لکن
باید قصد معاوضه واقعیه نمایند **دویم** آنکه آن عوض را معاوضه نمایند بوجه قرار
دادن بذمه بصیغه مبایعه یا مصالحه بجنس دیگر وپس از آن مثلا معاوضه بما فی الذمه
نمایند **سیم** آنکه با آن عوض ناقص یا هر دو در صورت اشتباه ناقص از غیر جنس آن چیزیرا
منضم نمایند مثل اینکه با ریال ناقص دستمالی را یا چیز دیگر را منضم نمایند ومعاوضه کنند
چهارم آنکه هر یک مال خود را بدیگری قرض بدهند وپس از آن همدیگر را بریء الذمه
کنند اگر از خواص باشد یا آنکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند وزائد را بریء الذمه
کنند **پنجم** آنکه هر یک مال خود را بدیگری هبه نمایند وباید در ضمن عقد شرط
هبه دیگر را نمایند **فصل** بیع صرف عبارتست از بیع طلا بطلا یا بنقره یا بیع نقره
بنقره یا طلا وهم چنین است بیع طلا ونقره بطلا یا بهر دو وخواه مسکوک باشند
یا غیر مسکوک وخواه بسکه اسلام باشند یا غیر آن بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو بپول سیاه
داخل در بیع صرف شرعی نیست وهم چنین مصالحه طلا بطلا یا بنقره یا عکس این حکم
صرف را ندارد بنا بر اقوی وشرطست در صحت بیع صرف علاوه بر سایر شرایط که گذشت
قبض نمودن هر یک از عوض ومعوض را پیش از متفرق شدن خواه در مجلس عقد باشند
وخواه در مکان دیگر باینطوریکه بایع ومشتری باهم حرکت کنند ومفارقت نکنند تا
اینکه قبض ثمن ومثمن نمایند ووکیل گرفتن در قبض کافی نیست بلی هرگاه وکیل

درصرف

در صرف نماید مفارقت موکل ضرر ندارد وباید دانست که در حکم صرف است فروختن چیزیکه
طلاکوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا لجام یا غیر اینها که مفضض یا مذهب باشند پس
اگر مقدار طلا ونقره معلوم باشد وبیع بجنس آن زیور باشد باید ثمن زیادتی قرار دهند
که در مقابل غیر جنس واقع میشود تا اینکه ربا متحقق نشود وباید بقدر طلا یا نقره را نقد
قرار بدهند وپیش از مفارقت دو دست بعمل بیاید تا اینکه شرط بیع صرف متحقق بشود
واگر قدر آنها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر آنکه علم بزیادتی عوض آن
مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشند ومبایعه بجنس مخالف بی اشکالست واولی
صلح است در جمیع صور مذکوره **فصل** در بیع ثمار است ومراد بآن مطلق میوه وفائده
است که هنوز چیده نشده باشد چه میوه اشجار باشد وچه میوه بته ها باشد مثل خیار و
خربزه وهندوانه وکدو وبادنجان بلکه مثل اینها است برگ اشجار چون برگ توت و
خلافی نیست در عدم جواز بیع آن پیش از ظاهر شدن از درخت وبته که معدوم باشند
در صورتیکه حاصل یکسال را فروخته باشند ومنضم بسال دیگر نکرده باشند وچیز
دیگر را با آن منضم نکنند که صلاحیت فروختن تنهائی داشته باشد اما اگر میوه دو
سال یا زیاده را بفروشند ویا منضم کنند بشیء موجود دیگری که صالح برای فروش باشد
اکثری آنرا جایز دانسته اند وخالی از اشکال نیست اصح آنست که موجود را بفروشند یا منافع
تصرف در اشجار یا با اراضی را باجاره وصلح منتقل نمایند وغیر موجود از میوه را بشرط قرار
دهند که مال مشتری باشد اما بعد از ظهور ثمر پس اقوی جواز بیع آنست مطلقا ومشهور
شرط نموده اند که باید ثمر خرما سرخ یا زرد شده باشد وسایر میوه ها منعقد وبسته شده
باشند ویا آنکه میوه دو سال یا زیاده را بفروشند ویا آنکه ضمیمه قرار دهند ویا آنکه شرط
قطع کردن آنرا نمایند واین احوط است باحتیاط شدید اگر چه اقوی جواز است بدون چیزی

از این شروط با کراهت واحوط از ان قرار دادن انتقال است بطریق شرط در ضمن عقدی
از عقود بلی اشکالی نیست در فروختن اشجار را با میوه ان در هر حالتی که باشد حتی
در وقت بودن میوه در میان گل ان واین فی الحقیقه از بیع ثمار خارج است **فصل**
بیع زرع است جایز است فروختن زرع خواه سبز باشد وایستاده باشد وخواه درو
کرده باشند در حال سبز بودن قصد قصیل کردن داشته باشند یا قصد حاصل بعد از ان
واحوط انیست که مصالحه کنند وهم چنین جایز است فروختن خیار وبادنجان وخربزه
ومانند اینها از خضروات بعد از نمایان شدن یک چین یا بیشتر که معلوم العدد باشد
پس انچیزیکه در عرف گویند که صلاحیت قطع دارد قطع میکنند وانچیزیکه معلوم نیست
هرچند مشکوک باشد از جهة کوچکی ان داخل نیست وهم چنین برای چیزیکه برای ان
بریدن واز بالا بریا بیخ دست کشیدن جدا میکنند چون برگ توت وحنا یک چین
یا بیشتر که معلوم باشد وهرگاه اصل درخت را بفروشند میوه ان مال مشتری نخواهد بود
مگر در صورتیکه شرط کنند دخول انرا در معاوضه یا انکه دخول ان متعارف شده باشد
وبر فرض عدم دخول باید مشتری بگذارد که میوه را بعد از رسیدن ان ببرند ودر جمیع
صور بیع ثمار وزرع صیغه صلح جایز است واینکه عوام الناس صیغه اجاره میخوانند
معنی و باطل است بلی ممکن است تصحیح اجاره دادن باغ وزمین زرع شده را باین نحو که
اجاره بر زمین ونفس اشجار باشد لکن شرط شود که زرع موجود یا ثمر موجود یا انچه موجود
میشود از ثمر انها هم مجانا مال مستاجر باشد که این قسم صحیح است شاید در سابق چنین میکردند
بلی بیع زرع چه سنبل وچه غیر ان جایز نیست وهم چنین در بیع میوه بر درخت بمیوه
چیده از ان بلکه بیع سنبل گندم وجو بگندم وجو دیگر هم جایز نیست بلکه بیع زرع سبز
نشده بگندم وجو دیگر محل اشکال شدید است اگرچه جواز در اینصورت خالی از قوة نیست

وهم

وهم چنین جایز نیست بیع خرما بر سر درخت بخرمای دیگر وصیغه صلح در اینمقام مثل
صیغه بیع است که جایز نیست بلی هرگاه بخواهند اول زرع وپاسنبل ویا خرما را که بربالا
ودر سر درخت میباشند بفروشند بوجه نقد یا جنس دیگر بعد بان نقد یا جنس دیگر
غله یا خرمای بریده چه از ان زرع یا همان درخت یا غیر ان بخرند این عیب ندارد **فصل**
بیع حیوان عبارتست از فروختن ادمی یا حیوان در عوض چیزی اگرچه ادم یا حیوان دیگر
باشد پس هرگاه کسی حیوانی را بفروشد واین حیوان در ظرف سه روز که ایام خیار است
بمیرد مال بایع محسوب میشود نه مشتری تنخواه را پس میگیرد یعنی معامله منفسخ میشود وهر عوضی
که موجود است بصاحبش برمیگردد وهم چنین است اگر از ان بتصرف وقبض مشتری یا وکیل
او نه ده که باز معامله منفسخ میشود بلکه این حکم اخری اختصاص بحیوان ندارد
حکم هر مبیعی چنین است وهرگاه ان حیوان حمل داشته باشد حمل مال بایع است نه مشتری
مگر در صورتیکه شرط کرده باشد یا انکه موافق عرف وعادة دخول ان باشد وجایز است
نگاه کردن روی کنیزی که اراده خریدن او را دارند بلکه جایز است نگاه کردن سایر
مواضع حسن او سوای عورت ومستحب است تغییر دادن اسم غلام وکنیز بعد از خریدن وقند
شیرینی دادن باو که بخورد وتصدق دادن بقدر چهار درهم شرعی که هر درهم بقدر ده
دوازده نخود ونیم ویک عشر نخود میباشد ومملوک مالک چیزی نمیشود مگر در مکاتبه مطلقه
بدانکه هرگاه کسی کنیزی بالغه غیر یائسه را بخواهد بفروشد پس اگر او را تصرف وجماع
نکرده باشد چیزی براو لازم نیست واگر با او مقاربت کرده باید استبرا بکند باین طریق
که یک حیض ببیند واگر در سن حیض باشد تمام شدن همان حیض کافیست واگر در
سن زنان حیض باشد وحیض نبیند چهل وپنج روز صبر کند واگر بایع استبرا نکند مشتری
استبرا بکند بوجه مزبور بلی هرگاه علم داشته باشد که بایع مقاربت نکرده استبرا لازم

نیست چنانکه استبراء در صورت صغیره بودن و یائسه بودن کنیز لازم نیست و اگر بایع
استبراء کرده بر مشتری استبراء لازم نیست بلکه ظاهر اینست که هرگاه زنی کنیز داشته باشد
و بفروشد و معلوم نباشد که بتحلیل او کسی او را وطی کرده استبراء بر مشتری لازم نیست
هرچند احوط اینست که هرگاه اخبار نکند باینکه کسی او را وطی نکرده استبراء بکند بر وجه
مزبور و هرگاه کسی کنیز حامله را بخرد پس هرگاه چهار ماه و ده روز از حمل او نگذشته باشد
جایز نیست که مشتری در قبل او جماع کند و هرگاه بعد از ظاهر شدن حمل و گذشتن چهار
ماه و ده روز باشد اگرچه اصل وطی مکروه است تا زمان وضع حمل او لکن مستحب است
که هرگاه مقاربت کند منی را بیرون بریزد و اگر بیرون نریزد فروختن حمل او بعد از وضع
در نزد بعضی مکروه است و در نزد جمعی حرام است و جدا کردن میان مادر و فرزند پیش از
باز داشتن از شیر یا هفت سال در نزد بعضی مکروه است و در نزد بعضی حرام است و این
ظاهر بعضی از اخبار است و خلاف مروت است و در روایت است که ناظر حضرت امام جعفر
صادق کنیزی برای ایشان خریده بود روزی حضرت شنیدند که آن کنیز در مقام تحسر گفت
یا اماه یعنی ای مادر حضرت فرمودند یا تو را مادری هست عرض کرد بلی حضرت بناظر خود
تغیر فرمودند چرا تفرقه کردی میان مادر و دختر این کنیز را بمادرش برگردان که من نمی پسندم
میان اطفال و مادران ایشان تفرقه بیفکنند و جماع کنیز مشترک حرام است پس هرگاه
جماع کند بقدر سهم دیگری حد بخورد و بعد اگر حمل بردارد باید قیمت آن کنیز را بقدر
حصه شریک رد نماید و همچنین قیمت اطفال او روزی که متولد میشود بلکه بعضی مجرد
مقاربت رد قیمت او را لازم دانسته اند والله العالم **مطلب چهارم** در بیان بعضی
از احکام ضروریه بیع و نسیه و سلف است که کثیر الوقوع و متداول است و در این مطلب چند
فصل است **فصل** بیع نسیه عبارتست از فروختن چیزی که موجود باشد و بر بایع اداء

ان تعجیل لازم باشد ثمنی و بهائی که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد و شرط است در صحت
نسیه که زمان لزوم اداء ثمن معین باشد پس هرگاه معین نباشد مثل اینکه بگوید این چیز را
بتو فروختم بر این قرار که هر وقت بخواهی عوض از آن بدهی یا بهای این چند تا یا چند سال
بدهی باطل است بلی اگر بفروشد بنقد و او را مهلت دهد که هر وقت بخواهد بدهد
این ضرر ندارد لکن این مهلت لازم نمیشود و همچنین اگر تعیین کند زمانی را که قابل زیاده یا
کم باشد مثل اینکه بگوید سر حاصل یا وقت آمدن فلان قافله و مانند اینها تنخواه را
بده آن بیع نیز باطل است و همچنین اگر بگوید فروختم این چیز را به این طریق که اگر نقد تنخواه
از ابدهی بیک تومان و اگر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان اینهم باطل است و همچنین
اگر بگوید فروختم تا فلان زمان بفلان مقدار و تا فلان زمان دیگر بفلان مقدار اینها
معاملات متعارفه میان غالب مردمان که در پیش بقال یا بزاز میروند و جنسی میخرند بقصد
اینکه تنخواه را بعد در وقت تمکن یا بخواهند بدهند باطل است پس باید تعیین زمان
بکنند و یا بقصد تسلط بر مطالبه در آن زمان جنس را بخرند و اگر در آن وقت تمکن
بهم برسانند مثل سایر دیون مهلت دهند و ظاهر اینست که تعیین مدت بنحوی کند که
قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب جمعه یا اول طلوع آفتاب
از روز جمعه اول فلان ماه از فلان سال و مانند اینها لکن ظاهر اینست که تعیین روز
مثل روز اول فلان ماه کافیست هرچند تعیین اجزاء روز نشود **فصل** هرگاه کسی
چیزی را نسیه بخرد جایز است که آن چیز را پیش از رسیدن موعد بفروشد خواه با زیاد کرده
در تنخواه باشد یا کم کردن یا بقدر سرمایه و خواه بغیر بایع بفروشد و خواه ببایع بفروشد
بشرط اینکه بایع در بیع اول شرط نکند که باو بفروشد و هرگاه بعد از رسیدن زمان
تسلط بر مطالبه تنخواه بایع آن جنس را از مشتری بخرد بدون زیاده و کم صحیح است و اگر

زیاده یا کم کند پس در آن خلافست و مشهور اینست که صحیح است و این قول صحیح است
فصل واجب نیست بر مشتری که دفع ثمن ببایع کند پیش از رسیدن زمان تسلط
بر مطالبه هرچند بایع مطالبه کند و هرگاه مشتری در این وقت ادا کند بر بایع لازم نیست
که بگیرد و هرگاه در زمان تسلط بر مطالبه و لزوم اداء ثمن مشتری بخواهد ادا کند واجب
است بر بایع که بگیرد و هرگاه نگیرد و بخواهد بدون تقصیر مشتری تلف بشود از مال بایع
خواهد بود در صورتیکه دستش بحاکم شرع نرسد یا مطلقا علی الاختلاف و مثل اینست
حکم بیع سلم و پیش دادن از جانب بایع زیرا که واجب نیست بر بایع که جنس را پیش از رسیدن
زمان تسلط بر مطالبه بدهد و بر مشتری لازم نیست که بگیرد و بعد از رسیدن زمان
تسلط بر مشتری لازم است قبول کردن و با امتناع از قبول و تلف شدن جنس از
مال مشتری خواهد بود **فصل** در بیع سلف است که آنرا سلم نیز گویند و این عکس
نسیه است که مبیع مؤجل است بزمان بعد و اصل سلف در لغت بمعنی قرض و بمعنی پیش
و یا پیش دادنست و از این جهت است که اصل صیغه سلفت و اسلفت و اسلمت از جانب
مشتری است که تنخواه میدهد در عوض جنس مثل اینست که پول را قرض میدهد
بکسی لکن در قرض همان مثل پول خود را باید بگیرد بدون قرار معاوضه و در سلف عوض پول را
چیزی معین میکند که در زمان بعد بگیرد و اصل سلف همین است و اینکه ایجاب را از
بایع نیز دانسته اند که بلفظ بعت فروختم فلان جنس را که در فلان وقت بدهم بعوض فلان
مبلغ مشتری قبول میکند این فی الحقیقه در حاصل مقصود موافق است با سلف و در معنی
از سلف محسوب نیست و اگر حقیقت سلف را بایع بخواهد ادا کند باید بگوید اسلفت یعنی
بسلف و پیشی که فهم این تنخواه را در عوض فلان قدر جنس که در فلان وقت بدهم
مثل تقدیم ایجاب از مشتری که بگوید اشتریت منك یعنی خریدم فلان را بمبلغ فلان

وبعد

وبعد از دانستن فقرات مسطوره وضع اجراء صیغه آن معلوم و سهل از شبهات و اختلافات
علماء اسودگی حاصل میشود بدانکه شرط نیست در سلف که تنخواه آن وجه نقد و پول
و عوض آن جنس باشد اگر چه فرد ظاهر معروف آن که در معنی فهمی است از قرض همین است
لکن جایز است که هر دو جنس بلکه هر دو نقد یا وجه حاضر جنس و عوض متاخر وجه نقد
باشد هرچند احوط در آخر اقتصار بصیغه بیع بطریق نسیه یا بطریق سلف **فصل**
شرط است در بیع سلف پنج چیز **اول** آنکه ذکر جنس کند با وصفی که رفع جهالت کند بحیثیتی که نزاع
عقلائی واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا با وصفی که رفع جهالت نکند چنانکه
در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست
چنانکه اگر ذکر وصفی کنند که باعث کمی وجود شود یا بنحوی بکر که باعث نزاع شود مثلا
اینکه بگوید بهتر افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف رافع جهالت
چون سن و مثلع وقله و میوه و مانند اینها که ضبط آنها بوصف رافع جهالت و نزاع است
ممکن و صحیح است **دوم** آنست که قبض کند ثمن و بها را پیش از آنکه از هم جدا شوند و
بودن ثمن در ذمه بایع در حکم قبض است علی الظاهر و احوط آنستکه ما فی الذمه را بنحو قرض
از کسی مشتری بدهد و بعد از اجراء صیغه از او بگیرد **سیم** آنست که تعیین کند مبیع را
بوزن یا پیمانه هرچند چیزی باشد که در بیع نقدی وزن و کیله در آنها نباشد بلکه
مشاهده اکتفا کنند چون بار هیزم و مانند آن بلی هرگاه تفاوت میان افراد آن کم باشد
و باعث نزاع نشود بلکه در عرف تسامح میکنند و سهل میشمارند چنانکه در بعضی از
اقسام گردو و تخم مرغ و مانند اینها است ظاهر اینست که تعیین بوزن لازم نیست **چهارم**
آنست که تعیین زمان تسلط بر مطالبه را بکنند بر وجهی که احتمال زیاده و نقصان در نزد
بایع و مشتری نداشته باشد **پنجم** آنکه وجود آن جنس غالبا در وقت حلول اجل ممکن

باشد هرچند در وقت عقد مثلا موجود نباشد **فصل** بدان اوّلا که جایز نیست فروختن
مبیع سلم را پیش از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه
جایز است فروختن آن هرچند قبض نکرده باشند اگرچه در غلّه کراهت دارد و ثانیا
آنکه هرگاه بایع بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه ادا کند جنسی را که بوصف مشخص
کرده‌اند واجب است بر مشتری که قبول کند یا ابراء ذمّه بایع کند و هرگاه امتناع کند
حاکم شرع قبض خواهد کرد و هرگاه دستش بحاکم شرع نرسد و اکذا رد جنس را بمشتری
و تخلیه کند بنحوی که عرفا در تحت تصرف مشتری رسانیده باشد تا تلف شد از مال
مشتری باشد و ضمانی در صورت عدم تفریط و تعدی بر بایع نباشد هرچند که ظاهر
اکثر بلکه ظاهر اجماع ایشان اطلاق بودن تلف از مال مشتری است در مقام و از مال بایع
در بیع نسیه بلکه از کلیه طلبکار است بمجرد امتناع ذی حق از اخذ حق خود لکن این بعید است
از قواعد و هرگاه پیشتر از آنچیزی که قرار داد شد ادا کند قبول واجب نیست و در
واجب بودن قبول کردن بالاتر خلاف است و قبول احوط است هرچند در عدم وجوب
قبول قوت است چنانکه اگر بیشتر از قدر مبیع ادا کند قبول آن واجب نیست بدون خلاف
و ثالثا هرگاه بعد از رسیدن وقت تسلط بر مطالبه مبیع ادای آن متعذر شود مشتری
مختار است که فسخ کند و مطالبه ثمن یا مثل آن کند یا آنکه صبر کند تا زمان قدرت
بایع و بمحض تعذر عقد بیع منفسخ نمیشود و بر هم نمیخورد و رابعا آنکه هرگاه مدیون
غیر جنس را بمشتری بدهد با رضای او باید بقیمت آن که در روز قبض تسلط دارد حساب
کرد پنجم آنکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزیکه باعث جهالت نشود
و محلّل حرام و محرّم حلال نباشد چون عمل مباح و هبه کردن چیزی و مانند اینها مطلب
پنجم در بیان احکام شراکت است و در این مطلب نیز چند فصل است **فصل** شراکت عبارت

است از جمع شدن حقوق دو نفر یا بیشتر در مالی یا منفعتی یا غیر اینها بر وجه شایع بودن و
این اشتراک گاهی اختیاری میشود و گاهی اضطراری اما اختیاری پس در صورتیست که
باختیار خود بشراکت مالی را بخرند یا مال کسی را شخصی بعینه تا آنکه مشترک است میان
دو نفر یا علاوه بخرد بوکالت صاحبان مشترک یا با امضای بعد ایشان و یا آنکه مخلوط کنند
مال همدیگر را بر وجهی که از هم امتیازی نداشته باشند چه وجه نقد باشد مسکوک
یا غیر مسکوک از طلا و نقره و پول سیاه و چه جنس باشد و حصول شرکت باین نحو خلط
اگرچه مشهور است لکن در آن تامل است چنانچه مرحوم شیخ استاد در جواهر اشکال
فرموده‌اند بلکه این محض اشتباه مالی با مالی است پس لازم است در تحقق شرکت بمعنی
اشاعه اینکه احدهما صلح کند یا بفروشد نصف حق خود را در این مال بازاء نصف
سهم آن شخص دیگر و اضطراری بسبب ارث و مثل آن حاصل میشود مثلا هرگاه شخصی
بمیرد و از او ترکه باقی بماند و وارث متعدد داشته باشد آن وارثها در ترکه او شرکت
خواهند داشت بر وجه قهر و اضطرار پس هرگاه مالها با هم مخلوط نشوند یا اینکه
مخلوط بشوند لکن تمیز ممکن باشد چون اشرفی یک تومانی و پنجهزاری یا دو هزاری یا اشرفی
نو و کهنه یا آنکه بسکه ممتاز داشته باشد و مثل گندم و جو یا گندم سفید و سرخ یا کوچک
و بزرگ شرکت حاصل نخواهد شد و شرکت اختیاری که بقصد تجارة باشد از شرکت عنان
گویند و این شراکت با کافر مکروه است اگرچه صحیح است و در این شراکت اگر حصه‌ها مساوی
باشند در نفع نیز مساوی میباشند و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند
در نفع نیز بحسب آن تفاوت خواهند داشت و همچنین در ضرر و اگر شرط کنند که یک
نفر از ایشان در نفع زیادتی داشته باشد بدون تفاوت در اصل مال پس در صحت آن
خلاف است اظهر صحت شرکت و شرط است هرچند که قرار عمل یا زیادتی در عمل را

در مقابل یا نی منهم عامل ند هند اگر چه در غیر حفوظ د و صورت مذکوره ترا نیز تفاوت نیست
فصل شراکت بدنی و عملی باطلست باین معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر باهم قرار دهند
که هر یک کار بکنند و در حاصل و اجرت عمل باهم شریک باشند بحسب شرع شرکت حاصل
نخواهد شد بلکه حاصل هر یک مخصوص بآن عمل کننده است و همچنین شرکت وجوه
نیز باطلست باین معنی که هرگاه دو نفر صاحب ابرو و اعتبار بی مال باشند و قرار دهند
که بر ذمه هر یک مال بخرند و بفروشند و تنخواه صاحب مال را بدهند و در نفع آن که
باقی ماند باهم شریک باشند یا اینکه صاحب ابرو و اعتبار مالی بخرد و بکسی که بی اعتبار
است واگذارد که معامله کند و در نفع آن باهم شریک باشند یا آنکه صاحب اعتبار یکه
بی مال باشد و بی اعتباری که مالدار باشد قرار بدهند که شخص بی اعتبار آن معتبر مال
بفروشد بدون آنکه مال را بدست او بدهد و در نفع آن شریک باشند یا اینکه آن معتبر
مال کم نام را بنفع زائد بفروشد تا اینکه بعضی از نفع مال او باشد شرکت شرعا حاصل
نخواهد شد و همچنین شرکت مفاوضه نیز باطلست باینمعنی که هرگاه دو نفر یا
بیشتر قرار دهند که آنچه کسب کنند و نفع میکنند باهم شریک باشند **فصل** جایز
نیست از برای شریک که بدون اذن شریک دیگر تصرف کند در مال مشترک و در صورت
اذن بقدر اذن تصرف جایز است پس هرگاه تعدی کند ضامن خواهد بود و هرگاه شرط
کنند که تصرف باجتماع همدیگر باشد یا بشخص شخصی باشد باید باستقلال تصرف نکند
والا ضامن خواهد بود **فصل** هرگاه از شریکها بعضی خواهش بکنند که مال مشترک را قسمت
بکنند واجب است بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت باعث ضرر نشود و
مشتمل برود نباشد یعنی هرگاه حصه بعضی اعلا باشد و حصه دیگری پست باشد
در صورت قسمت کردن لازم باشد که صاحب حصه اعلا چیزی بصاحب حصه پست

رد بکند

رد بکند که تلافی پستی را بکند اجابت لازم نیست بلکه قسمت کردن موقوفست
برضای شرکاء و این را قسمت اختیاری گویند و در غیر اینها در صورت اجابت لازم هست
هرچند سرمایه جمع آوری نشده باشد و همچنین اگر از برای شراکت زمانی تعیین کرده
باشند و آن زمان نرسیده باشد اگر این نحو از شرط کردن فاسد نباشد و باعث فساد
شرکت نشود پس هرگاه اجابت نکند حاکم شرع میتواند اجبار کند بر قسمت کردن و
این قسمت اجباری گویند و خلافی در این نیست بلی در تعیین ضرر خلافست و ظاهر
اینست که مطلق کم شدن قیمت ضرر باشد هرچند ضرر فاحش نباشد و بی نفع نشود
و هرگاه از برای طالب قسمت در ترک آن ضرری از غیر جهت قسمت باشد و آن ضرر اقوی
باشد اجبار او قسمت میکنند و اگر آن ضرر مساوی باشد قرعه باید زد **مطلب ششم**
در بیان بعضی از احکام ضروریه مضاربه است و در این مطلب نیز چند فصل است
فصل مضاربه عبارتست از اینکه شخصی مالی را بدهد بغیر که معامله کند باین طریق
که در نفع باهم شریک باشند بحصه معینی چون نصف ربح یا ثلث آن یا مانند اینها مطلق
مطلق باشد و خواه مقید باشد بزمان معین و باید که آن مال طلای مسکوک موجود
یا نقره مسکوک باشد و دین نباشد یعنی پول نقد حاضر باشد و مسکوک از غیر طلا و
نقره مثل پول مس و پول کاغذی کافی نیست و جنس دیگر از اجناس را غیر از آن مال مضاربه قرار
داد چنانچه تجار این زمان بر همان جنس فقط یا ضمیمه نقد قرار مضاربه را میدهند و
این باجماع علما باطل است و احوط آنست که قدر و وزن آن معلوم باشد و ایضا
احوط اینست که ایجاب و قبول لفظی واقع بسازند و باهم متصل باشند و معلق بچیزی
نباشند پس صاحب مال بگوید این مال را بتو دادم که معامله بکنی باین طریق که نصف
نفع آن مثلا مال تو باشد و نصف دیگر مال من باشد پس آن شخص عمل کننده بگوید قبول

کردم و هرگاه بخواهد عربی بگوید مالک بگوید ضاربتك هکذا پس عامل بگوید قبلت
هکذا فصل جایز است از برای هر یک از طرفین مضاربه فسخ کردن و بر هم زدن آن هرچند مال
نقد نشده باشد بلی هرگاه فسخ از عامل باشد و هیچ نفعی ظاهر نشده باشد از برای او چیزی
نخواهد بود و اگر از مالک باشد اجرة المثل تا زمان فسخ از برای عامل هست با احتمال اینکه
هیچ چیز در اینصورت نیز نباشد و اگر نفعی ظاهر شده باشد بطور قرارداد عمل باید کرد و
هرگاه فسخ نکرده باشند باید عامل بنوعی که مالک تعیین کرده عمل بکند پس هرگاه مالک
تعیین سفر بسمتی کرده باشد و عامل بسمت دیگر رفته باشد ضامن مال است اگر تلف بشود
و همچنین اگر تعیین جنسی کرده باشد و عامل جنس دیگر خریده باشد و ضرر بکند ضامن است
و هرگاه تعیین نکرده باشد و مطلق گفته باشد بهر نحوی که مصلحت میداند عمل بکند
لکن بعین مال مضاربه جنس را بخرند نه بمافی الذمه مگر بتصریح باذن و توکیل مجدد بلی در
صورت اطلاق بعید نیست که بتواند بذمه مالک بخرد بقصد اینکه از مال مضاربه ادا
کند که در اینصورت جزء مال مضاربه خواهد بود و در ربح آن شریک میشود بخلاف غیر
این عرض که باذن یا توکیل صریح بر ذمه صاحب مال بخرد که شرکت عامل در ربح دون ضرر
محتاج بقرار دیگر است و جایز است از برای عامل که اخراجات سفر خود را که متعلق بمعامله
از قبیل کرایه و اجرت کاروان سرا و اسباب حمل و نقل بحسب عادت و لایق بحال فصل مضاربه
بسبب مردن هر یک از طرفین باطل میشود و همچنین بسبب دیوانگی و سفاهت و در صورت
مردن اگر مالک بمیرد و مال نقد شده باشد و نفع نکرده باشد آن مال بالتمام مال وارث
مالک است و اگر نفع کرده باشد بحسب قرارداد آن نفع را قسمت می کنند و حصه عامل را بر
طلب جمیع طلبکاران مقدم باید داشت و اگر مال نقد نشده باشد در جواز تصرف عامل
هرچند با امید نفع باشد اشکال است و احوط آنستکه بدون اذن وارث یا قائم مقام

[illegible]

شرعی

شرعی ایشان تصرف نکند و اگر عامل بمیرد پس هرگاه مال نقد شده باشد بدون نفع تمام
مال مال مالک است و اگر نفع کرده باشد بحسب قرارداد در نفع ورثه او شریک میباشند
و هرگاه نقد نشده باشد و محتاج باشند بمعامله کردن تا اینکه نقد بشود پس هرگاه
مالک ورثه عامل را اذن بدهد جایز است و الا حاکم شرع اذن خواهد داد امینی را که معامله
کند که اگر نفع کند حصه وارث را تسلیم او کند و الا فلا و باید دانست که عامل بمجرد
ظاهر شدن نفع مالک حصه خود میشود هرچند مال نقد نشود و اگر ضرر کند بدون تقصیر
بر او چیزی نیست فصل هرگاه در نزد عامل مال المضاربه چند نفر باشد و بمیرد پس هرگاه
مالک هر مال یا بعضی از آنها معلوم باشد آن مال مختص بآن مالک خواهد بود و الا همه آنها
در تمام آنها بحساب راس المال خود شریک میباشند هرچند احتمال کمتر از تمام اموال صاحبان
مال باشد پس بنسبت بمال هر یک قسمت باید بشود مطلب هفتم در بیان بعضی از ملحقات
تجارت است و در این مطلب چند فصل است فصل وکالت نایب کردن شخصی است
دیگری را در مال یا حال که تسلط دارد در حال حیوة در تصرف کردن در آن و شرط آن
آنست که منجز باشد و معلق بچیزی نباشد بلی جایز است مقید کردن تسلط بر تصرف را
بزمانی و مکانی و حالی و صورتی از صور هرچند اینها نیز مثل تعلیق باشند و وکالت عقد
جایز است و لازم نیست و از این جهة هر لفظیکه دلالت کند بر نایب کردن شخصی را
در حال حیوة در امری از امور و مشار الیها کافیست خواه بگوید ترا وکیل کردم و خواه
بگوید وکیلی و خواه چنین بلکه یا مانند اینها و اختصاص باول ندارد پس هر وقتی از اوقات
که موکل بخواهد عزل کند جایز است و وکیل نیز هرگاه بخواهد عزل بشود جایز است
و بسبب مرگ و دیوانگی و نحو اینها باطل میشود چنانکه بسبب تلف شدن متعلق وکالت
نیز باطل میشود و متصل بودن ایجاب و قبول لازم نیست اگرچه احوط است فصل

رهن عبارتست از وثیقه دادن مالی را که در صورت تعذر اخذ دین از مدیون استیفاء
حق از آن نماید ولا بد است در آن از ایجاب و قبول مثل اینکه مالک بگوید رهنتک هذا
یا ارهنتک هذا لما علیّ پس صاحب طلب بگوید قبلت هکذا و شرط است که آن وثیقه
عین مملوک و مقبوض باشد علی الاصح و هر یک از راهن و مرتهن کامل و جایز التصرف در
مال خود باشند و باید دانست که جایز نیست از برای مالک که تصرف در رهن کند بفروختن
و وقف کردن و اجاره دادن و مانند اینها و هم چنین وطی کنیز مرهونه و مرتهن اولی است
از سایر طلبکاران در استیفاء حق خود از رهن و اگر وکیل باشد از جانب مالک در فروختن
عین مرهونه میتواند خود بفروشد بهمان وکالت بلکه اگر این وکالت در عقد رهن شرط شده
باشد منعزل نمیشود بعزل نمودن والا باید وکیل شود یا اذن حاصل کند یا اینکه خود
مالک بفروشد و اگر امتناع کند از جمیع مرتهن رجوع میکند بحاکم شرع که اجبار بر بیع یا
اذن نماید یا اینکه خود او بفروشد و طلب مرتهن را باو برساند و با تعذر حاکم عدول
مؤمنین چنین کنند و با تعذر جمیع خود مرتهن میفروشد و اما در این فرض یا فرض توکیل
و اذن مالک میتواند بخود بفروشد محل اشکالست مگر اینکه شمول اذن و توکیل معلوم
شود احوط بیع بغیر است مگر با تصریح یا ظهور لفظ در فروش بخود بلی هرگاه اعتراف برهن
نکرده باشد و خوف داشته باشد که راهن یا وارث انکار بکنند و متمکن نباشد
که در نزد حاکم شرع اثبات کند میتواند استیفاء حق خود را از رهن نماید در صورت
حلول اجل باینکه بفروشد و ثمن آن در عوض طلب خود بردارد پس اگر کسیت که قدری زر
را که معادل طلب او است بفروشد اختصار کند بر فروختن همان قدر و اگر ممکن نباشد
میتواند زیاده بر آن را بفروشد اگر چه موقوف بفروختن جمیع باشد و زاید بر حق خود را رد
کند براهن فصل حواله عبارتست از نقل کردن مالی از ذمه شخصی بذمه شخصی دیگر که

مشغول

صح

مشغول الذمه باشد بمثل آن مال بحسب جنس و وصف غیر نقد باشد یا بر شخصی که بری
الذمه باشد علی الاصح و معتبر است در عقد حواله آنچه معتبر است در مطلق عقود لازمه
که از آن جمله است ایضا قبول با ایجاب آن پس آنچه متداول است میانه تجار و غیر تجار که حواله
کننده براة میکند از بلاد بعیده بر سرحد یون و او هم قبول آن را نمینویسد این حواله نیست
یا باطل است بدون خلاف و شرط است در صحت حواله رضا حواله کننده و رضا
کسی که او را حواله بر غیر میکنند که طلب خود را از آن غیر بگیرد و اما کسیکه حواله بر او
میکنند که مال بدهد پس اگر مشغول الذمه حواله کننده نباشد البته رضای او معتبر
است و این در معنی ضمان است و اگر مدیون حواله کننده باشد پس رضای او اجماعی
نیست اگر چه مشهور است و باین جهت احوط است هر چند که اقوی عدم اعتبار
رضای او است و واجب نیست قبول حواله بر طلبکار اگر چه آنکه حواله بر او میشود مال
دار باشد لکن پس از قبول حواله بعد از صدور ایجاب از حواله کننده لازم است که
طرفین التزام بآن نمایند چون حواله از عقود لازمه است بلی شرط لزوم آن مالداری محال
علیه است یا دانستن محتال که او را حواله میدهند باینکه محال علیه فقیر است پس در
صورت فقر محال علیه و جهل محتال بآن میتواند فسخ حواله نماید بلی هرگاه در حال حواله
کردن مالدار باشد و بعد از این فقیر بشود جایز نیست که برگردد و بمدیون اول رجوع
کند بلکه بمجرد حواله شرعیه مدیون اول بری الذمه میشود فصل کفالت عبارتست
از ملتزم شدن شخصی که حاضر کند شخصی را که در هر وقتیکه طلبکار طلب کند و شرط است
در آن رضا کفیل و طلبکار و رضا مدیون ضرور نیست و احوط است که تعیین زمان
نمایند و واجب است بر کفیل که در آن زمان او را حاضر کند با مطالبه صاحب حق و اگر قرار
زمانی ندارند لازم است بر کفیل که هر زمان که صاحب حق او را بخواهد از کفیل کفیل او را

حاضر نماید فصل ضمانت عبارتست از اینکه کسی بر ذمه بگیرد مالی را که در ذمه دیگری باشد
هرچند آن دیگری راضی نباشد و شرطست که ضامن مکلف باشد و تصرف او در مال
او جایز باشد باین طریق که سفیه و مانند آن نباشد و شرطست در لازم شدن ضمانت که
مضمون له که طلبکار است راضی باشد چنانکه شرطست در صحت آن اینکه ضامن مالدار
باشد یا اینکه طلبکار عالم بفقر باشد چنانکه گذشت و باید دانست که بمجرد ضامن شدن
مال از ذمه مدیون منتقل میشود و بذمه ضامن تعلق میگیرد و مدیون بری الذمه
شود از طلب طلبکار پس هرگاه ضمانت بخواهش مدیون واقع بشود یا اداء دین کردن ضامن
باذن مدیون باشد ضامن رجوع باو میتواند بکند والا فلا فصل مصالحه عبارت
است از سازش دو شخص یا بیشتر و آن عقدیست که اصل وضع آن برای قطع نزاع واقع
است یا امکانی و جایز است واقع ساختن مصالحه با اقرار مدعی علیه و با انکار او و هم
چنین جایز است مصالحه عین بعین و دین بدین و عین بدین و دین بعین و صلح بر
منفعت عبد یا دابه یا خانه یا صلح عینی بازاء منفعتی یا منفعتی در مقابل منفعتی با تغایر
نفعان انتفاع مثل اجاره و جایز است با علم متصالحین بمقدار مالیکه نزاع در آن واقع شده
و با جهل ایشان و جایز نیست مصالحه که حرام کند حلال خدا را یا آنکه حلال کند حرام را
و آن عقد لازم است پس باطل نمیشود مگر بفسخ و اقاله کردن و جایز است بعد از شرط کردن
واراده فسخ آن اینکه مصالحه کنند باین طریق که نفع و ضرر از برای یکی از دو شریک باشد
و از برای دیگری همان سرمایه او باشد و هرگاه مال المصالحه یا عوض آن مال غیر باشد
یا اینکه قابلیت مملوکیت نداشته باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود بلی هرگاه صلح
تعلق بگیرد بچیزیکه در ذمه باشد و قابلیت مملوکیت داشته باشد و آنچیزیکه اداء شدن
چنین نباشد صلح صحیح است پس مطالبه بدخول خواهد کرد و اگر با عیب باشد خیار فسخ

دادر

دارد و لابد است از ایجاب و قبول مثل اینکه مصالح بگوید صالحتک هکذا یا صالحتک
علی هذا یا عن هذا و متصالح بگوید قبلت هکذا فصل مزارعه معامله ایست که بر
زمین تعلق میگیرد باین طریق که زراعت بکند و حصه معینی از آن حاصل مال عامل باشد
هرچند زمین و بذر و مانند آنها مشترک باشد میان عامل و معامله کننده و شرطست که حاصل
مشاع باشد هرچند با تفاوت باشد و زمان معلوم باشد و زمین قابلیت آن زراعت داشته
باشد و آن عقدیست لازم که بسبب مردن و بیع باطل نمیشود بلی بسبب اقاله باطل میشود و باید
دانست که جایز است از برای عامل که خود مباشر عمل بشود و جایز است که نایب بگیرد و غیر
بدهد مگر در صورتیکه شرط کند که خود مباشر باشد یا آنکه بذر از مالک باشد و هرگاه
تعیین زراعت معین نکرده باشند عامل مختار است والا فلا و خراج زمین که حق السلطان است
بر مالکست مگر در صورتیکه شرط کرده باشند که بر عامل باشد کلا یا بعضا و جایز است
که مالک حصه عامل را تخمین بکند و از او قبول بکند بشرط سالم ماندن زراعت و حاصل
از آفت الهی و مکروهست اجاره زمین را بگندم و جو بلکه بعضی حرام دانسته اند در صورتیکه
بر حاصل آن زمین اجاره بدهند و همچنین است اجاره دادن بمال الاجاره که بیشتر از مال
الاجاره موجر ثانی باشد یا غیر جنس مال الاجاره او باشد فصل مساقات معامله ایست
بر درخت که در عوض عمل عامل حصه از حاصل آن از برای عامل باشد و این عقد لازم است
و پیش از ظاهر شدن ثمر صحیح است اجماعا و همچنین بعد از ظاهر شدن ثمره در صورتیکه از
برای عامل عملی باقی مانده باشد و این عقد باطل نمیشود بسبب مردن مگر در صورتیکه تعیین شده
باشد که همان عامل عامل باشد فصل اجاره عبارتست از مالک کردن منفعت معلوم را
بعوض معلوم و این عقدیست لازم از طرفین و بسبب اقاله باطل میشود و بسبب بیع باطل نمیشود و هم
چنین بسبب ازاله کردن بنده و در باطل شدن آن بسبب مردن خلافست و اصح آنستکه اجاره باطل

نمیشود بسبب این خصوصاً اگر مستاجر زنده باشد بلی در صورتیکه عین موجره بعینه پیش
از قبض یا بعد از قبض بلا فصل تلف شود اجاره باطل میشود و همچنین در صورتیکه شرط کرده
باشند که مستاجر بنفسه استیفای منفعت کند اگرچه در اینصورت اقوی صحت و تسلط موجر است
بر فسخ و همچنین در صورتیکه موقوف علیه اجاره بدهد عین موقوفه را از برای صلاح
خود نه مصلحت بطون لاحقه پس صحت آن در ازمنه بعد از موت موجر موقوف باجازه
بطون لاحقه است و در صورتیکه موجر مالک منفعت مدت حیوة خود باشد بسبب وصیت
مالک عین نیز بموت موجر باطل نمیشود بلکه در زمان باقی موقوف باجازه است و باید
دانست که اجاره دادن مثل باغ را از برای مالک شدن حاصل او چون خرما و انگور و انار و
خربزه و مانند اینها و اجاره دادن گاو و گوسفند و مانند اینها از برای مالک شدن شیر و
روغن و مانند اینها جایز نیست پس باید اینها را از برای منافع متصوره فیها که غیر عین است
چون نماز کردن و نشستن در زمین اجاره بدهند و شرط کنند که در حاصل درختها یا
مانند اینها که در سال اجاره عمل میاید با مستاجر باشد و یا اینکه بیع کنند یا خیار از طرفین
و مانند اینها و در اجراء صیغه موجر بگوید آجرتک هکذا مستاجر بگوید قبلت هکذا

مطلب هشتم در اطعمه و اشربه است و در آن چند فصل است **فصل** در حیوانات است
بدانکه حیوانات بر چند قسم است **قسم اول** حیوان دریائی است پس حلال است ماهی
که فلس یعنی پولک داشته باشد و حرام است مار ماهی که ماهی است نرم و بلند و همچنین
حرام است زهو که نوعی است از ماهی بی فلس و حرام است سرطان که از عقرب بگویند و
حرام است لاک پشت و قورباغه و بالجمله غیر از ماهی و پرنده دریائی و آبی هر حیوان آبی حرام است
اگرچه مثل آن در حیوانات خشکی حلال باشد مثل اسب آبی و غیر آن و تخم ماهی تابع ماهی است
در حلیت و حرمت و اگر تخم ماهی حلال مشتبه شود بتخم ماهی حرام جایز است خوردن تخم که

زیرا ست

زیرا است و حرام است خوردن آنکه نرم است **قسم دوم** حیوانات غیر پرنده غیر دریائی است
پس حلال است شتر و گاو و گاومیش و گوسفند و گاو کوهی و گورخر و آهو و قوچ کوهی و اسب و
قاطر و خر و لکن مکروه است خوردن گوشت اسب و الاغ و قاطر و در اخیر کراهت اشد است
و ثانی اشد از اولی است و حرام است خوردن گوشت سائر حیوانات خواه درنده باشد
خواه نباشد خواه اهلی باشد و خواه غیر اهلی و اینکه در میان عوام الناس شهرت دارد که مکروه
است گوشت خرگوش بی معنی است خلافی در حرمت آن نیست **قسم سیم** طیور است که
حیوانات پرنده باشد از دریائی و غیره پس حرام است از آن چهار نوع نوع اول آنچه صاحب
چنگال باشد مانند باز و شاهین و عقاب و باشه و در کلاغ خلاف است اقوی قول بحرمت
است بر همه اقسام نوع دوم آنست که صف و پیش از دف او باشد یعنی در پریدن گشادن بال
او پیش از برهم زدن آن باشد نوع سیم آنست که حوصله یعنی چینه دان و قانصه یعنی سنگدان
و صیصیه یعنی شاخ مانند شاخ پای خروس نداشته باشد نوع چهارم مسوخات از پرندها است
مثل طاوس و خفاش که شب پره است و زنبور و همچنین است خبائث از پرندگان چون پشه
مثل خبائث از سائر حیوانات یعنی کیک و شپش و کرم و مانند اینها و سائر اقسام از پرندها
حلال است
مانند کبک و دراج و تیهو و قمری بلی بعضی از اقسام طیور حلال مکروه است چون زاغ و کوکب و قبره
و هدهد و پرستوک **فصل** شیر و تخم هر حیوانی تابع است در حلیت و حرمت و کراهت پس
حلال است شیر گوسفند و گاو و شتر و مکروه است شیر مادیان و الاغ و در صورت عروض
حرمت از جلل و غیر آن حرام میشوند و حرام است شیر شیر و پلنگ و گرگ و شغال و روباه
و نحو اینها و در تخم حلال است تخم مرغ خانگی و کبوتر و کبک و گنجشک و نحو اینها و حرام است تخم
باز و لقلق و نحو اینها و اگر تخمی یافت شود و معلوم نباشد که از حلال گوشت است یا حرام
گوشت پس آنچه دو سر آن متساوی باشد حرام است و اگر یک سر پهن و یک سر باریکتر باشد حلال است

فصل بدانکه بعضی از حیوانات حلال گوشت بسبب امر عارضی حرام میشوند مثل اینکه
حیوان حلال جلال بشود که غذای آن منحصر در فضلهٔ انسان باشد بنحوی که در عرف او را جلال
بنامند و رفع حرمت آن موقوفست باینکه غذای او را منحصر کنند در چیز طاهر به بستن آن در
مکانی یا محصور کردن آن از هر جائی که فضله در آنجا نباشد و بخوردن غذای طاهر رفع
جلال بودن آن بشود که در اینوقت حلال و بر قول بنجاست پاک میشوند و استبراء شتر
جلال چهل روز و گاو و میش بیست روز و گوسفند ده روز و اردک پنج روز و مرغ خانگی
سه روز است و استبراء سایر حیوانات جلال بزوال جلال بودن است و در جمیع اینها
فرقی میان نر و ماده و بزرگ و کوچک نیست و همچنین حرام میشود حیوان حلال گوشت اگر
شیر از پستان خوک خورده باشد بحدی که استخوان آن سخت شود و گوشت آن بروید
و حرام میشود گوشت نسل او و اگر شیر بحد مذکور نخورده باشد مکروه است مگر اینکه
هفت روز استبراء شود و همچنین حرام میشود گوشت هر حیوان چهارپا که انسانی
او را وطی کرده باشد خواه آن انسان بزرگ باشد خواه کوچک و خواه عاقل و خواه سفیه و هم
چنین نسل آن حیوان هم حرام است و اگر شبهه شود حیوان موطوء با غیر موطوء بقرعه باید معلوم
کرد و اگر آن حیوان موطوء حلال گوشت از برای خوردن است و مقصود خوردن اوست
چون گوسفند باید او را ذبح نمود پس از ذبح سوزانید و اگر مقصود سواری اوست
چون اسب و قاطر باید از آن شهری که وطی شده است بیرون برد و فروخت و در صورت
اول اگر واطی غیر مالک باشد باید قیمت روز وطی آن حیوان را بمالک آن بدهد و
احوط اینست که مالک آن وجه را در راه خدا صدقه بدهد و در صورت ثانی اگر واطی
مالک آن حیوان باشد قیمت آن حیوان باید باو برسد و احوط اینست که آن را در راه خدا
صدقه بدهد و اگر حیوانی حلال گوشت بول جنبی بخورد واجبست شستن آنچه در

اندرون

اندرون است از بابت تعبد نه از بابت نجاست و همچنین اگر شراب بخورد حیوان
حلال گوشت و مست بشود و بلافاصله او را بکشند جایز نیست خوردن آنچه در
اندرون است و خوردن باقی اجزاء غیر اندرون آن جائز است بعد از شستن فصل
مردار حرام است و اجزاء آن هم حرام است و اجزائی که از زنده جدا شده باشد نیز حرام
است مثل اجزاء مردار و استعمال اینها جایز نیست مگر چهار چیز اول پر است در طیور و
پشم است در شتر و گوسفند و مو است در بز و کرک است در بز و خز و سنجاب و نحو آن در
صورتیکه بمقراض و مانند آن منفصل از میته شده باشد و اما اگر کنده شده باشد جایز
است استعمال آن پس از شستن دوم استخوان آنچه طاهر مثل شاخ و سم و چیز غیر ظاهر
مثل استخوان دیگر و دندان سیم تخم مرغ و هر پرنده در صورتیکه پوست روی آن محکم باشد
چهارم انفحه است لکن در این دو ظاهر آنها را باید شست و در شیر پستان مردار خلافست
مشهور اینست که پاک و حلالست و احوط اجتنابست فصل اگر یقین حاصل شود
که در وصلها گوشتی هم حلالست و هم حرام و مشتبه باشد حلال آن بحرام و نتوان تمیز
داد پس اگر افراد آن محصور است لازمست از همه اجتناب نمودن و نخوردن بلکه نفروختن
مگر اینکه بصلح منتقل کند آنچه را که در واقع حلالست یا اینکه بغیر صورت معاوضه همه را
بدهد بکافری اگرچه و هم در مقابل چیزی بمسلم بدهد بطریق هبه یا صلح بلاعوض و در کافر
حربی اینهم لازم نیست بلکه هر قسم مال او را بگیرد حلالست و اگر افراد آن غیر محصور است حکم
باجتناب نمیشود هرچند فرض آن بعید است و تمیز دادن در فرض اشتباه بمحصور یا اینکه
اصل گوشتی معلوم نباشد که حلالست یا حرام یا از حیوان حلالست یا از حرام باینداختن
از بر روی آتش که اگر منقبض و جمع شود حلال باشد و اگر منبسط و پهن بماند حرام باشد محل
اشکالست اگرچه مشهور در فرض اخیر و بعضی در فرض اول عمل بتمیز مذکور فرموده اند و فصل

در محرمات از حیوان حلال گوشتی است که از آن تذکیه شرعی نموده باشند بهر قسم از اقسام
تذکیه حتی تیر و شمشیر و نیزه زدن در صید و هر حیوانی که عاصی شده باشد و نتوان
از او گرفت یا آنکه در چاهی افتاده باشد که نتوان از او زنده بیرون آورد یا گردنش را برید که بهر
قسم از او بکشند حلال است بالجمله هر حیوانی از بهائم مثل گاو و گوسفند و شتر و اسب و الاغ
و قاطر و آهو و گاو کوهی و نحو اینها که از او حلال کرده باشند هر چند چیز از آن حیوان حرام است
و اختلاف شدید در عدد آنها شده از پنج چیز تا پانزده چیز و پنج چیز از آن اتفاقی است
اول قضیب است که آلت نری باشد دوم بیضتین است و اشتهار کراهت آن نزد پاره
عوام کالانعام غلط محض است سیم طحال است که سپرز باشد که همه آن از خون بسته است
بلکه نجاست آن مطلقا قوی است اگرچه از ذبیحه باشد چهارم خون است هر خونیکه نجس باشد
اما خونیکه پاک است پس آن چند قسم است یکی خونیکه در حیوان حلال گوشت اگرچه مکروه
باشد بعد از ذبح یا نحر آن در بدن آن باقی میماند چه در گوشت بماند یا بعضی رگها که
این خون بی شبهه حلال است چه ممتاز باشد چه مخلوط و اظهر حلیت خون متخلف در جگر است
و در حلیت لخت خون موجود در دل اشکال است اما خون سپرز گذشت که بی شبهه حرام است
بلکه نجاست آن قوی است و اینکه در پاره جاها از ابدیزی نو میمالند البته خلاف سنت
اجتناب نمایند دوم همین خون در صورتیکه مجتمع باشد که بخواهند از منفذ یا بخورند در
حلیت آن تامل و اشکال است و این اشکال قوی تر است در خونیکه در حال حیوة حیوان بواسطه
صدمه بر محلی از گوشت و نحو آن جمع یا بسته شده باشد که حرمت بلکه نجاست آن در این
صورت قوی است سیم خون متخلف در ذبیحه حیوان غیر ماکول اللحم است بی شبهه حرام است بلکه
در طهارت آن نیز اشکال شده است اگرچه طهارت آن قوی است چهارم خون متخلف در ماکول
اللحم که از آن تذکیه کرده باشند بدون بریدن رگهای گردن آن یا نحر چون حیوان عاصی یا واقع

شد

شده در چاه مثلا که بهر قسم که از او بکشند حلال میشود و این نیز خالی از اشکال نیست اگرچه
اظهر طهارت و حلیت است مثل خون متخلف در صیدیکه بهمان تیر زدن یا گرفتن کلب معلم
قبل از رسیدن صیاد بمیرد که حلال است و پاک است پنجم خون حیوان حلالی است که نفس سائله نداشته
باشد مثل ماهی که بی شبهه پاک و اظهر حلیت است و حلیت در مجتمع از این قسم مثل منفصل
از زنده آن اشکال است ششم خون حیواناتیکه حرامند مثل ماهی حرام و پشه و کیک و وزغ
و مار که این خون حرام است پنجم از محرمات ذبیحه و غیر ذبیحه سرگین است ششم مراره که
جلد زهره باشد هفتم مثانه است که جای بول است هشتم علبا که رگی است سخت
و غلیظ از گردن کشیده میشود تا آخر پشت نهم نخاع که در میان استخوان وسط پشت است
که آن را حرام مغز میگویند دهم غدد است یازدهم فرج حیوان ماده است دوازدهم
بچه دان است که جفتی است بعد از زائیدن بچه میافتد گویا همین مراد از رحم است که در اخبار
وارد است سیزدهم حدقه چشم است یعنی همان سیاهی آن چهاردهم خرزه دماغ است
چیز است بشکل کرم در میان مغز سر حیوان و در نه چیز اضافه بر پنج چیز اول که حرمت آنها
اتفاقیست خلاف شدید است احوط بلکه اقوی اجتناب از جمیع است اما ذات الاشاجع
پس دلیلی بر حرمت آن نیست بلکه از آن واضح نیست و آیا حرمت اشیاء مذکوره اختصاص دارد
بحیوانات مسطوره دارد یا در هر حیوان حلال گوشتی که از او ذبح کنند جاری است احوط
بلکه اظهر عموم است لکن بعضی از آنها در طیور نیست مثل بچه دان و بول دان و همچنین
علبا و نخاع و غدد و از آنچه از اشیاء مذکوره در آنها است اجتناب نمایند اگرچه حیوان
کوچک باشد مثل گنجشک اما حیوانیکه آنها را ذبح نمیکنند چون ماهی پس حکم بتحریم آنچه
از اینها در آن یافت شود مثل خون و استخوان و زهره و حدقه چشم و سرگین خالی از اشکال
نیست اگرچه حرمت قوی است و مکروه است دو گوش دل و قلوه و هر یکی **فصل** در

محرمات جماداتست بدانکه حرام است خوردن اعیان نجسه بالاصاله چون فضله و بول
و بالعرض چون آب نجس و حرام است خوردن بلکه مطلق استعمال هر چه مست کننده باشد
مثل شراب و عرق و فقاع و مانند اینها خواه قلیل باشد که مست نکند و خواه کثیر باشد که
مست کند و چنانچه خوردن شراب و هر مست کننده حرام است مطلق استعمال و انتفاع با آن
حرام است چه بحقنه کردن باشد یا ضماد کردن چه آن را مفرداً بخورند یا استعمال کنند یا
ترکیب با غیر آن اگر چه جزئی باشد و هم چنین حرام است کشیدن چرس و بنگ و تریاک اگر مست کند بلکه
بالجمله هر چیزی که مست کند در انتفاعی از انتفاعات چه در خوردن یا کشیدن یا مالیدن خصوص
استعمال مست کننده کی آن حرام است مگر مست کننده از مایعات که در هر حال حرام است چون نجس
است و هم چنین حرام است عصیر عنبی یعنی آب انگور در صورتیکه بجوش آمده باشد چه بآتش
و چه با آفتاب و ذهاب ثلثین آن نشده باشد یعنی دو سهم از سه سهم آن کسر نکرده باشد
و در نجاست آن خلافست احوط بلکه اظهر اجتنابست و اما عصیر زبیبی که آب کشمش و مویز باشد
پس در بودن آن بحکم آب انگور خلافست که جوش آمده آن قبل از ذهاب ثلثین حرام باشد یا
نه احوط باحتیاط شدید اگر نگوئیم اقوی حرمت آن بلکه احوط نجاست آنست و حکم خورد مویز
و کشمش حکم دانه انگور است بنا بر احوط که از جوش خورده آن اجتناب نمایند فصل حلال
میشود عصیر عنبی و زبیبی بذهاب ثلثین و بسرکه شدن آن بخلاف اینکه بمجرد شیره شدن بر ید
پس در صورتیکه اصل آب آن غلیظ باشد بنحویکه ذهاب ثلثین آن باعث سوختن و تلخ
شدن آن شود شیره شده قبل ثمری ندارد از اول آب انگور رقیق بلکه آب مطلق در آن بریزند
که بعد از ذهاب ثلثین شیره بشود و آب خرما بحکم آب انگور نیست اگر چه اولی احتیاط هم نیست
اما آب سایر میوه ها از سیب و به و انار و توت و غیر ذلک شبهه این حکم را ندارند و هم چنین حلال
میشود هر حرامی که منقلب بشود بحلال چون شرابی که منقلب گردد بسرکه خواه بخودی خود

باشد

باشد انقلاب و خواه بمعالجه باشد و هم چنین حرام است نزد مشهور علما چیزهائیکه
خبیث است اگر چه نجس نباشد مثل سرگین و بول حیوان ماکول اللحم غیر بول شتر از برای
استشفا و در آب دهن ایشان و آب دماغ و عرق و نحو آن اختلافست و اقوی آنستکه آنچه
خباثت آن معلوم باشد مثل چرک و آب دماغ حرام خواهد بود و هر چه چنین نباشد مثل
عرق و مو و اشک چشم حلال خواهد بود اگر چه شک باشد که او را خبیث میگویند یا نه
و هر چه از خبائث مضمحل و مستهلک باشد در اطعمه و اشربه حلال خواهد بود و هم چنین
حرام است خوردن گل مطلقا حتی گل ارمنی و حلال است خوردن تربت سید الشهدا بقصد
استشفا که کمتر از نخود متوسط باشد و احوط آنستکه از خاک قبر باشد اگر چه اختصاص ندارد
بلکه هر چه تربت نامیده میشود از قبر مطهر تا یک میل جایز است لکن هر چه نزدیکتر باشد
افضل است و از برای غیر استشفا خوردن تربت جایز نیست مثل اینکه از برای تبرک بخورد
و حکم خاکستر حکم خاک نیست اگر چه جمعی او را مثل خاک حرام میدانند و هم چنین حرام است
هر چیزیکه باعث ضرر باشد چنان ضرریکه عقلا از آن عادة دوری کنند اگر چه طعام
باشد فصل حرام است خوردن مال غیر بدون اذن صریح یا فحوی یا شاهد حال یا
علم برضای بتحقیقی مگر در چند جا که خداوند عالم آنها را در سوره نور ذکر فرموده است
که ان تاکلوا من بیوتکم تا آخر آیه اول خانه خود است که عیال او زن و بچه در او باشد یا غیر
اولاد و اجداد و جدات در آن داخل خواهند بود دویم خانه پدر است سیم خانه مادر
چهارم خانه برادر است پنجم خانه خواهر است ششم خانه عمو است هفتم خانه عمه
هشتم خانه خالو است نهم خانه خاله است دهم خانه کسیکه وکیل و ناظر باشد این شخص
از جانب صاحب خانه یازدهم خانه صدیق و دوست است که جایز است خوردن آنها بشرائط
چند اول آنستکه علاقه از باب نسب باشد نه رضاع دویم آنستکه علم بکراهت ایشان نداشته

باشد و در صورت ظن بکراهت و عدم اذن و رضا اشکالیست و احوط بلکه اظهر ترکست
و در اشتراط اذن در دخول خانه و عدم آن تامل است بلی در صورت نهی صریح از دخول خانه
اقوی عدم جواز اکل است ستیم آنستکه هر چه میخورند همان خانه بخورند نه در خارج جهت
آنکه از خوردنیها باشد نه آشامیدنیها مثل شربت مگر اینکه چیزی که از لوازم خوردن باشد
یا اسهل از خوردن باشد مثل آب خوردن پنجم آنستکه بقدر متعارف بخورد و از چیزهای
نفیس آنخانه نباشد مثل مربیات و حلویات در بعضی از خانه ها بدانکه جایز است از
برای مضطر خوردن چیزیکه حرام باشد باختیار در صورت خوف بر نفس از تلف شدن
بلکه مریض شدن بمرض شدید بخصوص اگر منجر بتلف نفس شود چه آن حرام از اشیاء
نجسه باشد یا پاک بلکه چنین است شراب و میته حتی میته آدمی بلی در ترجیح بعضی از محرمات
بر بعضی دیگر بپاره از وجوه و اعتبارات بطریق وجوب یا اولویت تفصیل زیاد است
مثل ترجیح دادن محرم در حج یا عمره گوشت صید را که شخص محل آنرا ذبح کرده باشد
بر گوشت میته بلکه گوشت سگ و خوک و خوردن خاک مثلا بر خوردن میته و خوردن
میته بر شراب از وضع رساله خارج است فصل در آداب چیز خوردن است و بعد از آن
و موجب گشادگی روزی و سلامتی بدن و زیاد شدن عمر و پاک بودن جامها و روشنی چشم
و برطرف شدن فقر و غم و غیره میشود چنانچه از احادیث مستفاد میشود و مستحب است
دیگر شستن دست را اول پاک نکند بدستمال زیرا که مادام که تری در دست باقیست باعث
برکت طعام میشود و دو شستن دوم مستحب است که دست را بدستمال پاک کند
و مستحب است گفتن بسم الله پیش از شروع در چیز خوردن و موجب برکت طعام و
رانده شدن شیطان میشود و همچنین مستحب است که بعد از فراغ از اکل بگوید الحمد
لله و اگر خوردنیها متعدد باشد مستحب است از برای هر یک بسم الله بگوید بلکه اگر

یکرنگ

یکرنگ باشد و در ظرف متعدد باشد مستحب است از برای هر یک بسم الله بگوید
ولکن در صورت تعدد طعام یا ظرف اگر بگوید بسم الله علی اوله و آخره یعنی ابتدا
میکنم بنام خدا بر همه کافیست و اگر در اول فراموش کند هر زمان که بخاطرش بیاید
بگوید و از جناب صادق ع مرویست که هرگاه جمعی باشند یکنفر بسم الله بگوید کفایت
از دیگران میکند و مستحب است چیز خوردن از دست راست با قدرت و مستحب است که
صاحب طعام پیش از دیگران شروع در خوردن کند و بعد از همه دست بکشد و حکمتها دارد
است و مستحب است که صاحب طعام پیش از طعام خوردن اول دست بشوید و بعد از
او هر که در پهلوی راست او نشسته دست بشوید تا آخر و در دست شستن بعد از چیز خوردن
اول هر که در پهلوی چپ او نشسته دست بشوید و بترتیب بشویند و صاحب طعام آخر همه
دست بشوید زیرا که او اولیست بصبر کردن بر چرکینی دست چنانچه در حدیث وارد است
و مستحب است که آب دست در یکظرف جمع شود که موجب نیکوئی خلقها و مستحب است
که بعد از چیز خوردن بر پشت بخوابد و پای راست را بر بالای پای چپ بگذارد و مکروهست
چیز خوردن در حالیکه تکیه کرده باشد اگر چه تکیه بدست باشد و همچنین مکروه است
چهار زانو نشستن در حال چیز خوردن بلکه مستحب است که دو زانو و با کمال ادب بنشیند
و مکروهست پر خوردن و مبغوض الهی است بلکه هرگاه علم بضرر داشته باشد
حرام میشود و همچنین مکروهست چیز خوردن در حالت سیری و از دست چپ خوردن
و حرام است چیز خوردن از سفره و خوانی که در آن شراب خورده شود و همچنین حرام است
نشستن بر آن خوان اگر چه از آن نخورد و قطاع در این حکم مانند شراب است و همچنین است
حال سفره که بر آن کنند نهاد دیگر بنا بر آنکه بتوان نهار از شراب و خمر گفت بلکه بعضی حرام دانسته اند
چیز خوردن در سفره که معصیت خداوند در آن یا بسبب آن میشود و این احوط است

وفرتی ملیث میا انکه حرام در اول سفره بوده باشد یا در وسط بیاورند در هر وقت حرام امد
باید برخواست اگرچه در وسط باشد و از جمله مستحبات و اداب خوردن سؤر یعنی زیاده
مانده مومن است پس روایت شده است که در آن شفای از هفتاد درد است که خدا ملکی
را خلق میکند که از برای خورنده و آنکه از پیش او مانده است استغفار کند تا قیامت و در حدیث دیگر
از باب تبرک سؤر او را بخورد و از جمله اداب انست که فرمود جناب رسول صلی الله علیه و آله
از برای حضرت امیر علیه السلام که بخور آنچه بیفتد در زیر سفره زیرا که فقر را برطرف میکند
و مهر حور العین است و دل تو از خوردن آن پر میشود از علم و بردباری و ایمان و نور و از جمله
اداب و سنن اینست که ابتدا کند بخوردن نمک و در آخر نیز بخورد که در آن فائده بسیار است

و در جمله از روایات در آخر خوردن سرکه وارد است البته

جمع اولحاست و سزاوار است شناختن روزی دهنده و شکر

و رضا بداده او و خوردن بسر انگشت و لیسیدن انگشت

و خوردن از پیش خود و کوچک گرفتن لقمه و نیک

جاییدن و نظر نکردن در

روی مردم والله

عالم بحقایق

الامور

١٢٨٥

م

رساله آقای
ملا علی کنی
۱۰